ترجمه

مجمع البیان

فی تفسیر القرآن

برگرفته از تفسیر مجمع البیان طبرسی((ره))

تألیف محمد بیستونی

جلد (۲۱)

بسم الله الرحمن الرحیم

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن

نویسنده:

محمد بیستونی

ناشر چاپی:

بیان جوان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن جلد ۲۱

مشخصات کتاب

سرشناسه: بیستونی ، محمد، ۱۳۳۷ -

عنوان و نام پدیدآور: تفسیر مجمع البیان جوان (برگرفته از تفسیر مجمع البیان طبرسی «ره») / تالیف محمد بیستونی.

مشخصات نشر: قم : بیان جوان؛ مشهد: آستان قدس رضوی، شرکت به نشر ، ۱۳۹۰ .

مشخصات ظاهری: ۱۰ج.

شابک: دوره ۹۷۸-۶۰۰-۲۲۸-۰۵۸-۹: ؛ ج.۱ ۹۷۸-۶۰۰-۲۲۸-۰۵۷-۲: ؛ ج.۲ ۹۷۸-۶۰۰-۲۲۸-۰۵۹-۶: ؛ ج.۳ : ۹۷۸-۶۰۰-۲۲۸-۰۶۲-۶ ؛ ج.۴ : ۹۷۸-۶۰۰-۲۲۸-۶۱۰-۹ ؛ ج.۵ ۹۷۸-۶۰۰-۲۲۸-۰۶۰-۲: ؛ ج.۶ : ۹۷۸-۶۰۰-۲۲۸-۰۶۳-۳ ؛ ج.۷ : ۹۷۸-۶۰۰-۲۲۸-۰۶۴-۰ ؛ ج.۸ ۹۷۸-۶۰۰-۲۲۸-۰۸۷-۹: ؛ ج.۹ : ۹۷۸-۶۰۰-۲۲۸-۰۶۶-۴ ؛ ج.۱۰ ۹۷۸-۶۰۰-۲۲۸-۰۸۸-۶:

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

یادداشت: نویسنده برای تهیه این کتاب از ترجمه علی کرمی بر کتاب مجمع البیان استفاده کرده است .

یادداشت: چاپ قبلی: فراهانی ، ۱۳۸۱ - ۱۳۸۲(۳۰ج.).

یادداشت: ج. ۲ - ۱۰ (چاپ اول: ۱۳۹۰) (فیپا).

مندرجات: ج. ۱. شامل جزءهای ۱ و ۲ و ۳ .- ج. ۲. شامل جزءهای ۴ و ۵ و ۶ .- ج.۳. شامل جزءهای ۷و ۸ و ۹.- ج.۴. شامل جزء های ۱۰،۱۱ و ۱۲ .- ج. ۵. شامل جزءهای ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ .-ج. ۶. شامل جزءهای ۱۶ و ۱۷ و ۱۸.-ج.۷. شامل جزء های ۱۹ و ۲۰ و ۲۱.-ج.۸. شامل جزءهای ۲۲ و ۲۳ و ۲۴.-ج.۹. شامل جزء های ۲۵ و ۲۶ و ۲۷.-ج.۱۰. شامل جزء های ۲۸و ۲۹ و ۳۰

موضوع: تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

شناسه افزوده: کرمی ، علیرضا، ۱۳۴۰ -، مترجم

شناسه افزوده: طبرسی، فضل بن حسن، ۴۶۸؟ - ۵۴۸ق. . مجمع البیان فی تفسیر القرآن.

شناسه افزوده: شرکت به نشر (انتشارات آستان قدس رضوی)

[جلد بیست و یکم]

[ادامه سوره صافات]... ص: ۳

[سوره الصافات (۳۷): آیات ۷۱ تا ۸۲]... ص: ۳

اشاره

وَ لَقَدْ ضَلَّ قَبْلَهُمْ أَكْثَرُ الْأَوَّلِينَ (۷۱) وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا فِيهِمْ مُنْذِرِينَ (۷۲) فَانْظُرْ كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الْمُنْذَرِينَ (۷۳) إِلاَّ عِبادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ (۷۴) وَ لَقَدْ نادانا نُوحٌ فَلَنِعْمَ الْمُجِيبُونَ (۷۵)

وَ نَجَّيْناهُ وَ أَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ (۷۶) وَ جَعَلْنا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ الْباقِينَ (۷۷) وَ تَرَكْنا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ (۷۸) سَلامٌ عَلى نُوحٍ فِي الْعالَمِينَ (۷۹) إِنَّا كَذلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (۸۰)

إِنَّهُ

مِنْ عِبادِنَا الْمُؤْمِنِينَ (۸۱) ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخَرِينَ (۸۲)

ترجمه:... ص: ۳

و به حقیقت گمراه شدند پیش از ایشان اکثر پیشینیان. و به حقیقت فرستادیم در ایشان ترساننده گان را. پس بنگر چگونه بود سرانجام بیم کرده- شدگان. مگر بندگان خداوند که خالص شدگانند. و به تحقیق خواند ما را نوح پس چه خوب است جواب دهندگان. و رهانیدیم او را و کسانش را از اندوه بزرگ. و قرار دادیم دودمان او را بازماندگان. و گذاردیم بر او در پسینیان.

درود بر نوح در جهانها. همانا ما چنین پاداش میدهیم نیکوکاران را. همانا اوست از بندگان ما ایمان آورندگان. سپس غرق گردانیدیم دگران را.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۴

تفسیر... ص: ۴

خداوند سوگند یاد کرده و می گوید:

وَ لَقَدْ (و به تحقیق) لفظ «لام» داخل در جواب قسم شده و لفظ «قد» برای تأکید است.

ضَلَّ قَبْلَهُمْ (گمراه شد پیش از ایشان) یعنی پیش از این کافران که در زمان پیغمبر (ص) بودند از راه هدایت و پیروی حق أَكْثَرُ الْأَوَّلِينَ (اکثر پیشینیان) از امتهای گذشته.

لفظ (اکثر) عبارت از عدد بزرگ است و لفظ (اوّل) عبارت است از آنچه پیش از دیگری بوده است، و اوّل پیش از هر چیز، خداوند سبحان است زیرا هر چیزی غیر از خداوند پس از او موجود شده است. این آیه دلالت می کند که اهل حق در کلیه زمانها کمتر از اهل باطل بوده اند.

وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا فِيهِمْ مُنْذِرِينَ (و به حقیقت فرستادیم در میان ایشان بیم دهندگانی) از پیامبران و رسولان که از عذاب خداوند ایشان را ترسانده و از معاصی او بر حذر دارند.

فَانْظُرْ كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الْمُنْذَرِينَ (پس بنگر چگونه بوده است فرجام بیم داده شدگان) از تکذیب و عناد

کنندگان حق.

پس مقصود چنین میشود که: ای «محمـد» (ص)! بنگر چگونه هلاک کردیم ایشان را و چگونه بر آنان عـذاب فرود آمـد، پس سرانجام تکذیب کنندگان نیز چنین خواهد بود.

سپس خداوند از بیم شدگان، عده ای را جدا و مستثنی گردانده و فرمود:

إِلَّا عِبادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ (به جز بنـدگان خـدا که خالص شدگاننـد) آنان که دعوت پیامبران را پذیرفته و عبادت خود را خالص برای خداوند قرار دادند، پس خداوند آنان را نیز از عذاب خلاص کرده و ثواب زیادی به ایشان وعده داد.

وَ لَقَدْ نادانا نُوحٌ (و هر آینه ندا کرد ما را نوح) یعنی ما را نوح خواند

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۵

تا او را در مقابل قومش که از ایمان آوردن آنان ناامیـد شده بود یاری کنیم و بدین جهت گفت: (أَنِّی مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرْ)، «همانا من مغلوب شده ام یاریم کن.

قمر- ۱۰» فَلَنِعْمَ الْمُجِيبُونَ (پس چه نیکوست جواب گوینـدگان) که مـا باشـیم که اجابت کردیم «نوح» را در دعایش و او را با هلاک کردن قومش از آزار آنان خلاص کردیم.

برخی گفته اند: منظور از اجابت برای همه می باشد نه تنها برای «نوح» پس معنی این میشود که: ما چه نیکو جواب دهندگانیم به هر که ما را بخواند.

وَ نَجَّيْناهُ وَ أَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ (و نجـات دادیـم او و کسـانش را از انـدوه بزرگ) یعنی از مکروهی که همـواره از طرف قومش فرا می رسید.

لفظ (کرب) هر انـدوهی را گوینـد که سوزش آن به سـینه برسـد. لفظ (نجات) از لغت (نجوه) به معنی مکان بلند است که در نتیجه به معنی رفع از هلاکت خواهد بود.

اهل «نوح» (ع) عبارت از

کسانی بودند که با او در کشتی قرار گرفته و نجات پیدا کردند.

وَ جَعَلْنا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ الْباقِينَ (و قرار داديم دودمانش را بازماندگان) پس از آنكه مردم غرق شدند، بنا بر این همه مردم پس از نوح از فرزندان نوح میباشند و این گفتار «ابن عباس» و «قتاده» است. در نتیجه عرب و عجم از اولاد «سام ابن نوح» بوده و «ترک»، «صقالبه»، «خزر» و «یأجوج و مأجوج» از اولاد «یافث بن نوح» و سیاهان از اولاد «حام بن نوح» می باشند.

«کلبی» گوید: چون نوح از کشتی بیرون آمد آن که از زن و مرد همراه او بودند مردند و فقط زنان و فرزندان خودش زنده و باقی ماندند.

وَ تَرَكْنا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ (و گذارديم بر او در پسينيان) یعنی گذاردیم برای او یاد نیکویی و ستودیم او را به امت «محمد» (ص)، پس این جمله در

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۱، ص: ۶

آیه حذف شده است و اینها گفتار «ابن عباس» و «مجاهد» است. «زجاج» گوید منظور این است که: گذاردیم برای نوح ذکر نیکویی تا روز قیامت و آن این کلام است:

سَلامٌ عَلى نُوحٍ فِي الْعالَمِينَ (درود باد بر نوح در جهانیان) یعنی باقی گذاردیم دعا خواندن برای او را تا روز قیامت، گویا که چنین گفته است خداوند (و تركنا عليه التسليم فى الآخرين- و باقى گذارديم براى نوح سلام گفتن را در آخران) و سپس به این قول (سَلامٌ عَلى نُوحٍ فِي الْعالَمِينَ) تفسیر شده است.

«فراء» گوید: باقی گذاردیم برای او سخنی را و آن چنین است که در میان امت آخرین گفته میشود: (سَلامٌ عَلى نُوحٍ

فِي الْعالَمِينَ).

«کلبی» گوید: مقصود این است: سلامتی باشد از ما بر نوح، و این همان سلام است که در این آیه مراد است:

(اهْبِطْ بِسَلامٍ مِنَّا وَ بَرَكاتٍ عَلَيْكَ)، «ای نوح فرود آی بسلامتی از ما و برکت هایی بر تو- هود- ۴۸» إِنَّا كَذلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (همانا ما این چنین پاداش می دهیم نیکو کاران را) یعنی در مقابل نیکوکاری نوح، ما این چنین پاداش نیکو می دهیم که ستایش نیکوی او در میان جهانیان باقی بماند، و این سخن «مقاتل» است.

برخی گفته اند مقصود این است که: ما مانند آن چه را که به نوح دادیم خواهیم داد به آن که با انجام اطاعتها و اجتناب از گناهان نیکوکاری کند.

إِنَّهُ مِنْ عِبادِنَا الْمُؤْمِنِينَ (همانا او از بندگان ایمان آورنده ماست) یعنی نوح. باید گفت این آیه شامل ستایش همه مؤمنان است که نوح از میان آنها بیرون آمده است.

ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخَرِينَ (سپس غرق کردیم دیگران را) یعنی آنان را که به نوح ایمان نیاوردند، مقصود این است که من خبر می دهم که غرق کردم دیگران را.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۷

نظم آیات:... ص: ۷

علت در پیوست داستان نوح به داستان پیامبران پیشین این است که خداوند با این بیان خواسته که پیغمبر خود را در مقابل کفر قومش تسلیت داده و متوجه گرداند که حال قومش با او مانند حال پیامبران گذشته با قوم خود می باشد و قوم او را از راهی که پیشینیان رفته اند هشدار دهد تا به مانند آنان عقوبت نگردند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۸

[سوره الصافات (۳۷): آیات ۸۳ تا ۱۰۰]... ص: ۸

اشاره

وَ إِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْراهِيمَ (۸۳) إِذْ جاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ (۸۴) إِذْ قالَ لِأَبِيهِ وَ قَوْمِهِ ما ذا تَعْبُدُونَ (۸۵) أَ إِفْكاً آلِهَةً دُونَ اللَّهِ تُرِيدُونَ (۸۶) فَما ظَنُّكُمْ بِرَبِّ الْعالَمِينَ (۸۷)

فَنَظَرَ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ (۸۸) فَقالَ إِنِّي سَقِيمٌ (۸۹) فَتَوَلَّوْا عَنْهُ مُدْبِرِينَ (۹۰) فَراغَ إِلى آلِهَتِهِمْ فَقالَ أَ لا تَأْكُلُونَ (۹۱) ما لَكُمْ لا تَنْطِقُونَ (۹۲)

فَراغَ عَلَيْهِمْ ضَرْباً بِالْيَمِينِ (۹۳) فَأَقْبَلُوا إِلَيْهِ يَزِفُّونَ (۹۴) قالَ أَ تَعْبُدُونَ ما تَنْحِتُونَ (۹۵) وَ اللَّهُ خَلَقَكُمْ وَ ما تَعْمَلُونَ (۹۶) قالُوا ابْنُوا لَهُ بُنْياناً فَأَلْقُوهُ فِي الْجَحِيمِ (۹۷)

فَأَرادُوا بِهِ كَيْداً فَجَعَلْناهُمُ الْأَسْفَلِينَ (۹۸) وَ قالَ إِنِّي ذاهِبٌ إِلى رَبِّي سَيَهْدِينِ (۹۹) رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ (۱۰۰)

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۹

ترجمه:... ص: ۹

و همانا از شیعیان اوست ابراهیم. هنگامی که آمد پروردگارش را با قلبی سالم. زمانی که گفت پدرش را و قومش را: چه چیز را پرستش می کنید. آیا به دروغ خدایانی را به غیر از خداوند اراده کرده اید. پس چیست گمان شما به پروردگار جهانیان. پس نگاه کرد نگرشی در ستاره ها. پس گفت همانا من بیمارم. پس روی برتافتند از او پشت کنندگان. پس میل کرد بخدایان ایشان پس گفت آیا نمی خورید؟ چه شده است شما را که سخن نمی گوئید. پس روی کرد بر آنها با زدن با دست راست. پس روی نهادند به او می شتافتند. گفت آیا پرستش می کنید آنچه را که می تراشید. خداوند آفریده است شما را و آنچه می سازید. گفتند بناء کنید برای او بنیانی را و بیفکنیدش در دوزخ. پس اراده کردند به او نیرنگی را پس قرار دادیم ایشان را پشت شدگان. و گفت من

رونده هستم بسوی پروردگارم بزودی رهبریم کند. پروردگار من ببخش برای من از شایستگان.

قرائت:... ص: ۹

«حمزه» فقط، این کلمه (یزفون) را به ضم (یاء) و دیگران به فتح آن خوانده اند.

گفته می شود: (زفت الإبل تزف) یعنی سرعت کرد شتر، ولی اگر به قرائت «حمزه» معنی کنیم چنین می شود که: (به سرعت حمل می کنند) و در این صورت مفعول این فعل محذوف خواهد بود.

«اصمعی» گوید: (ازففت الإبل) یعنی حمل کردم آن را به این که سرعت کند، پس این کلمه به معنی سرعت سیر و مقاربت قدم است.

برخی گفته اند: کلمه (یزفون) بدون تشدید است، و «قطرب» قائل شده که این کلمه مخفف (یزفون) است، چنان که لفظ (قرن) به معنی (اقررن) است در کلام خداوند که میگوید: (و قرن فی بیوتکن)

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۱۰

شرح لغات:... ص: ۱۰

شیعه- این کلمه را به گروهی می گویند که از رهبری پیروی کنند، ولی در عرف مردم، شیعه عبارت است از کسانی که از (علی علیه السلام) پیروی کرده و به طرفداری از آن حضرت با دشمنان او مبارزه کرده و پس از او از فرزندان او که جانشین آن حضرت بوده اند پیروی کرده اند.

«ابو بصیر» از «حضرت صادق» (ع) نقل کرده که فرمود: تهنیت میگویم شما را به این نام! گفتم به کدام نام؟ فرمود: به نام شیعه! عرض کردم که مردم ما را به این نام عیب و سرزنش می کنند! فرمود آیا نشنیده ای سخن خداوند را درباره «ابراهیم» (ع) که می فرماید:

(ان من شیعته لابراهیم)

و می فرماید:

(و استغاثه الذی من شیعته علی الذی من عدوّه)

، «و یاری خواست از موسی آن که از شیعیان او بود بر آن که از دشمنانش بود- قصص- ۱۵».

راغ- کلمه (روغ) به معنی میل

کردن است از جهتی به جهت دیگر، و گفته می شود (راغ- یروغ- روغا- روغانا) که به معنی برگشت و انحراف است و (رواغ) حیله گر و منحرف را گویند.

«عدی بن زید» گوید:

(حین لا ینفع الرواغ و لا ینفع الا المصادق التحریر)

«هنگامی که نفع ندهد حیله گران و منحرفان- و نفع ندهد مگر درستکار زبردست»

اعراب:... ص: ۱۰

آلهه- این کلمه بدل از (افکا) بوده و (افکا) مفعول فعل (تریدون) است.

فَما ظَنُّکُمْ- حرف (ما) مبتداء و کلمه (ظنکم) خبر آن است.

ضربا- این کلمه مصدر فعل محذوف است و تقدیر چنین است (یضربهم ضربا) و حرف (باء) در کلمه (بالیمین) متعلق به همین فعل محذوف است.

یزفون- این کلمه حال است از کلمه (اقبلوا).

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۱۱

وَ اللَّهُ خَلَقَکُمْ- این جمله نیز حال و محلا منصوب است از جمله (ا تعبدون) و تقدیر چنین است (أ تعبدون ما تنحتون مخلوقین)
هَبْ لِی- مفعول له این کلمه عبارت از کلمه محذوف (ولدا) می باشد.

«فرازی از سرگذشت ابراهیم»

تفسیر:... ص: ۱۱

سپس خداوند داستان «ابراهیم» (ع) را به سرگذشت «نوح» (ع) متصل ساخته و فرمود:

وَ إِنَّ مِنْ شِیعَتِهِ لَإِبْراهِیمَ (و همانا از شیعیان اوست ابراهیم) یعنی یکی از شیعیان «نوح» حضرت «ابراهیم» است به این معنی که ابراهیم در توحید و عدل و تبعیت از حق بر روش و سنت نوح می باشد و این سخن «مجاهد» است.

و برخی گفته اند: و از شیعیان «محمد» (ص) ابراهیم بود، که خداوند می گوید: (وَ آیَةٌ لَهُمْ أَنَّا حَمَلْنا ذُرِّیَّتَهُمْ فِی الْفُلْکِ الْمَشْحُونِ)، «و آیتی است بر ایشان که سوار کردیم ذریت ایشان را در کشتی انباشته- یس- ۴۱».

یعنی فرزندان آن را که پدر ایشان بود، پس در اینجا اهل کشتی را که از نظر زمان جلوتر بوده اند در ردیف ذریه و فرزندان

ایشـان قرار داده است، پس در آیه مـورد بحث نیز اگر چه ابراهیم جلوتر از «محمـد» بوده ولی در ردیف شـیعیان او قرار گرفته است و این سخن «فراء» است.

إِذْ جاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ (زمانی

که آمـد پروردگارش را با قلبی سالم) یعنی آمد بسوی پروردگارش زمانی که خدا را تصدیق کرده و ایمان آورده بود به خدا با دلی که از شرک خدا خالص بوده و از معاصی و نیرنگ و تزویر دوری می کرد و بدین روش زندگی کرده و جان سپرد.

«امام صادق» (ع) فرمود: منظور از قلب سلیم دلی است که به غیر از خداوند به هیچ چیزی نپیوندد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۱۲

إِذْ قالَ لِأَبِیهِ وَ قَوْمِهِ (هنگامی که گفت بر پدر و قوم خود) زمانی که دید ایشان بتها را می پرستند، به صورت انکار و سرزنش از کردار آنان گفت: ما ذا تَعْبُدُونَ (چه چیزی را پرستش می کنید؟) أَ إِفْکاً آلِهَةً (آیا به دروغ خدایانی را) بدترین و زشتترین صورت دروغ را (افک) می گوینـد، و اصل لغت (افک) به معنی برگردانـدن چیزی از جهت و صورت خود می باشد و چون دروغ وارونه کردن یـک حقیقت است به آن (افـک) گفته می شود. در اینجا بایـد تـذکر داد این که ابراهیم از بتهـا به عنوان خدایان تعبیر می کند به جهت اعتقاد و گمان فاسد مشرکان می باشد که بتها خدا بوده و سزاوار پرستش هستند، سپس ابراهیم با نکوهش شدید می گوید:

دُونَ اللَّهِ تُرِیدُونَ (غیر از خداونـد را اراده کرده ایـد) یعنی آیا عبادت خدایان خود را بدون عبادت خداوند رحمن اراده کرده اید، پس در اینجا مضاف که (عبادت) باشد حذف شده و مضاف الیه جای آن را گرفته است زیرا اراده بر چیزی که حدوث و پدیداریش درست نباشد تعلق نمی گیرد و اجسام هم از آنهایی است که درست نیست مراد واقع شوند.

فَما ظَنُّکُمْ

بِرَبِّ الْعالَمِينَ (پس چیست گمان شما به آفریدگار جهانیان) چه چیز نسبت به شما انجام دهد با این که غیر از او را عبادت می کنید.

برخی گفته اند: چگونه گمان می کنید درباره خدایی که روزیش را میخورید و غیر از او را عبادت می کنید؟.

و گفته اند منظور این است: چه گمان دارید درباره پروردگارتان. به چه صفتی و از چه جنسی از اجناس است که او را به این بتها تشبیه می کنید و در این آیه اشاره است بر این که به هیچ چیزی شبیه نیست.

فَنَظَرَ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ فَقالَ إِنِّي سَقِيمٌ (پس نگاه کرد نگرشی در ستارگان پس گفت همانا من بیمارم) درباره این آیه سخنان مختلفی گفته شده که اینک توجه کنید:

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۱۳

۱- حضرت ابراهیم به ستارگان نگاه کرد و دلیل آورد که وقت بیماری تب او فرا رسیده که در زمان معینی عادت داشت و گفت من بیمارم، یعنی وقت مرض و نوبت بیماری فرا رسیده است. گویا که فرمود: من بزودی بناچار بیمار خواهم شد و وقت آن فرا رسیده است که تب عارضم شود. پس گاهی کسی را که مشرف و روی آورنده بر چیزی باشد می گویند داخل در آن شده است، چنان که خداوند می گوید: (إِنَّكَ مَيِّتٌ وَ إِنَّهُمْ مَيِّتُونَ)، «همانا تو مرده ای و ایشان مردگانند- زمر- ۳۰».

پس نگاه ابراهیم به ستارگان مانند نگاه منجمان که برای بدست آوردن حکمی که روی یقین است نمی باشد، چنان که شاعر می گوید:

(اسهری ما سهرت ام حکیم و اقعدی مره لذلک و قومی) (و افتحی الباب و انظری فی النجوم کم علینا من قطع لیل بهیم

«سهر کن ای مادر حکیم که سهر نکردی- و بنشین بدین خاطر و برخیز» «و بگشا در بر او بنگر در ستارگان- چه قدر از پاره های شب تاریک باقی مانده است» ۲- حضرت ابراهیم مانند نظر بت پرستان به ستارگان نگاه کرد تا آنها گمان کنند که گفتار او مانند گفتار ایشان خواهد بود، پس در این هنگام گفت من بیمارم، پس بت پرستان به گمان اینکه طالع او دلالت به بیماریش می کند او را رها ساختند.

و شاید هم خداوند با وحی خود ابراهیم را آگاه گردانید که او را در آینده نزدیک بیمار خواهد شد و نشانه این کار را به طلوع کردن ستاره ای و یا پیوستن ستاره ای به ستاره دیگر قرار داد، و چون ابراهیم این علامت را مشاهده کرد برای تصدیق آنچه که خدا خبر داده بود گفت من بیمارم.

۳- ابراهیم با نظر تفکر در ستاره ها نگاه کرده و از این راه استدلال کرد که این ستارگان نه خدا بوده و نه قدیم هستند بلکه حادث می باشند چنان که خداوند از قول ابراهیم در سوره آل عمران بیان کرده است و ابراهیم با این

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۱۴

گفتارش (من بیمارم) اشاره کرد که در مهلت نظر بوده و دارای یقین در امر و سلامت از علم نمی باشد چه اینکه گاهی به گمان و شک، مرض و به علم و دانش، شفاء و سلامت گفته می شود.

و این مرض از ابراهیم هنگامی برطرف شد که شک و تردیدش از میان رفت و به کمال معرفت رسید.

این طرز تفسیر از «ابو مسلم» است ولی باید گفت که گفتار ضعیف

است زیرا سیاق و روش آیه از این تفسیر منع می کند زیرا از جمله (اذ جاء ربه بقلب سلیم) تا به اینجا نشان می دهد که ابراهیم در زمان مهلت نظر نبوده بلکه دارای معرفت خالص و یقین و بصیرت بوده است.

۴- حضرت ابراهیم گفت قلب من و فکر من پریشان و غمگین است از این قوم من که این همه در عبادت بتها پافشاری می کنند در حالی که نه می شنوند و نه می بینند، بنا بر این تفکر ابراهیم درباره ستارگان به این جهت بوده که آنها حادث و مخلوق و تدبیر شده دست دیگری هستند و در شگفت بود که چگونه خردمندان از این حقیقت غافل شده و آنها را عبادت می کنند.

«عیاشی» از امام «باقر» و «صادق» (علیهما السلام) نقل کرده که فرمودند: سوگند به خداوند که ابراهیم دروغ نگفت و بیمار هم نبود.

ممکن است این روایت را که نفی کذب و بیماری را از ابراهیم می کند به یکی از وجوه گذشته حمل کرد، و ممکن است بگوئیم که این گفتار بر وجه تعریض می باشد به این معنی: هر که بر او مرگ حتمی باشد مسلما او مریض و سقیم است و اگر چه در حال حاضر دارای مرض و بیماری نباشد.

و نیز روایت شده که ابراهیم (ع) در سه مورد دروغ گفت اول در این که گفت: من بیمارم، دوم اینکه گفت: شکستن بتهای دیگر بدست بت بزرگ انجام شده است و سوم اینکه گفت: «ساره» خواهر من است با اینکه همسر او بوده است ولی این روایت را نیز ممکن است حمل به (معاریض) یعنی به گفتن سخنی و

ترجمه مجمع البیان

اراده کردن مقصود دیگری حمل کرد به این که: من بیمار خواهم شد، شما که بت بزرگ را عبادت می کنید هیچ کاری از دست او بر نمی آید: «ساره» خواهر دینی من است.

و در خبر وارد شده که (معاریض) چاره خلاص شدن از دروغ است.

معاریض عبارت است از این که کسی چیزی را ذکر کند و غیر او را قصد کند و از گفتارش غیر مقصود او فهمیده شود، و این دروغ نیست، بدیهی است که دروغ بذاته زشت و ناپسند است و مخصوصا بر پیامبران به هیچ گونه روا و سزاوار نمیباشد چه اعتماد را از میان می برد و پیامبران و برگزیدگان الهی منزّه و دور از این مرحله هستند.

فَتَوَلَّوْا عَنْهُ مُدْبِرِينَ (پس روی برتافتند از او پشت کنندگان) این جمله خبر از قوم ابراهیم است که چون شنیدند که ابراهیم بیمار است او را ترک گفته و از او اعراض کرده و بسوی اجرای برنامه عید خود رفتند فَراغَ إِلى آلِهَتِهِمْ (پس روی کردند بسوی خدایانشان) یعنی میل کرد بسوی بتها که آنها را خدا می خواندند فَقالَ أَ لا تَأْكُلُونَ (پس گفت آیا نمی خورید؟) خطاب ابراهیم نسبت به بتها اگر چه آنها جماد بودند به خاطر نکوهش پرستندگان آنها بوده تا آنها متنبه و آگاه شوند آن که سخن نمی گوید و پاسخ نمی دهد چگونه سزاوار است که عبادت گردد و آنان برای بتهای خود غذا تهیه کرده و در نزد آنها می گذاشتند تا بدین وسیله تبرک جسته و تقرب و نزدیکی به آنها پیدا کنند و لذا ابراهیم پس از گفتن اینکه چرا نمی خورید و نشنیدن پاسخ، می گوید:

ما

لَكَمْ لا تَنْطِقُونَ (چیست شما را که سخن نمی گوئید) و در این سخن سرزنش بیشتری برای عبادت کنندگان بتها به کار رفته که گویا ایشان حاضر بودند یعنی چه شده است که جواب نمی دهید. و در این سخن اشاره است که بتها جماد بوده، نه می خورند و نه سخن می گویند بلکه آنها بی ارزشترین اشیاء می باشند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۱۶

فَراغَ عَلَيْهِمْ ضَرْباً بِالْيَمِينِ (پس روی کرد به آنها با زدن راست) یعنی به بتها نزدیک شده و با دست راست آنها را زده و می شکافد، زیرا دست راست قوی تر است، که این را «ربیع بن انس» گفته است و گفته شده که مراد از (یمین- راست) قدرت و قوت است چنان که شاعر می گوید:

(اذا ما رایه رفعت لمجد تلقاها عرابه بالیمین)

«زمانی که پرچمی نباشد که برای شکوه باهتزاز در آید- در می یابد آن را «عرابه» با قدرت و قوت خود».

این سخن از «فراء» بوده و گفتار «سدی» می باشد.

و برخی گفته اند مقصود این است که: من طبق سوگندی (یمین) که خورده ام و گفته ام سوگند به خداوند بتهای شما را نیرنگ می کنم، اکنون آنها را می زنم.

فَأَقْبَلُوا إِلَيْهِ يَزِفُّونَ (پس روی کردند به او شتاب می کردند)، یعنی پس از پایان برنامه های جشن خود بسرعت بسوی ابراهیم آمدند، و این گفتار «حسن» و «ابن زید» است.

و برخی گفته اند: (یزفون) می شتافتند مانند حرکت شتر مرغ، و آن حالتی است میان دویدن و راه رفتن معمولی، از «مجاهد» در این آیه اشاره است که مردم از کار ابراهیم نسبت به بتها اطلاع پیدا کرده و به قصد ابراهیم بسراغ او شتافتند و او را

بسوی بتخانه بردند و بر او گفتند: آیا تو به خدایان ما چنین کردی، ابراهیم به طرز استدلال جواب داد:

قالَ أَ تَعْبُدُونَ ما تَنْحِتُونَ (گفت آیا می پرستید آنچه را که می تراشید) این جمله استفهام است که به معنی انکار و نکوهش می باشد، یعنی چگونه انسان عبادت کند چیزی را که خود، آن را به دست خود تراشیده و ساخته است، چه آنان بتها را با دست خود تراشیده و می ساختند.

وَ اللَّهُ خَلَقَكُمْ وَ ما تَعْمَلُونَ (خدا آفریده است شما و آنچه را که می سازید)

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۱۷

یعنی خداوند خلق کرده است آنچه را که در بتها می سازید پس چگونه عبادت خداوند را رها کرده و به ساخته های خود عبادت می کنید و این طرز سخن از این باب است که گفته می شود: فلانی حصیر می سازد و یا این درب از عمل فلان نجار است.

«حسن» گفته: مقصود این است که: اصل سنگی را که از آن بت درست می کنید خداوند آفریده است و این جمله بمنزله این سخن است (تَلْقَفْ ما صَنَعُوا) «فرو برد آنچه ساختند- طه- ۶۹»، و (أَلْقِ عَصاكَ فَإِذا هِيَ تَلْقَفُ ما يَأْفِكُونَ) «بیافکن عصای خود را پس ناگهان فرو برد آنچه را که به دروغ ساخته اند- اعراف- ۱۱۷»، پس در این موارد منظور آن چیز ساخته شده و تراشیده شده است نه صفت تراشیدن و ساختن که اینها را بگوئیم خداوند آفریده است پس برای اهل جبر در این موارد دلیلی نیست که بگویند افعال بندگان نیز مخلوق خداوند است زیرا معلوم است که بت پرستان صفت تراشیدن را عبادت نمی کنند بلکه تراشیدن، فعل آنان

بوده و ایشان بتهایی را که اجسام بدون اعراض و اوصاف است عبادت می کنند.

پس این سخن (آنچه می تراشید) در حقیقت عبارت است از آن چه انجام می دهند، پس مبنی آیه بر نکوهش کافران و سرزنش از کردار بد آنان می باشد، پس اگر مقصود این باشد که (خداوند خلق کرده شما و عبادت شما را) در این صورت آیه قبل از این که نکوهش ایشان باشد بهانه خواهد بود و بر آنان است که در این صورت بگویند: ای ابراهیم چرا ما را سرزنش بر عبادت بتها می کنی در حالی که خداوند انجام دهنده این کار است، پس حجت به نفع آنان می شد نه بر ضرر آنان.

علاوه بر همه اینها به جبریه لازم است گفت، اگر عمل تراشیدن از خداوند باشد چرا پس به لفظ (تعملون) به مردم بت پرست نسبت داده میشود و اگر کار خداوند باشد تناقض لازم خواهد داشت.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۱۸

قالُوا ابْنُوا لَهُ بُنْیاناً (گفتند بنا کنید برای او بنیانی را) «ابن عباس» گوید: دیواری را از سنگ بطول سی ذراع و به عرض بیست ذراع ساخته و آن را از آتش پر کردند و این است که خداوند می گوید:

فَأَلْقُوهُ فِی الْجَحِیمِ (پس افکندند او را در آتش) زجاج گوید: هر آتشی که به روی هم انباشته شود آن را (جحیم) گویند، و گفته اند مراد از (جحیم) آتش بزرگ می باشد.

فَأَرادُوا بِهِ کَیْداً (پس اراده کردند به او نیرنگی را) یعنی حیله و تدبیر به کار بردند تا ابراهیم را در آتش بسوزانند و نابود کنند.

فَجَعَلْناهُمُ الْأَسْفَلِینَ (پس قرار دادیم ایشان را پست ترین) به این که

ایشان را هلاک کرده و ابراهیم را به سلامت نجات داده و نیرنگ آنان را از او باز گردانیدیم.

و گفته اند مقصود این است که ایشان بر ابراهیم اشراف پیدا کرده و چون نگریستند، او را سالم یافتند و بر ایشان محقق شد که حیله آنان در ابراهیم اثر نگذارده و دانستند که مغلوب شده اند.

وَ قالَ (و گفت) ابراهیم إِنِّی ذاهِبٌ إِلی رَبِّی (همانا من رونده هستم بسوی پروردگارم).

«ابن عباس» گوید: من مهاجر هستم بسوی پروردگارم که از دیار کافران هجرت کرده و به سرزمینی که خدایم امر کرده میروم و آن «سرزمین مقدس» است.

«قتاده» گفته است: من با کردار و نیت خود بسوی خوشنودی پروردگارم می روم.

سَیَهْدِینِ (بزودی هدایتم کند) یعنی خدایم مرا هدایت کند از این- پس به مکانی که رفتن به آنجا را امر کرده است.

قتاده گوید: ابراهیم اول کسی بود که هجرت کرده و «لوط» و «ساره»

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۱۹

را به همراه خود به «شام» برد.

این جمله را (خدایم به زودی هدایتم کند) ابراهیم برای ترغیب همراهان و نکوهش قوم خود گفته است.

«ابراهیم» چون به «سرزمین مقدس» رسید از خداوند برای خود فرزندی مسئلت داشته و گفت:

رَبِّ هَبْ لِی مِنَ الصَّالِحِینَ (پروردگارم ببخش برای من از شایستگان) یعنی از شایستگان فرزند صالحی مرا عنایت کن، پس در اینجا به خاطر دلالت کلام، لفظ (ولد- فرزند) حذف شده است

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۲۰

[سوره الصافات (۳۷): آیات ۱۰۱ تا ۱۱۳]... ص: ۲۰

اشاره

فَبَشَّرْناهُ بِغُلامٍ حَلِیمٍ (۱۰۱) فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْیَ قالَ یا بُنَیَّ إِنِّی أَری فِی الْمَنامِ أَنِّی أَذْبَحُکَ فَانْظُرْ ما ذا تَری قالَ یا أَبَتِ افْعَلْ ما تُؤْمَرُ

سَتَجِدُنِی إِنْ شاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِینَ (۱۰۲) فَلَمَّا أَسْلَما وَ تَلَّهُ لِلْجَبِینِ (۱۰۳) وَ نادَیْناهُ أَنْ یا إِبْراهِیمُ (۱۰۴) قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْیا إِنَّا کَذلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ (۱۰۵)

إِنَّ هذا لَهُوَ الْبَلاءُ الْمُبِینُ (۱۰۶) وَ فَدَیْناهُ بِذِبْحٍ عَظِیمٍ (۱۰۷) وَ تَرَکْنا عَلَیْهِ فِی الْآخِرِینَ (۱۰۸) سَلامٌ عَلی إِبْراهِیمَ (۱۰۹) کَذلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ (۱۱۰)

إِنَّهُ مِنْ عِبادِنَا الْمُؤْمِنِینَ (۱۱۱) وَ بَشَّرْناهُ بِإِسْحاقَ نَبِیًّا مِنَ الصَّالِحِینَ (۱۱۲) وَ بارَکْنا عَلَیْهِ وَ عَلی إِسْحاقَ وَ مِنْ ذُرِّیَّتِهِما مُحْسِنٌ وَ ظالِمٌ لِنَفْسِهِ مُبِینٌ (۱۱۳)

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۲۱

ترجمه:... ص: ۲۱

پس نویدش دادیم به پسری بردبار. پس چون رسید با او سعی را، گفت ای پسرک من، همانا دیدم در خواب که تو را ذبح می کنم، پس بنگر تا چه می بینی، گفت ای پدر بکن آن چه را فرمان شده ای بزودی بیابی مرا اگر خدا بخواهد از شکیبایان. پس هنگامی که تسلیم شدند و افکندش به پیشانی. و خواندیمش ای ابراهیم. همانا راست آوردی خواب را ما این چنین پاداش دهیم نیکوکاران را: همانا این است همان آزمایش آشکار. و فدیه دادیمش به ذبحی بزرگ. و باز گذاردیم بر او در آیندگان. سلام بر ابراهیم. بدینسان جزا دهیم نیکوکاران را. همانا اوست از بندگان ایمان آورنده ما. و مژده دادیمش به اسحاق پیامبری از شایستگان. و مبارک گردانیدیم بر او و بر اسحاق و از دودمان آن دو است نیکوکار و ستمگر آشکار بر خود.

قرائت:... ص: ۲۱

ما ذا تری- کلمه (تری) به سه گونه قرائت شده:

اول- با ضمّ (تا) و کسر (راء) و این قرائت اهل کوفه غیر از «عاصم» است، بنا بر این قرائت دو کلمه (ما- ذا) بمنزله اسم واحد و محلا منصوب و مفعول (تری) می باشد، و ممکن است کلمه (ما) مبتداء و (ذا) به معنی (الذی) بوده و محذوف (صله) به آن باز می گردد و در این صورت فعل (تری) منقول از (رأی زید الامر) می باشد و مانند فعل (اعطیت) جایز است که به یک مفعول اقتصار کرد.

«ابن جنّی» گوید: آن که (ما ذا تری) به ضم (تا) و کسر (یاء) قرائت کرده مقصودش چنین است: (بنگر چه چیز بر تو القاء شده و در خاطرت قرار می گیرد) دوم- با فتح

(تـا). «ابـو علی» گویـد: در این قرائت مفعول کلمه (تری) یکی از دو چیز است یـا (مـا ذا) می باشـد که در این صورت این دو کلمه (ما)

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۲۲

و (ذا) به منزله اسم واحـد است، و یـا (ذا) به منزله (الـذی) و مفعول کلمه (تری)، (هـا) محـذوف از (صـله) می باشـد و در این صورت (تری) به معنی رأی و نظر بوده نه این که به معنی ادراک محسوس باشـد چنان که گفته می شود (فلانی به نظر و رأی «ابو حنیفه» رأی می دهـد). و چون (ذا) به معنی (الـذی) باشـد مقصود چنین می شود (چه چیز را رأی می دهی)، پس (مـا) در محل مبتـداء و (الذی) در محل خبر و معنی این چنین است (چه نظر می گیری در باره آن چه که به تو گفتم آیا تسـلیم شده و قبول می کنی و یا راه دیگری را انتخاب می کنی).

اسـلما- یعنی تفویض و واگذار نموده و اطاعت کردند. ولی اگر کلمه فوق را به صورت (سلّما) با تشدید و بدون الف بخوانیم این کلمه از (تسـلیم) بوده مقصود این است که آنان خویشتن را تسلیم امر پروردگار کردند و مخالفت او را ننمودند به این که «ابراهیم» آماده ذبح و «اسماعیل» آماده صبر شد.

شرح لغات:... ص: ۲۲

تـل- این کلمه به معنی (افکنـدن به زمین است) و (تـل) از خاک نیز از این باب بوده و جمع آن (تلول) است و (تلیل) به معنی (گردن) است زیرا به زمین افکنده می شود.

جبین- این کلمه به دو طرف پیشانی اطلاق می شود، پس در هر صورتی دو (جبین) وجود دارد.

ذبح- این کلمه به کسر (ذال) به معنی

آماده شده برای ذبح را گویند.

و به فتح (ذال) مصدر می باشد

اعراب:... ص: ۲۲

لمّا- در جواب (لمّا) اختلاف است برخی گفته اند جواب آن عبارت است از (فازا و ظفرا بما ارادا) که تقدیر چنین می شود (فلما اسلما و تله للجبین و نادیناه فازا و ظفرا بما ارادا) و برخی گفته که جواب (لمّا) لفظ (نادیناه) بوده

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۱، ص: ۲۳

و (واو) زائد است نبيّا- اين كلمه از (بشرناه) حال بوده و ذو الحال آن (اسحاق) است «ذبح عظيم»

تفسير:... ص: ۲۳

اشاره

و اکنون خداوند خبر می دهد که دعای ابراهیم را درباره مسئلت فرزند اجابت کرده و می فرماید:

فَبَشَّرْناهُ بِغُلامٍ حَلِيمٍ (پس نویدش دادیم به پسری حلیم) یعنی به پسری که وقور و وزین است.

«حسن» گوید: نشنیده ام خداوند ببخشد به بندگانش چیزی را که بهتر از حلم باشد و حلیم آن است که درباره چیزی پیش از رسیدن وقت آن شتاب نکند اگر چه به آن قدرت داشته باشد.

و گفته شده است: حلیم آن را گویند که در عقوبت و مجازات عجله نکند.

«زجاج» گوید: کلمه بشارت دلالت می کند که فرزند ابراهیم باقی مانده و بزرگ خواهد شد و میان مردم به حلم معروف خواهد گشت.

سپس خداوند خبر می دهد که پسری را که بر او بشارت داده فرزند او بوده و رشد کرده و می فرماید:

فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ (پس هنگامی که رسید با او به سعی) یعنی چون جوان شد و کوشش او چون کوشش ابراهیم شد. از «مجاهد». مقصود این است: رسید به آن حدی که بر خود تصرف یافته و همراه پدر رفته و او را در کار- هایش یاری می کرد که گفته اند به سن سیزده سالگی رسیده بود.

«مقاتل» و «حسن» و «کلبی»

گفته اند: مراد از (سعی) عمل و عبادت برای خداوند است.

قالَ یا بُنَیَّ إِنِّی أَری فِی الْمَنامِ أَنِّی أَذْبَحُکَ فَانْظُرْ ما ذا تَری (گفت ای

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۲۴

پسرک من، همانا می بینم در خواب که تو را ذبح می کنم پس بنگر تا چه میبینی) رأی: کلمه (رأی) به پنج گونه معنی شده است:

اول- دید دوم- دانست، چون (رأیت زیدا عالما- دانستم که زید عالم است) سوم- گمان کرد، چون قول خداوند (إِنَّهُمْ یَرَوْنَهُ بَعِیداً) «همانا ایشان گمان کنندش که دور است- معارج- ۶».

چهارم- اعتقاد داشت.

پنجم- رأی و نظر باید گفت منظور از (رأیت فی المنام) به معنی (دیدم در خواب) است، پس معنی آیه این است که ابراهیم گفت: بصیرت کرده و دیدم در خواب رؤیایی را که تأویلش دستور به ذبح تو می باشد پس بنگر چه می بینی و چه نظر داری؟

پر روشن است که کلمه (تری) در اینجا به معنی (تبصر) نیست که به معنی بصیرت و دیدن باشد زیرا به جایی اشاره نشده که مورد دیدن باشد و نیز جایز نیست که این کلمه به معنی (دانستن، گمان کردن و اعتقاد داشتن) باشد زیرا این کلمات همواره به دو مفعول متعدی می شوند و در اینجا فقط یک مفعول است علاوه بر این که این معانی با مراد آیه سازش ندارد، پس در اینجا تنها معنایی که باقی می ماند عبارت از (رأی) و نظر می باشد.

«خواب پیامبران حجت است!»... ص: ۲۴

۱- بهتر است که بگوئیم این فرمان به صورت (وحی) در بیداری به ابراهیم دستور داده شده و سپس در خواب به آن تعبد و تأکید گردیده است چه این که خوابهای پیامبران حتما

درست می باشد و اگر در بیداری امر نشده بود جایز نبود که عمل کند بر طبق آنچه در خواب دیده است.

۲- «سعید بن جبیر» از قول «ابن عباس» گوید: خواب دیدنهای

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۲۵

پیامبران مانند وحی است.

۳- «قتاده» گوید: خواب دیدن پیامبران در صورتی حق است که ببینند کاری را انجام می دهند.

۴- «ابو مسلم» گوید: خواب دیدن پیامبران با این که همه اش درست است بر دو گونه می باشد:

اول- این که آن چه در خواب دیده در ظاهر انجام پذیرد، چون قول خداوند: (لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرامَ) «به تحقیق راست آورد خداوند به رسول خود خواب را به حق، هر آینه داخل شوید به مسجد الحرام- فتح- ۲۷».

دوم- این که خواب دیدن عبارت از خلاف ظاهر باشد از آن چه در خواب دیده شده است و این مانند خواب دیدن حضرت «یوسف» است که یازده ستاره و خورشید و ماه را در خواب دیدم که بر او سجده می کنند، و خواب- دیدن حضرت ابراهیم نیز از این باب است ولی ابراهیم ایمن نبود از این که آن چه در خواب دیده عمل به آن لازم باشد و چاره ای جز آن نداشته باشد، پس چون تسلیم خداوند شدند پروردگارش او را متوجه گردانید که خواب خود را راست آورده به آن چه که انجام داده است و فدیه داده شده به جای ذبح فرزندش به ذبح دیگر.

قالَ يا أَبَتِ افْعَلْ ما تُؤْمَرُ (گفت ای پدر بکن آن چه امر شده ای) سَتَجِدُنِي إِنْ شاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ (بزودی می یابی مرا اگر خدا بخواهد از شکیبایان) یعنی

به زودی به مشیت و حسن توفیق خداوند مرا در مقابل خود خواهی دید که در اطاعت خداوند بر شدائد صبر کرده و تسلیم امر او (خدا) شده ام.

فَلَمَّا أَسْلَما (پس تا تسلیم شدند) یعنی چون تسلیم امر خدا و راضی به آن شدند و خدا را اطاعت کردند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۲۶

برخی گفته اند: چون پدر، فرزند خود را و فرزند، جان خود را تسلیم خداوند کرد.

وَ تَلَّهُ لِلْجَبِينِ (و به زمین افکندش به پیشانی) یعنی خوابانیدش به پیشانی، و این سخن «حسن» است.

«ابن عباس» گوید: پیشانی او را بر زمین قرار داد تا صورت او را ندیده و دستخوش رقت و مهر پدری نگردد.

روایت شده که «اسماعیل» بر پدر خود گفت: در حالی که سجده میکنم مرا ذبح کن و به چهره ام ننگر تا رحم کرده و مرا نکشی.

وَ نادَيْناهُ أَنْ يا إِبْراهِيمُ (و خواندیم او را که ای ابراهیم) یعنی او را بدین صورت خواندیم.

قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيا (به حقیقت راست آوردی خواب را) یعنی انجام دادی آن چه که در خواب به تو فرمان دادیم إِنَّا كَذلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (همانا ما بدینسان پاداش دهیم نیکوکاران را) یعنی ما پاداش دهیم آنان را که با تسلیم و فرمانبری از امر خداوند مانند.

ابراهیم و اسماعیل، نیکوکاری کردند به مانند پاداشی که به آن دو دادیم که در مقابل امر به ذبح عفو و بخشش کردیم ایشان را.

إِنَّ هذا لَهُوَ الْبَلاءُ الْمُبِينُ (همانا این است آن آزمایش آشکار) یعنی این همان امتحان و آزمایش آشکار و شدید است.

و یا: این همان نعمت آشکار است، و این که به نعمت (بلاء)

گفته شـده چون انگیزه ای که انسان را به نعمت می رسانـد عبارت از (بلاء) می باشـد، چنان که به اسـباب موت، لفظ موت به کار می رود زیرا که آنها مؤدی به موت می شوند.

«ذبح و ذبیح»... ص: ۲۶

درباره ذبیح یعنی آن که می بایست ذبح شود دانشمندان دو گونه

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۲۷

سخن گفته اند:

۱- ذبیح حضـرت «اسـحاق» بوده است. و این سـخن از: علی علیه السـلام، ابن مسـعود، قتاده، سـعید بن جبیر، مسـروق، عکرمه، عطاء، زهری، سدی، و جبائی نقل شده است.

۲- ذبیح حضـرت «اسـماعیل» بوده است و این سـخن از: ابن عباس، ابن عمر، سـعید بن مسـیب، حسن، شعبی، مجاهد، ربیع بن انس، کلبی و محمد بن کعب قرظی نقل شده است.

هر دو این سـخن را اصـحاب مـا از امامان معصوم ما علیهم السـلام نقل کرده انـد، ولی قول آشـکارتر در روایات این است که ذبیـح حضـرت اسـماعیل بوده است و این نظر را قول خداوند تأیید می کند که پس از ذکر ذبح می فرماید: (وَ بَشَّرْناهُ بِإِسْحاقَ نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ و بشارت دادیم او را به اسـحاق پیامبری از شایسـتگان) ممکن است که گفته شود که این بشارت برای نبوت است نه برای تولـد که تولـد دوم باشـد، در جواب می گوئیم این سـخن خلاف ظاهر است، زیرا خداونـد در جای دیگری می گوید: (فَبَشَّرْناها بِإِسْحاقَ وَ مِنْ وَراءِ إِسْحاقَ يَعْقُوبَ).

«و بشارت دادیم او را به اسحاق و پس از اسحاق به یعقوب- هود- ۷۱».

پس در اینجا خداوند بشارت به اسحاق داده و این که برای او فرزندی به نام یعقوب زاده خواهد شد. پس چگونه درست است که از یک طرف به ذبح اسحاق امر کرده

و از طرف دیگر به فرزند او بشارت دهد؟!.

به روایت صحیح از پیغمبر نقل شده که فرمود: من فرزند دوم ذبیح هستم.

خلافی نیست که آن حضرت از نسل اسماعیل که ذبیح اول است بوده و ذبیح دوم پدر آن حضرت است که «عبد اللّه» باشد. دلیل آن که می گوید مراد از ذبیح حضرت «اسحاق» می باشد این است که اهل کتاب «تورات» و «انجیل» بر این مطلب اجماع کرده اند ولی باید گفت: این اجماع حجت نبوده و سخن آنان مورد قبول نیست.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۲۸

«محمد بن اسحاق» از «محمد بن کعب قرظی» روایت کرده که گفت، من نزد «عمر بن عبد العزیز» خلیفه اموی بودم، وی از من درباره (ذبیح) پرسش کرد! گفتم آن، حضرت اسماعیل بوده است و استدلالت کردم به این آیه (وَ بَشَّرْناهُ بِإِسْحاقَ نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ) پس این سخن را خلیفه به «شام» نزدیک مرد یهود فرستاد و همین باعث شد که او اسلام آورده و اسلامش نیکو گردید، ولی مردم گمان می کردند که او یهودی است تا این که «عمر بن عبد العزیز» از آن مرد راجع به ذبح سؤال کرد و وی آن را حضرت اسماعیل دانست سپس گفت: سوگند به خداوند ای امیر المؤمنین و خلیفه مسلمین! که مردم یهود می- دانند که ذبیح اسماعیل بوده است ولی به شما مردم عرب رشک می برند که پدر شما آن باشد که مسئله ذبح راجع به او باشد و لذا می گویند این امر درباره پدر ما اسحاق بوده است.

«اصمعی» گوید: از «ابو عمرو بن العلاء» درباره ذبیح سؤال کردم که اسماعیل بوده یا

اسحاق؟ وی در پاسخ گفت: ای اصمعی! عقلت کجا رفته، مسلما اسماعیل در مکه بوده و خانه کعبه و قربانگاه را بنا کرد.

«استدلال به نسخ»... ص: ۲۸

کسی که به جواز نسخ قبل از وقت انجام آن، قائل شده استدلال کرده که خداوند امر به ذبح کرده و پیش از فرا رسیدن آن، این امر را نسخ کرده است از این استدلال به چند گونه جواب گفته شده است:

اول- خداوند به ذبحی که بریدن رگهای گردن باشد امر نکرده بود بلکه به مقدمات ذبح که عبارت از خواباندن و کشیدن چاقو باشد، امر کرده بود و عرب گاهی چیزی را به عنوان مقدمات آن نام می برند، و لذا خداوند میگوید:

(راست آوردی خواب دیدن خود را) پس اگر منظور از امر ذبح بود لازم بود که خداوند بگوید: برخی از رؤیای خود را راست گرداندی، ولی (فدیه) در

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۲۹

مقابل ذبح نیست بلکه در مقابل امر به ذبح است و نیز جایز است که (فدیه) در مقابل مقدمات ذبح باشد زیرا که (فدیه) واجب نیست که از جنس (مفدی) باشد، لذا گاهی تراشیدن موی سر بجای ریختن خون ذبیحه فدیه می شود و یا به جای پوشیدن لباس دوخته شده و مقاربت کردن انجام می گردد.

دوم- این که امر بصورت ذبح شده بود و ابراهیم این کار را انجام داد چه این که رگهای گردن فرزند خود را برید ولی هر چند که می برید دو مرتبه به جای خود برگشته و می چسبید، اگر اشکال شود که مراد از ذبح قطع مکان مخصوص است که موجب مرگ شود در جواب گوئیم این موضوع غیر

مسلم است زیرا که گفته می شود فلانی حیوان را ذبح کرد ولی آن حیوان نمرد، ولی اگر قبول کنیم که ذبح بمعنی ذبح کامل و موجب مرگ باشد لفظ ذبح را به معنی مجازی حمل میکنیم چه این که در این امر دلیل داریم.

سوم- این که خداوند به ذبح امر کرده بود ولی در گردن اسماعیل مسی قرار داده بود که هر چند ابراهیم کارد را می کشید مؤثر واقع نمی گشت یا هر مقدار از کارد را می کشید آن بر نمی گشت ولی این تأویلات در صورتی جایز است که ابراهیم مأمور چیزی باشد که آن جاری مجرای ذبح باشد ولی در صورتی که امر به ذبح بوده باشد این تأویل جایز نخواهد بود چه این که در این صورت تکلیف، غیر مقدور خواهد بود.

وَ فَدَيْناهُ بِذِبْحٍ عَظِيمٍ (و فدیه دادیم او را به ذبح عظیم) لفظ (فداء) چیزی را گویند که به جای چیز دیگری قرار داده شود که از چیز اول، ضرر بر- طرف شود و (ذبح) به معنی مذبوح و آن که ذبح گردیده شود می باشد و مقصود این که ما ذبح را به جای آن قرار داده مانند اسیری که مقابل چیزی فدیه و آزاد شود.

«ذبح چه چیز بوده است؟»... ص: ۲۹

درباره ذبح اختلاف شده است:

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۳۰

«ابن عباس» گوید: مراد از ذبح قوچی از گوسفند است. و این قول «مجاهد» و «ضحاک» و «سعید بن جبیر» است. «ابن عباس» نیز گوید:

ذبح عبارت از قوچی بود که «هابیل» آن را به قربانگاه آورد.

ذبح عظیم- درباره این که چرا ذبح را عظیم گفته است اختلاف است:

«مجاهد» گوید از این جهت

عظیم گفته شده که مورد قبول بود. و برخی گفته اند به این جهت است که اندازه آن بزرگتر از قوچهای دیگر بوده است.

و نیز گفته اند: به این جهت است که آن قوچ چهل پائیز در بهشت چریده بود و این از «سعید بن جبیر» است.

و برخی گفته اند باین جهت عظیم گفته شده که خداوند آن را بدون پدر و مادر بوجود آورده بود. و گفته اند برای این که فداء عبد عظیم بود.

وَ تَرَكْنا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ سَلامٌ عَلى إِبْراهِيمَ كَذلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ إِنَّهُ مِنْ عِبادِنَا الْمُؤْمِنِينَ (و گذاردیم برای او در آیندگان، سلام باد بر ابراهیم، این- چنین پاداش دهیم نیکوکاران را، همانا او از بندگان با ایمان ماست) تفسیر این آیات در قبل گفته شد.

وَ بَشَّرْناهُ بِإِسْحاقَ (و بشارت دادیم او را به اسحاق) یعنی به ولادت اسحاق نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ (پیغمبری از شایستگان) یعنی فرزند پیامبری از پیامبران صالح، و این جمله برای تشویق به صلاح است چه این که مانند اسحاق که فرد با جلالتی می باشد به عنوان صالح یاد شده است.

کسی که نظرش این است که ذبیح اسحاق بوده است و در تفسیر آیه فوق گوید: بشارت دادیم به نبوت اسحاق و این که او را در اثر صبر به مقام نبوت رساندیم.

وَ بارَكْنا عَلَيْهِ وَ عَلى إِسْحاقَ (و مبارک گردانیدیم بر او و بر اسحاق) یعنی در آن چه به ایشان دادیم خیر و برکت را در آن قرار دادیم که منظور رشد و زیادت است، پس مقصود این است که قرار دادیم برای ایشان خیر و برکت

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۳۱

دائم و ثابت

و رشد کننده. و جایز است که مقصود این باشد، بقا و کثرت اولاد به ایشان دادیم که تا روز قیامت دوام داشته باشد.

وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِما (و از دودمان آن دو) یعنی از اولاد ابراهیم و اسحاق مُحْسِنٌ (نیکوکار است) با ایمان و اطاعت.

وَ ظالِمٌ لِنَفْسِهِ (و ستمگر است بر خویشتن) با کفر و معاصی.

مُبِينٌ (آشکارا) یعنی ظلم آشکار.

«قصه ابراهیم و ذبح»... ص: ۳۱

آن که گوید مراد از ذبح اسحاق است داستان را چنین بیان می دارد:

ابراهیم موقعی که از قوم خود جدا شده و به خاطر پاسداری از دین خود به سوی شام هجرت کرد از خدایش خواست که برای او فرزند پسری از نسل «ساره» عطا کند. هنگامی که فرشتگان مرسل میهمان ابراهیم شده او را بشارت به غلام حلیم دادند، ابراهیم چون این بشارت را شنید گفت این فرزند همان ذبیح خواهد بود، تا آن که پسر متولد شده و به حد سعی و کوشش رسید، گفته شد به ابراهیم که اینك باید به نذر خود وفا کنی و این همان امر خداوند نسبت به ذبح کردن ابراهیم بود، پس در این هنگام ابراهیم به اسحاق گفت آماده برای تقرب به خداوند شود و ابراهیم کارد و ریسمانی را گرفته همراه اسحاق به میان کوه ها رفت و اسحاق گفت ای پدر قربانی تو پس کو؟ ابراهیم گفت ای فرزند! خدایم امر کرده است که تو را به عنوان قربانی او ذبح کنم. این سخنان از «سدی» بود.

و نیز درباره داستان ابراهیم گفته شده که ابراهیم در خواب دید که فرزند خود اسحاق را ذبح می کند و در آن هنگام با «ساره» مادر اسحاق حج می کرد، چون به

«منی» رسید (رمی جمره) را به جا آورد و اهل خود را امر کرد که بیت را زیارت کند و اسحاق را در نزد خود نگه داشت و او را به جانب

(جمره وسطی) برد و با فرزندش مشاوره کرد و فرزندش گفت ای پدر انجام بده آن چه را که امر شده ای و هر دو به امر خداوند تسلیم شدند.

در این هنگامی پیری هویدا شد و گفت ای ابراهیم درباره فرزندت چه فکر کرده ای؟ ابراهیم گفت اراده کرده ام که او را ذبح کنم، پیر مرد گفت پناه به خدا آیا اراده کرده ای که پسری را ذبح کنی که هنوز هیچ گناهی نکرده است؟! ابراهیم گفت پروردگارم چنین امر کرده است. پیر مرد گفت: این شیطان است که تو را به این کار امر کرده است و خداوند از این کار نهی میکند ولی ابراهیم به گفته او اعتنا نکرده و به ذبح فرزند خود تصمیم گرفت.

اسحاق گفت ای پدر روی مرا بپوشان و پای مرا ببند.

ابراهیم گفت: فرزندم من هرگز پای تو را نبندم و سپس روی خود را به آسمان کرده و با کاردی که در دست داشت به سوی اسحاق خم شد ولی جبرئیل در این هنگام کارد را به پشت برگردانید و قوچی از جانب «ثبیر» که از کوه های بزرگ میان مکه و عرفات بوده آورده و به جای اسحاق قرار داد و از جانب چپ مسجد «خیف» ندا آمد (ای ابراهیم راست آوردی خواب خود را...)

در این هنگام شیطان که همان پیر مرد بود به سوی مادر اسحاق آمد و او

مشغول زیارت بیت بود، گفت پیر مردی را دیدم «ساره» گفت آن شوهر من است، گفت کودکی را دیدم «ساره» گفت آن فرزند من است. «شیطان» گفت دیدم که پدر فرزند خود را خوابانیده تا او را ذبح کند «ساره» گفت دروغ می گویی چه این که ابراهیم مهربانترین افراد به مردم است، چگونه فرزند خود را ذبح میکند؟

شیطان گفت: سوگند به خدای آسمان و سوگند به خدای کعبه که او را در این حال دیدم.

«ساره» گفت علت چه بود؟ شیطان گفت او گمان می کرد که خدایش به چنین کاری امر کرده است «ساره» گفت: واجب است بر او که خدایش را اطاعت کند. «ساره» چون امر مناسک را پایان داد با سرعت به سوی (منی)

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۳۳

رفت و در حالی که دستهای خود را بر سر گذارده و می گفت خدایا مرا نگیر به آن چه که درباره مادر اسماعیل انجام دادم. چون «ساره» به منی رسید و اثر زخم کارد را بر گلوی فرزند خود مشاهده کرد فریاد بر آورده و زاری کرد و از اینجا بیماری او آغاز شد که بدان واسطه جان سپرد. این قصه را عیاشی و علی بن ابراهیم در تفسیر خود ذکر کرده اند.

«محمد بن اسحاق یسار» و آنان که گفته اند مراد از ذبیح اسماعیل بوده ذکر کرده اند، هر زمانی که ابراهیم برای دیدن اسماعیل و هاجر می رفت، صبح از خانه در شام بیرون آمده و با (براق) به مکه آورده می شد و سپس بازگشته و شب در شام در پیش اهل خود بود تا آن که اسماعیل به حد کوشش

و سعی رسید، و ابراهیم در خواب دید که باید فرزند خود را ذبح کند، پس به اسماعیل گفت ای فرزندم بگیر این ریسمان و کارد را و برو بسوی گردنه کوه تا با هم هیزم جمع کنیم. چون ابراهیم با فرزند خود در شعب «ثبیر» خلوت کرد قضیه خواب خود را بیان کرد و اسماعیل گفت: پدرم! دست و پای مرا محکم ببند تا اضطراب نکنم و لباس خود را جمع کن تا به خون من آلوده نشود و مادرم ببیند، و از آن پس، کارد را تیز کرده و بسرعت بر گلوی من بکش تا کارم آسان شود که مرگ سخت است.

ابراهیم گفت: ای پسرک چه نیکو یاری و اطاعت می کنی امر خدا را. و ابراهیم به سخنان خود ادامه داده و اموری انجام شد که مقداری از آن قبلا تذکر داده شد.

«عیاشی» به اسناد خود از «برید بن معاویه عجلی» نقل کرده که گفت به حضرت صادق (ع) عرض کردم فاصله میان بشارت به اسماعیل تا بشارت به اسحاق چه اندازه بوده است؟ حضرت فرمود: میان این دو بشارت پنج سال فاصله بوده است.

خداوند می گوید: (فَبَشَّرْناهُ بِغُلامٍ حَلِيمٍ) که منظور اسماعیل است و این

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۳۴

اولین بشارتی است که خداوند درباره فرزند به ابراهیم داد و چون برای ابراهیم از «ساره» اسحاق متولد شد و به سن سه سالگی رسید، روزی اسماعیل به نزد ابراهیم آمده و اسحاق را در دامن پدر دید، او را از جای خود بلند کرده و خود در دامن ابراهیم نشست، «ساره» مادر اسحاق چون این حالت را

دید به ابراهیم گفت: آیا فرزند هاجر یعنی اسماعیل، فرزند من، اسحاق را از جای خود بر می دارد و خود به جای آن می نشیند؟ نه هرگز، باید هاجر و فرزند او را از شهر دور کرده و از نزد من بجانب دیگری ببری.

ابراهیم نسبت به «ساره» احترام زیادی قائل بود چه این که او از فرزندان پیامبران و دختر خاله ابراهیم بود. «ابراهیم» را این کار، سخت آمده و از فراق و جدایی اسماعیل غمگین گردید، چون شب شد رسولی از جانب خداوند آمده و رؤیای ذبح اسماعیل را بر ابراهیم عرضه داشت که در موسم حج ذبح کند.

ابراهیم بامداد با غم و اندوه از دیدن این خواب بیدار شد و چون موسم حج آن سال رسید هاجر و اسماعیل را در ماه (ذیحجه) برداشته و به همراه خود از شام به سوی مکه روانه گردانید تا در آنجا، هنگام موسم حج اسماعیل را ذبح کند.

اول ابراهیم به ساختن پایه های «بیت الحرام» مشغول شده و چون آنها را بالا آورد به عنوان حاجی به سوی منی روانه شد، برنامه آنجا را تمام کرده و به سوی بیت برگشت و با فرزند خود بیت را طواف کرد و به جانب سعی رهسپار شدند، در آنجا ابراهیم به اسماعیل گفت ای پسرک من در خواب دیدم که تو را ذبح می کنم در موسم این سال، پس چه نظر داری؟ اسماعیل گفت: ای پدر انجام کن آنچه فرمان شده ای، چون از برنامه سعی فارق شدند به سوی منی آمدند و این در روز (قربان) بود، تا آمدند به «جمره وسطی» رسیدند و ابراهیم فرزند خود اسماعیل را بر

روی زمین قرار داد تا او را ذبح کند، پس ندا آمد: ای ابراهیم راست آوردی رؤیای خود را... پس بجای اسماعیل قوچی

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۳۵

آمد و ابراهیم آن را ذبح کرد و گوشت آن را میان فقرا تقسیم نمود.

«محمد بن مسلم» گوید: از حضرت باقر (ع) درباره قوچ ابراهیم سؤال کردم که چه رنگی داشت فرمود: رنگ این قوچ سفید مایل به سیاهی و شاخدار بوده است و از آسمان از جانب راست کوه مسجد «خیف» نازل گردیده و دور «جمره وسطی» مشغول به گردش شد، این قوچ همواره در سبزه زارها چریده و زندگی کرده بود.

از «عبد اللَّه بن سنان» نقل شده که از حضرت صادق (ع) از صاحب قوچ پرسش شد؟ فرمود: او اسماعیل بود.

«زیاد بن سوقه» گوید: از حضرت باقر (ع) از صاحب ذبح سؤال کردم فرمود: او اسماعیل بود.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۳۶

[سوره الصافات (۳۷): آیات ۱۱۴ تا ۱۲۲]... ص: ۳۶

اشاره

وَ لَقَدْ مَنَنَّا عَلى مُوسى وَ هارُونَ (۱۱۴) وَ نَجَّيْناهُما وَ قَوْمَهُما مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ (۱۱۵) وَ نَصَرْناهُمْ فَكانُوا هُمُ الْغالِبِينَ (۱۱۶) وَ آتَيْناهُمَا الْكِتابَ الْمُسْتَبِينَ (۱۱۷) وَ هَدَيْناهُمَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِيمَ (۱۱۸)

وَ تَرَكْنا عَلَيْهِما فِي الْآخِرِينَ (۱۱۹) سَلامٌ عَلى مُوسى وَ هارُونَ (۱۲۰) إِنَّا كَذلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (۱۲۱) إِنَّهُما مِنْ عِبادِنَا الْمُؤْمِنِينَ (۱۲۲)

ترجمه:... ص: ۳۶

و به حقیقت منت نهادیم بر موسی و هارون، و نجات دادیم آن دو را و قومشان را از غمی بزرگ. و یاری کردیم ایشان را، پس بودند ایشان غالبان.

و دادیم آن دو را کتاب آشکار. و هدایت کردیم آن دو را به راه راست، و باقی گذاردیم بر آن دو در آیندگان. سلام بر موسی و هارون. همانا ما این چنین پاداش دهیم نیکوکاران را. همانا آن دو از بندگان مؤمن ما بودند.

شرح لغات:... ص: ۳۶

مننا- اصل لغت (منّ) به معنی قطع است، خدا گوید: (لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ)، «بر ایشان است اجر غیر ممنون- فصلت- ۸» که

ممنون در این

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۳۷

آیه به معنی مقطوع است.

نصر- به معنی یاری می باشد، ولی باید گفت: هر نصری به معنی عون و یاری بوده ولی هر عون و یاری به معنی نصر نیست چه این که هر کمکی را (عون) گویند ولی نصر فقط کمک برای مبارزه با دشمن را گویند.

تفسیر... ص: ۳۷

خداوند به دنبال داستان ابراهیم به داستان «موسی» و «هارون» پرداخته و فرمود:

وَ لَقَدْ مَنَنَّا عَلى مُوسى وَ هارُونَ (و به حقیقت منت نهادیم بر موسی و هارون) یعنی نعمت دادیم به ایشان آن چنان که هر اذیتی از ایشان بریده است و از آن نعمتها، نبوت و نجات از دست فرعونیان و سایر نعمت های دنیوی و اخروی می باشد.

وَ نَجَّيْناهُما وَ قَوْمَهُما (و نجات دادیم آن دو و قوم ایشان را) از «بنی اسرائیل» مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ (از اندوهی بزرگ) که مسخر و زیر دست فرعونیان بوده و بشدت برای ایشان به کار گرفته می شدند.

و گفته اند: نجات دادیم ایشان را از غرق شدن در دریا و یاری کردیم ایشان را بر فرعون و قوم او وَ نَصَرْناهُمْ (و یاری کردیم ایشان را) فَكانُوا هُمُ الْغالِبِينَ (پس بودند ایشان غالبان) یعنی غالب و قاهر شدند بعد از آنکه مغلوب و مقهور بودند.

وَ آتَيْناهُمَا الْكِتابَ الْمُسْتَبِينَ (و دادیم ایشان را کتاب واضح) یعنی «تورات» که به واسطه بیانی که دارد بسوی خود می خواند و این صفت هر کتاب آسمانی است.

وَ هَدَيْناهُمَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِيمَ (و هدایت

کردیم ایشان را به راه راست) یعنی دلالت کردیم ایشان را به راهی که مؤدّی به حق و رساننده به بهشت باشد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۳۸

وَ تَرَكْنا عَلَيْهِما (و گذاردیم بر آن دو) ثناء و ستایش نیکویی فِي الْآخِرِينَ (در آیندگان) به اینکه گفتیم:

سَلامٌ عَلى مُوسى وَ هارُونَ (سلام بر موسی و هارون) از تفسیر این آیه در پیش سخنانی گفتیم.

إِنَّا كَذلِكَ (ما بدین سان) مانند آنچه که به موسی و هارون انجام دادیم نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (پاداش دهیم نیکوکاران را) به ایشان انجام می دهیم و این پاداش به خاطر اطاعت ایشان است.

إِنَّهُما مِنْ عِبادِنَا الْمُؤْمِنِينَ (بدرستی که آن دو از بندگان مؤمن ما هستند) یعنی آن دو از بندگان ما می باشند که تصدیق کننده هستند به آنچه که خداوند واجب کرده و به آن عمل می کنند

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۳۹

[سوره الصافات (۳۷): آیات ۱۲۳ تا ۱۳۲]... ص: ۳۹

اشاره

وَ إِنَّ إِلْياسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ (۱۲۳) إِذْ قالَ لِقَوْمِهِ أَ لا تَتَّقُونَ (۱۲۴) أَ تَدْعُونَ بَعْلًا وَ تَذَرُونَ أَحْسَنَ الْخالِقِينَ (۱۲۵) اللَّهَ رَبَّكُمْ وَ رَبَّ آبائِكُمُ الْأَوَّلِينَ (۱۲۶) فَكَذَّبُوهُ فَإِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ (۱۲۷)

إِلَّا عِبادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ (۱۲۸) وَ تَرَكْنا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ (۱۲۹) سَلامٌ عَلى إِلْ ياسِينَ (۱۳۰) إِنَّا كَذلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (۱۳۱) إِنَّهُ مِنْ عِبادِنَا الْمُؤْمِنِينَ (۱۳۲)

ترجمه:... ص: ۳۹

و همانا الیاس از مرسلان است. زمانی که گفت به قومش آیا پرهیز نمی کنید. آیا می خوانید بعل را و می گذارید بهترین آفریدگاران را.

خداوند است پروردگار شما و پروردگار پدران پیشین شما. پس تکذیب کردند او را پس همانا ایشان احضار شدگانند. مگر بندگان خالص شدگان خداوند.

و گذاردیم برای او در پسینیان. سلام بر آل یاسین. همانا ما بدینسان پاداش دهیم نیکوکاران را. همانا او از بندگان مؤمن ما است.

قرائت:... ص: ۳۹

ربکم و رب آبائکم- اهل عراق غیر از «ابی بکر» و «ابی عمرو» این دو کلمه را به نصب و دیگران را به رفع خوانده اند.

حجت قرائت اول این است که این دو کلمه از (احسن الخالقین) بدل ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۴۰

است.

و حجت قرائت دوم این است که (اللَّه ربّکم) جمله مستأنفه می باشد.

ال یاسین- «ابن عامر» و «نافع» و «رویس» از «یعقوب» کلمه (آل یس) را به فتح الف و کسر لام که از (یاسین) جدا است خوانده اند و دیگران (الیاسین) را به کسر الف و سکون لام متصل به (یاسین) خوانده اند.

«ابو علی» گوید حجت در قرائت اول این است که در قرآن (ال) از (یاسین) جدا آمده است، بنا بر این (ال) تصغیرش (اهیل) خواهد بود.

«زجاج» گوید وجه قرائت دوم این که کلمه (الیاسین) جمع (الیاس) است که به معنی الیاس و امت الیاس است، چنان که در نسبت گروهی به شخصی جمع بسته می شود و می گویند (مهلّبین) یعنی پیروان (مهلب).

وجه دیگری نیز وجود دارد و این است که (الیاس) و (الیاسین) دو لغت مترادف مانند (میکائیل) و (میکال) می باشد.

اعراب... ص: ۴۰

سلام- این لفظ در تمام آیات گذشته مبتداء بوده و جار مجرور پس از آن خبر می باشد و جملتاً در محل مفعول برای فعل (ترکنا) می باشد و اگر (ترکنا) عمل در خود لفظ می کرد باید (سلاماً) خوانده می شد.

ممکن است تقدیر چنین باشد (و ترکنا علیه فی الآخرین الثناء الحسن) که مفعول حذف شده و ابتداء به (سلام) شده است.

«قصه الیاس»

تفسیر... ص: ۴۰

خداوند پس از داستان ابراهیم به قصه (الیاس) پرداخته و می گوید:

وَ إِنَّ إِلْیاسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ (و همانا الیاس از مرسلان است). در شخص

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۴۱

(الیاس) اختلاف شده است.

«ابن مسعود» و «قتاده» گویند مراد از (الیاس) «ادریس» میباشد.

عـده ای گفته انـد: مراد از الیاس یکی از پیامبران بنی اسـرائیل بوده که از فرزندان «هارون بن عمران» عموی «یسع» می باشد و این قول «ابن عباس» و «محمـد بن اسـحاق» و دیگران است که گفته انـد که «الیاس» پس از «حزقیل» در اثر حوادث عظیمی که در بنی اسرائیل اتفاق افتاده بود به نبوت مبعوث شد.

«یوشع بن نون» چون «شام» را فتح کرد «بنی اسـرائیل» را در آن قرار داده و این سـرزمین را میان ایشان تقسـیم کرد، و سبطی از «الیـاس» را در «بعلبـک» قرار داد و میـان ایشان پیمبری مبعوث گردیـد و پادشاه او را اجابت کرد، سـپس زن پادشاه او را وادار کرد که مرتـد شده و با «الیاس» مخالفت کند و او را بکشد، بدین طریق «الیاس» راه فرار را پیش گرفته و به سوی بیابانها و کوه ها فرار کرد.

برخی گفته اند که «الیاس»، حضرت «الیسع» را جانشین خود برای مردم بنی اسرائیل قرار داد و خداوند

«الیاس» را از مقابل دیدگانشان بالا برده و لذت طعام و شراب را از آنان برداشت و به وی دو بال داد که یک انسان زمینی به صورت یک فرشته آسمانی به پرواز در آمد و خداوند بر قوم او و بر پادشاه آنان دشمنی را مسلط کرد که پادشاه و زن او را بقتل رسانید و سپس خداوند «الیسع» را به عنوان رسالت در میان ایشان مبعوث گردانید که بنی اسرائیل به وی ایمان آورده و او را بزرگ شمرده و از دستورش فرمان بردند. این گفتار از «ابن عباس» می باشد.

و گفته شده که: «الیاس» صاحب و گردش کننده بیابانها و «خضر» صاحب و گردش کننده جزیره ها بوده است.

«وهب» گوید: مراد از الیاس «ذو الکفل» می باشد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۴۲

إِذْ قالَ لِقَوْمِهِ أَ لا تَتَّقُونَ (گاهی که گفت به قوم خود آیا نمی پرهیزید) از عذاب و بلای خداوند به اینکه دستورهای او را انجام داده و از گناهانش پرهیز کنید.

أَ تَدْعُونَ بَعْلًا (آیا بعل را می خوانید) «عطا» گوید: «بعل» بتی بوده که آنان از طلا ساخته و به آن عبادت می کردند. «عکرمه»، «مجاهد»، «قتاده» و «سدی» گویند: «بعل» به لغت اهل «یمن» به پروردگار و بزرگ و آقا گفته میشود، پس تقدیر چنین میشود! (آیا پروردگاری را غیر از خداوند می خوانید) وَ تَذَرُونَ أَحْسَنَ الْخالِقِینَ (و وا می گذارید بهترین آفریدگان را) یعنی آیا ترک می کنید عبادت و پرستش بهترین خالقان را؟.

اللَّهَ رَبَّكُمْ (خداوند است پروردگار شما) یعنی خالق و رازق شما اوست که سزاوار عبادت است.

وَ رَبَّ آبائِكُمُ الْأَوَّلِینَ (و پروردگار پدران پیشین شما) و خلق کننده

پدران و اجداد شما می باشد.

فَكَذَّبُوهُ (پس تكذيب كردند او را) در آنچه ايشان را می خواند و تصديقش نكردند.

فَإِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ (پس ايشان احضار شدگان) برای حساب يا برای عذاب و آتش.

إِلَّا عِبادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ (مگر بندگان خالص شدگان خداوند) از ميان ايشان خداوند استثناء و جدا كرده است آنان را كه عبادت خود را خالص برای خداوند انجام دادند.

وَ تَرَكْنا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ (و گذارديم برای او در آخر ان) در اين جمله دو قول بود كه گفته شد.

سَلامٌ عَلى إِلْ ياسِينَ (سلام بر الياسين)

ترجمه مجمع البيان فی تفسير القرآن، ج ۲۱، ص: ۴۳

«ابن عباس» گويد: مراد از «ال ياسين» آل محمد (ص) است و «ياسين» يكی از نامهای پيغمبر است.

كسی كه اين كلمه را (الياسين) متصل خوانده گويد مراد از آن «الياس» و پيروان او می باشد.

و گفته شده كه (يس) نام سوره می باشد گويا كه خداوند فرموده است:

سلام بر آن كه به كتاب خداوند و به قرآن كه (يس) است ايمان آورد.

إِنَّا كَذلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (همانا ما اين چنين پاداش دهيم نيكو- كاران را) در مقابل كارهای نيكويی كه انجام داده اند.

إِنَّهُ مِنْ عِبادِنَا الْمُؤْمِنِينَ (كه او از بندگان با ايمان ما می باشد) كه تصديق و عمل كنند به آنچه ما واجب كرده ايم.

ترجمه مجمع البيان فی تفسير القرآن، ج ۲۱، ص: ۴۴

[سوره الصافات (۳۷): آيات ۱۳۳ تا ۱۴۸]... ص: ۱۴۴

اشاره

وَ إِنَّ لُوطاً لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ (۱۳۳) إِذْ نَجَّيْناهُ وَ أَهْلَهُ أَجْمَعِينَ (۱۳۴) إِلَّا عَجُوزاً فِي الْغابِرِينَ (۱۳۵) ثُمَّ دَمَّرْنَا الْآخَرِينَ (۱۳۶) وَ إِنَّكُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِمْ مُصْبِحِينَ (۱۳۷)

وَ بِاللَّيْلِ أَ فَلا تَعْقِلُونَ (۱۳۸) وَ إِنَّ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ (۱۳۹) إِذْ أَبَقَ إِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ (۱۴۰) فَساهَمَ فَكانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ (۱۴۱) فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ وَ هُوَ مُلِيمٌ

فَلَوْ لا أَنَّهُ كانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ (۱۴۳) لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلى يَوْمِ يُبْعَثُونَ (۱۴۴) فَنَبَذْناهُ بِالْعَراءِ وَ هُوَ سَقِيمٌ (۱۴۵) وَ أَنْبَتْنا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ (۱۴۶) وَ أَرْسَلْناهُ إِلى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ (۱۴۷)

فَآمَنُوا فَمَتَّعْناهُمْ إِلى حِينٍ (۱۴۸)

[ترجمه]... ص: ۴۴

و بـدرستی که لـوط از مرسـلان بـود. زمـانی که نجـات دادیم او را و کسـانش را همگی. مگر پیر زنی در بازمانـدگان. سـپس هلاک کردیم دیگران را. و

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۴۵

بـدرستی که شـما می گذریـد بر ایشان بامـداد کننـدگان. و به شب، آیا پس تعقل نمی کنید. و همانا یونس از مرسـلان است. هنگامی که گریخت به کشتی انباشـته. پس قرعه زد، پس شـد از افتاده شـدگان. پس فرو بردش ماهی و او بود نکوهیـده. پس اگر نبود که او از تسبیـح کننـدگان بود. هر آینه درنـگ می کرد در شـکمش تـا روزی که مبعوث شونـد. پس انـداختیمش به هامون و او بیمار بود. و رویاندیم برای او درختی از کدو. و فرستادیم او را به صد هزار یا می افزودند. پس ایمان آوردند، پس کامرانشان کردیم تا هنگامی.

قرائت... ص: ۴۵

حضرت صادق (ع) بجای (او) این کلمه را (و یزیدون) با (واو) خوانده و جهتش روشن است.

شرح لغات... ص: ۴۵

غابر- این کلمه باقیمانـده انـدک چیزی را گویند که از میان رفته است و بدین جهت گرد را (غبار) گویند که اندکی از خاک بوده که باقی مانده است.

تدمیر- این کلمه به معنی هلاکت بر اساس مخالفت و نکوهش است.

ابق- کسی را گویند که بگریزد و صاحبش به آن دست نتواند پیدا کند.

مشحون- به معنی مملو و آکنده و انباشته می باشد.

مساهمه- به معنی قرعه زدن را گویند که بواسطه انداختن تیر انجام شود.

دحض- به معنی سقوط کردن است، می گویند: (دحضت حجته) یعنی ساقط شد حجت او. یا گویند: (ادحضها اللَّه) پرت و منحرف و ساقط کرد خداوند او را، که (دحض) در اینجا از (زلق) به معنی لغزش گرفته شده زیرا که عابر در جای لغزان سقوط می کند.

عراء- فضایی را گویند که درخت و چیز دیگری او را نپوشاند و گویند مراد از (عراء) زمین بایر و خالی است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۴۶

یقطین- هر درختی را گویند که از زمستان تا تابستان باقی بماند و برای آن ساقه نباشد.

اعراب... ص: ۴۶

مصبحین- حال از (تمرون) می باشد و (باللیل) نیز جار و مجرور محلا منصوب است چون عطف به (مصبحین) است و تقدیر چنین میشود (تمرون علیه مصبحین و ممسین)

سخنی از «لوط» و «یونس»

تفسیر... ص: ۴۶

اشاره

این بار خداوند پس از یاد آوری از «الیاس» به ذکر «لوط» پرداخته و می فرماید:

وَ إِنَّ لُوطاً لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ (همانا لوط از مرسلان است) یعنی لوط یکی از رسولانی است که خداوند او را فرستاده تا به طاعت او دعوت کند و به امر توحید مردم را آشنا گرداند.

إِذْ نَجَّيْناهُ وَ أَهْلَهُ أَجْمَعِينَ (زمانی که نجات دادیم او را و کسانش را همگی) یعنی خلاص کردیم او را و آنان که از قومش باو ایمان آورده بودند از عذاب درماندگی.

إِلَّا عَجُوزاً فِي الْغابِرِينَ (مگر پیر زنی را در بازماندگان) یعنی در میان باقی ماندگان که هلاک شدند پیر زنی که همسر «لوط» بود نگه داشتیم.

ثُمَّ دَمَّرْنَا الْآخَرِينَ

(سپس هلاک کردیم آخرین را) که نابود کردیمشان.

وَ إِنَّكُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِمْ مُصْبِحِينَ وَ بِاللَّيْلِ

(و همانا شما می گذرید بر ایشان صبح کنندگان و به شب) این خطاب متوجه مشرکان عرب است که شما می گذرید در رفت و آمدتان به شام بر منزلها و قریه های قوم «لوط».

أَ فَلا تَعْقِلُونَ

(آیا تعقل نمی کنید) مقصود این است که: آیا تفکر نمی کنید در آنچه بر آن قوم نازل شد تا از کفر و گمراهی که ایشان مرتکب می شدند

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۴۷

اجتناب کنید.

انگیزه یاد آوری از پیامبران... ص: ۴۷

خداوند به قصه های پیامبران پرداخته و آنها را تکرار کرده است تا مردم را تشویق کند که به راه آنان رفته و از مکارم اخلاق و محاسن آداب ایشان سرمشق بگیرند و از کافران به جهت داشتن خصال زشت و کردار ناپسند دوری کنند.

وَ إِنَّ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ إِذْ أَبَقَ إِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ

(و بدرستی که یونس از رسولان است، هنگامی که

به سوی کشتی انباشته گریخت) یعنی از میان قوم خود فرار کرده و به سوی کشتی که پر از مردم و کالا- بود گریخت چه این که می ترسید بر قومش عذاب نازل شده در حالی که او در میان ایشان باشد.

فَساهَمَ

(پس قرعه انداخت) یونس به قوم به این که تیرها را بر اساس قرعه انداخت یعنی با آنان قرعه انداخت.

فَكانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ

(پس بود از افتاده شدگان) یعنی از کسانی که قرعه به نام ایشان افتاده شده بود، و این قول «حسن» و «ابن عباس» است «مجاهد» گوید: منظور کسانی هستند که تیر به نام آنان به هدف خورده شده بود، یعنی باید آنان به دریا افکنده می شدند.

در انگیزه این کار اختلاف شده است، برخی گفته اند: چون کشتی نزدیک بود که غرق شود سرنشینان آن گفتند اگر یکی از ما به دریا انداخته شود ما همه از خطر غرق شدن نجات خواهیم یافت.

و نیز گفته شده: کشتی توقف کرده و حرکت نکرد، ناخدایان گفتند در این کشتی بنده فراری وجود دارد و عادت کشتی چنین بود که اگر یکی از مسافرین آن، بنده گریز پا بود از حرکت باز می ایستاد، بدین جهت سه نوبت

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۴۸

قرعه انداخته تا یکی را به دریا افکند و در هر سه بار قرعه بنام یونس افتاد و لذا دانستند که منظور همان یونس است، او نیز خود را به دریا افکند و یا مردم او را به دریا افکندند.

فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ (بلعید او را ماهی) گفته اند که خداوند به ماهی وحی فرستاد که من بنده خود را روزی تو قرار نداده ام

بلکه شکم تو را مسجد او قرار داده ام، پس نباید استخوانی از او بشکنی و پوستی از بدن او را زخمی کنی.

وَ هُوَ مُلِیمٌ (و او نکوهیده بود) یعنی او مستحق و سزاوار سرزنش بود نه این که سزاوار عذاب باشد به خاطر این که بدون امر خداوند از میان قومش خارج شده بود.

در نزد ما شیعیان، ملامت حضرت یونس به خاطر ترک مندوب و مستحبّ بوده و انسان گاهی برای ترک کار مستحبّ و مندوب مورد ملامت قرار می گیرد ولی آن کسی که سر زدن گناه صغیره را از انبیاء جایز می داند، کار حضرت یونس را گناه صغیره می شمارد که به واسطه رفتن در شکم ماهی کفاره اش داده شده و مورد بخشش قرار گرفته است. اهل تفسیر در مدت درنگ یونس در شکم ماهی اختلاف کرده اند:

«مقاتل بن حیان» گوید: سه روز بوده است.

«عطا» گفته: هفت روز بوده است.

«ضحاک» قائل شده که: بیست روز بوده است.

«سدی» و «مقاتل بن سلیمان» و «کلبی» آن را چهل روز دانسته اند.

فَلَوْ لا أَنَّهُ کانَ مِنَ الْمُسَبِّحِینَ (پس اگر نبود که او از تسبیح کنندگان بود) یعنی اگر نبود که در حال بیچارگی از نماز گزاران و نیایشگران باشد تا خدا او را هنگام بلاء و نجات دهد... این قول «قتاده» است «سعید بن جبیر» گوید: تسبیح «یونس» این بود که می گفت (لا إِلهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحانَکَ

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۴۹

إِنِّی کُنْتُ مِنَ الظَّالِمِینَ)

برخی گفته اند: منظور از تسبیح کنندگان یعنی آنان که خداوند را از آنچه لایق او نیست و ذاکران در وصف او نباید بگویند منزه و پاک

و دور می دانند.

لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلى يَوْمِ يُبْعَثُونَ (درنگ می کرد در شکمش تا روزی که مبعوث شوند) یعنی در این صورت تا روز قیامت شکم ماهی گور او می شد.

فَنَبَذْناهُ بِالْعَراءِ (پس افکندیمش در هامون) یعنی او را به مکانی انداختیم که نه گیاهی بود، نه درختی و گفته اند منظور از (عراء) ساحل می باشد که خداوند به ماهی وحی کرد که یونس را از شکم خود به سوی زمین خشک بیفکند.

وَ هُوَ سَقِيمٌ (و او بیمار بود) در آن هنگامی که ماهی افکندش.

وَ أَنْبَتْنا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ (و رویاندیم برای او درختی از کدو) «ابن عباس» گوید: مراد از (یقطین) هر گیاهی است که ساقه نداشته و بروی زمین روئیده شود.

«ابن مسعود» گفته: «یونس» از شکم ماهی خارج شد در حالی که مانند جوجه ای بود که پر ندارد و خود را در مقابل خورشید در سایه درخت پناه داد.

وَ أَرْسَلْناهُ إِلى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ (و فرستادیم او را بر صد هزار یا زیادتر می شدند) «قتاده» گوید: خداوند «یونس» را به «نینوی» از سرزمین «موصل» فرستاد و این رسالتش پس از بیرون آمدن از شکم ماهی بوده است و این سخن «ابن عباس» است، بنا بر این جایز است که «یونس» به رسالت قومی پس از قومی مأمور شده باشد و ممکن است که رسالت شریعت آور او برای قوم نخستین باشد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۵۰

أَوْ يَزِيدُونَ- در لفظ (او) به چند گونه اظهار نظر شده است:

۱- شاید این کلمه به معنی ابهام باشد، گویا این که گوید: (فرستادیم او را به یکی از دو فرقه).

۲- ممکن است

به معنی تخییر باشـد که نظر کننده مخیر است بگوید (صد هزار نفر یا بیشتر) و این قول «سـیبویه» است، و در این صورت معنی چنین می شود که نظر کننده در آن قوم گوید: یا صد هزار یا بیشتر.

۳- به معنی (واو) باشد که گویا گفته: صد هزار نفر و بیشتر.

و این عقیـده اهل کوفه است و برخی گفته اند (بلکه بیشتر) و این دو قول اخیر که (واو) به معنی (او) باشد در نزد پژوهشـگران پسندیده نمی- باشد، بلکه بهترین اقوال قول دوم است.

در این که زیادتر چه اندازه است اختلاف شده، «ابن عباس» و «مقاتل» گویند: بیست هزار نفر بوده اند. و «حسن» و «ربیع» گفته اند که: سی هزار نفر زیادتر بوده است. و «مقاتل» و «ابن حیان» هفتاد هزار نفر دانسته اند.

فَآمَنُوا فَمَتَّعْناهُمْ إِلی حِینٍ (پس ایمـان آوردنـد پس کامرانشـان کردیم تا هنگامی) خداونـد حکایت می کنـد که ایشان ایمان آورده و به واسـطه توبه بازگشت نموده و عذاب از ایشان برداشـته شد و خداوند ایشان را تا پایان اجلشان از منافع و لذات بهره مند گردانید.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۵۱

[سوره الصافات (۳۷): آیات ۱۴۹ تا ۱۶۰]... ص: ۵۱

اشاره

فَاسْتَفْتِهِمْ أَ لِرَبِّکَ الْبَناتُ وَ لَهُمُ الْبَنُونَ (۱۴۹) أَمْ خَلَقْنَا الْمَلائِکَهَ إِناثاً وَ هُمْ شاهِدُونَ (۱۵۰) أَلا إِنَّهُمْ مِنْ إِفْکِهِمْ لَیَقُولُونَ (۱۵۱) وَلَدَ اللَّهُ وَ إِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ (۱۵۲) أَصْطَفَی الْبَناتِ عَلَی الْبَنِینَ (۱۵۳)

ما لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ (۱۵۴) أَ فَلا تَذَکَّرُونَ (۱۵۵) أَمْ لَکُمْ سُلْطانٌ مُبِینٌ (۱۵۶) فَأْتُوا بِکِتابِکُمْ إِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ (۱۵۷) وَ جَعَلُوا بَیْنَهُ وَ بَیْنَ الْجِنَّهِ نَسَباً وَ لَقَدْ عَلِمَتِ الْجِنَّهُ إِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ (۱۵۸)

سُبْحانَ اللَّهِ عَمَّا یَصِفُونَ (۱۵۹) إِلَّا عِبادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِینَ (۱۶۰)

[ترجمه]... ص: ۵۱

پس بپرس ایشان را، آیا دختران برای پروردگار تو و پسرانی برای ایشان است؟ یا آفریدیم فرشتگان را ماده گانی و آنان شاهد بودنـد. آگاه باش آنان از دروغشان می گوینـد. فرزند آورده خداوند، و بیگمان ایشان دروغگویانند. آیا برگزید دختران را بر پسـران. چیست شـما را چگونه حکم کنیـد. آیا یاد آور نمی شوید. یا برای شـما دلیل آشـکار است. بیاورید کتاب خود را اگر راستگویان هستید. و قرار دادند میان او و میان پریان

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۵۲

نسبی و به حقیقت دانستند پریان که احضار شوندگانند. منزه است خداوند از آنچه می ستایند. مگر بندگان خداوند خالص شدگان.

قرائت... ص: ۵۲

اصطفی- «ابو جعفر» و «نافع» به روایت «اسماعیل» و «ورش» از از طریق «اصفهانی» کلمه (اصطفی) را به ما قبل خود متصل دانسته و چنین خوانده اند (.. لکاذبون اصطفی البنات...) و همزه (اصطفی) را به کسر خوانده اند.

«ورش» از طریق «بخاری» و دیگران به فتح همزه (اصطفی) قرائت کرده اند.

ابو علی گوید: توجیه در قرائت اول این است که لفظ (اصطفی) خبر باشد، یعنی از دروغشان این است که می گویند: (خداوند دختران را برگزیده است) پس در نظر آنان این چنین است، چنان که خداوند می گوید: (ذُقْ إِنَّکَ أَنْتَ الْعَزِیزُ)، «بچش که همانا تو عزیز و گرامی هستی- دخان- ۴۹» که در این آیه منظور این است که ای پیغمبر تو در نزد خودت عزیز و گرامی هستی. و جایز است که (اصطفی البنات) از (ولد اللّه) بدل باشد زیرا ولادت و اتخاذ آنها مانند اصطفاء و برگزیدن آنها می باشد پس جمله (اصطفی) بدل از مثال سابق می باشد. و ممکن است که جمله (اصطفی

البنات) تفسیر از (و انهم لکاذبون) باشد و ممکن است که جمله (اصطفی) متعلق به (یقولون) باشد که حرف عطف ساقط شده است مانند: (سَيَقُولُونَ ثَلاثَةٌ رابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ) «به زودی گویند سه تا بودند چهارم شان سگ آنان بود.

کهف- ۲۲».

و توجیه در قرائت دوم این است که کلمه (اصطفی) بر اساس نکوهش و توبیخ باشد چنان که خداوند گوید: (أَمِ اتَّخَذَ مِمَّا يَخْلُقُ بَناتٍ) «یا بگرفت از آنچه آفرید دختران را- زخرف- ۱۶» که در چنین مواردی منظور از کلام،

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۵۳

استفهام بر اساس نکوهش است.

تفسیر... ص: ۵۳

خداوند دوباره سخن خود را متوجه رد مشرکان عرب کرده و فرمود:

فَاسْتَفْتِهِمْ (پس استفتاء کن از ایشان) یعنی بپرس و طلب کن از ایشان درباره این قصه.

أَ لِرَبِّكَ الْبَناتُ وَ لَهُمُ الْبَنُونَ (آیا بر پروردگار تو است دختران و برای ایشان است پسران) یعنی چگونه دختران را به خدا نسبت داده و پسران را برای خود انتخاب کردید؟ چه اینکه مشرکان می گفتند که فرشتگان دختران خداوند می باشند البته عقیده نداشتند که خداوند آنها را زاده است بلکه آنان را به عنوان دختر برای خداوند انتخاب کرده بودند.

أَمْ خَلَقْنَا الْمَلائِكَةَ إِناثاً (یا آفریدیم فرشتگان را مادگانی) مقصود این است که: بلکه آنها را ماده گانی آفریدیم.

وَ هُمْ شاهِدُونَ (و آنان بودند شاهدان) یعنی آیا آنان شاهد بودند که ما آنها را ماده گانی و زنانی قرار دادیم، پس اگر حاضر نبودند چگونه دانستند که فرشتگان زن می باشند.

سپس خداوند از دروغ آنان خبر داده و می گوید:

أَلا إِنَّهُمْ مِنْ إِفْكِهِمْ لَيَقُولُونَ وَلَدَ اللَّهُ (آگاه باش که ایشان از دروغشان می گویند خداوند زاده است) چون گمان می کنند که

فرشتگان دختران خدا هستند.

وَ إِنَّهُمْ لَكاذِبُونَ (و همانا ايشان دروغگويانند) در گفتارشان كه أَصْطَفَى الْبَناتِ عَلَى الْبَنِينَ (برگزيد پسران را بر دختران) در لفظ (اصطفى) همزه استفهام بر همزه وصل داخل شده و آن را ساقط كرده است مانند قول «ذى الرمه»:

استحدث الركب من اشيائهم خبرا ام راجع القلب من اطرابه طرب

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۱، ص: ۵۴

مقصود اين است چگونه خداوند چيز پست را بر چيز برتر بر مى گزيند در حالى كه او مالك حكيم است.

سپس خداوند آنان را نكوهش كرده و مى فرمايد:

ما لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ (پس گفت چيست شما را چگونه حكم مى كنيد كه دختران را براى خدا و پسران را براى خود مى پسنديد.

أَ فَلا تَذَكَّرُونَ (آيا ياد آور نمى شويد) يعنى آيا پند نمى گيريد كه از اين سخن دست بكشيد؟.

أَمْ لَكُمْ سُلْطانٌ مُبِينٌ (يا براى شما دليل آشكارى است) يعنى حجت بيّنى بر آنچه كه مى گوئيد و ادعا مى كنيد. و همه اين سخنان استفهام انكارى مى باشد.

فَأْتُوا بِكِتابِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ

(پس بياوريد كتابتان را اگر راستگويان هستيد) يعنى اگر راست مى گوئيد آن چه را كه ادعا داريد بياوريد كتابى را كه حجتى براى شما در آن باشد و مراد اين است كه دليلى از طريق عقل ارائه دهيد نه از جهت سمع.

وَ جَعَلُوا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ الْجِنَّةِ نَسَباً (و قرار دادند ميان او و ميان پريان نسبى) در معنى اين جمله اختلاف شده كه اكنون توجه مى كنيد:

۱- مراد از جمله فوق قول زنادقه و ملحدان است كه خداوند و پريان با هم برادرند و خداوند خير و حيوانات مفيد را آفريده. و شيطان تاريكى و پليدى و حيوانات

مضر را آفریده است و این قول «کلبی» و «عطیه» است.

۲- مراد قول مشرکان است که فرشتگان دختران خداوند هستند و به (جن) و پری نامیده شده اند چون از دیده ها مستور و ناپیدا می باشند.

و این قول «مجاهد» و «قتاده» و «جبائی» است.

۳- مراد این است که خداوند با پریان خویشی کرده و فرشتگان حادث شده اند، منزه و دور است خداوند از این سخن!

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۵۵

۴- مراد این است که مشرکان شیطان را در عبادت خداوند شریک قرار داده اند و این همان نسبی است که میان خداوند و پریان قرار داده اند.

و این قول «حسن» است.

وَ لَقَدْ عَلِمَتِ الْجِنَّةُ إِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ (و به حقیقت دانستند پریان که همانا ایشان احضار شدگانند) یعنی فرشتگان دانستند آنان که این سخنان را می- گویند روز قیامت برای عذاب احضار می گردند. و این نظر «سدی» است.

برخی گفته اند مقصود این است که: جنّیان دانستند که روز قیامت احضار شوند برای عذاب آنان که ایشان را به عنوان نسبیّت با خداوند خواندند.

سُبْحانَ اللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ (منزه است خداوند از آن چه وصف می کنند) خداوند سبحان خود را منزه و دور کرده از آن چه او را وصف کرده و به او نسبت می دهند.

إِلَّا عِبادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ (مگر بندگان خداوند خالص شوندگان) خداوند بندگان خالص خود را و وصف کردن آنها را از میان کافران و آنچه سزاوار نیست و درباره خدا می گویند جدا و مستثنی گردانده است

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۵۶

[سوره الصافات (۳۷): آیات ۱۶۱ تا ۱۷۰]... ص: ۵۶

اشاره

فَإِنَّكُمْ وَ ما تَعْبُدُونَ (۱۶۱) ما أَنْتُمْ عَلَيْهِ بِفاتِنِينَ (۱۶۲) إِلاَّ مَنْ هُوَ صالِ الْجَحِيمِ (۱۶۳) وَ ما مِنَّا إِلاَّ

لَهُ مَقامٌ مَعْلُومٌ (۱۶۴) وَ إِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ (۱۶۵)

وَ إِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ (۱۶۶) وَ إِنْ كانُوا لَيَقُولُونَ (۱۶۷) لَوْ أَنَّ عِنْدَنا ذِكْراً مِنَ الْأَوَّلِينَ (۱۶۸) لَكُنَّا عِبادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ (۱۶۹) فَكَفَرُوا بِهِ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ (۱۷۰)

[ترجمه]... ص: ۵۶

پس همانا شما و آنچه می پرستید. نیستید شما بر آن به فریب دهندگان.

مگر آن را که چشنده دوزخ است. و نیست از ما مگر آن که برای اوست مقامی معین. و همانا ما هر آینه صف کشندگانیم. و همانا ما هر آینه تسبیح کنندگانیم.

و اگر چه بودند می گفتند. اگر در نزد ما ذکری بود از پیشینیان. هر آینه بودیم بندگان مخلص خداوند. پس کافر شدند به آن پس زود است که بدانند.

قرائت... ص: ۵۶

صال الجحیم- بر خلاف اکثریت «حسن» کلمه (صال) را به ضم (لام) قرائت کرده است.

«ابن جنّی» گوید: «ابو علی» قرائت فوق را به این نحو توجیه کرده که: ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۵۷

(لام) برای تخفیف حذف شده و (لام) به ضمه، اعراب داده شده است.

شرح لغات:... ص: ۵۷

فاتن- کسی را گویند که با آرایش خود بسوی گمراهی بخواند و اصل لغت (فتنه) از باب (فتنت الذهب بالنار) است که به معنی: خارج کردم طلا را و بصورت خالص در آوردم می باشد.

صالی- به معنی: ملازم آتش است که در آن می سوزد و (مصطلی) کسی را گویند که به آتش گرم شود و یا چیزی که به آتش گرم کند، و لذا صلاه گویند به خاطر این که لازمه آن دعا می باشد و (مصلی) آن را گویند که پس از شخص سابق آمده باشد چه اینکه ملازم اثر او می باشد.

تفسیر:... ص: ۵۷

و اکنون خداوند کافران را مخاطب ساخته و فرماید:

فَإِنَّكُمْ وَ ما تَعْبُدُونَ (پس همانا شما و آن چه می پرستید) محلّ (ما) منصوب بوده چون عطف به (کم) می باشد و مقصود

چنین است: ای گروه کافران و آن که او را می پرستید.

ما أَنْتُمْ عَلَيْهِ بِفاتِنِينَ إِلَّا مَنْ هُوَ صالِ الْجَحِيمِ (نیستید شما بر آن فریب دهندگان مگر آن را که چشنده دوزخ است) در این که ضمیر (ها) در کلمه (علیه) به کجا رجوع می کند دو قول وجود دارد:

۱- قول اول این است که ضمیر (ها) به کلمه (ما تعبدون) عود میکند و تقدیر چنین است: شما و آن که عبادت می کنید نمی توانید احدی را گمراه کنید مگر آن را که دوزخ را بچشد و به علت بدی عملش در آتش بسوزد.

برخی گفته اند: شما نمی توانید کسی را گمراه کنید مگر آن را که در علم خدا گذشته که وی کافر شده و عذاب آتش را خواهد چشید.

۲- قول دوم این است که: ضمیر (ها) در کلمه (علیه) به (اللّه) بر-

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر

القرآن، ج ۲۱، ص: ۵۸

می گردد و مقصود چنین می شود که: شما بر علیه خداوند نمی توانید گمراه کنید مگر آن را که چشنده دوزخ است، چنان که گفته می شود هلاک کننده ای نمی تواند کسی را بر خدا هلاک کند، و فلانی سود می کند بر فلانی و ضرر می دهد بر فلانی.

وَ ما مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقامٌ مَعْلُومٌ (و نیست از ما مگر برای اوست مقام معلومی) این سخن «جبرئیل» به پیغمبر (ص) است و برخی گفته اند: این سخن، گفتار فرشتگان است و در این صورت چیزی در تقدیر است که مقصود چنین می باشد: نیست از ما گروه فرشتگان فرشته ای، مگر برای اوست مقام معینی در آسمانها که خدا را در آن عبادت می کند.

برخی گفته اند منظور از (مقام معلوم) اندازه معینی می باشد که در آن، از امر و دستور خداوند تجاوز نمی کند چنان که صاحب مقام از مقام معین خود تجاوز نمی کند.

پس چگونه جایز است عبادت شود آن که به این صفت بوده و بنده آفریده شده می باشد.

وَ إِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ (و همانا ما صف کشندگانیم) در حول عرش و منتظر امر و نهی خداوند هستیم.

و برخی گفته اند: ما ایستاده و برای نماز صف کشنده گانیم. «کلبی» گوید: صفهای فرشتگان در آسمان مانند صفهای مردم است در زمین.

«جبائی» گوید: کشندگانیم با بال های خود برای این که خدایمان را تسبیح و عبادت کنیم.

وَ إِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ (و همانا ما تسبیح کنندگانیم) یعنی نماز گزارده و منزه میداریم خداوند را از آن چه لایق او نمی باشد، و لذا گفته می شود:

(فرغت من سبحتی) یعنی از نماز خودم فارغ شدم، چه این که در نماز تسبیح کرده میشود خداوند متعال و تعظیم

می گردد. و (مسبحون) عبارتند از

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۵۹

کسانی که بر اساس تعظیم خداوند می گویند: سبحان اللَّه.

وَ إِنْ کانُوا لَیَقُولُونَ (و اگر چه بودند می گفتند) کلمه (ان) در این آیه، مخفف از مثقل است چه این که (لام) بر سر خبر آن در آمده است و مقصود چنین است: بدرستی که این کافران یعنی اهل «مکه» می گفتند:

لَوْ أَنَّ عِنْدَنا ذِکْراً (اگر همانا نزد ما ذکری بود) کتابی بود مِنَ الْأَوَّلِینَ (از اولین) یعنی از کتابهای پیشینیان که بر پیامبرانشان نازل شده بود.

و برخی گفته مراد از (ذکر) علم می باشد، در اینجا علم به عنوان (ذکر) یاد شده چون یکی از اسباب علم، ذکر می باشد.

لَکُنَّا عِبادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِینَ (هر آینه بودیم بندگان مخلص خداوند) آنان که عبادت را خالص برای خداوند انجام می دهند.

پس کافران، عدم اطلاع خود از اخبار پیشینیان را بهانه ای برای امتناع از ایمان قرار داده اند.

فَکَفَرُوا بِهِ (پس کافر شدند به آن) در کلام فوق چیزی در تقدیر است و مقصود چنین می باشد: چون قرآن به ایشان آمد به آن کافر شدند.

فَسَوْفَ یَعْلَمُونَ (پس زود باشد که دانند) عاقبت کفر خود را و این هشداری بر آنان است

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۶۰

[سوره الصافات (۳۷): آیات ۱۷۱ تا ۱۸۲]... ص: ۶۰

اشاره

وَ لَقَدْ سَبَقَتْ کَلِمَتُنا لِعِبادِنَا الْمُرْسَلِینَ (۱۷۱) إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ (۱۷۲) وَ إِنَّ جُنْدَنا لَهُمُ الْغالِبُونَ (۱۷۳) فَتَوَلَّ عَنْهُمْ حَتَّی حِینٍ (۱۷۴) وَ أَبْصِرْهُمْ فَسَوْفَ یُبْصِرُونَ (۱۷۵)

أَ فَبِعَذابِنا یَسْتَعْجِلُونَ (۱۷۶) فَإِذا نَزَلَ بِساحَتِهِمْ فَساءَ صَباحُ الْمُنْذَرِینَ (۱۷۷) وَ تَوَلَّ عَنْهُمْ حَتَّی حِینٍ (۱۷۸) وَ أَبْصِرْ فَسَوْفَ یُبْصِرُونَ (۱۷۹) سُبْحانَ رَبِّکَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا یَصِفُونَ (۱۸۰)

وَ سَلامٌ عَلَی الْمُرْسَلِینَ (۱۸۱) وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ

رَبِّ الْعالَمِينَ (۱۸۲)

ترجمه:... ص: ۶۰

و هر آینه به حقیقت سبقت گرفت کلمه ما به بندگان مرسل ما. بدرستی که آنان همانا ایشانند یاری شدگان. و بدرستی که لشکریان ما همانا ایشانند غلبه کنندگان. پس روی گردان از ایشان تا هنگامی. و بنگر به ایشان پس به زودی می نگرند. پس آیا به عذاب ما عجله می کنند. پس گاهی که نازل شد به ساحت ایشان، پس بد باشد بامداد بیم شدگان. و روی بگردان از ایشان تا هنگامی. و بنگر بزودی بنگرند. منزه است پروردگارت، پروردگار عزت از آنچه وصف می کنند. و سلام بر مرسلان. و ستایش مر خداوند را پروردگار جهانیان.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۶۱

تفسیر:... ص: ۶۱

اینکه خداوند قسم یاد کرده و می گوید:

وَ لَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنا لِعِبادِنَا الْمُرْسَلِينَ (و هر آینه به حقیقت سبقت گرفت کلمه ما بر بندگان مرسل ما) یعنی سبقت گرفت وعده ما بر بندگانی که به سوی خلق فرستادیمشان.

إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ (بدرستی که ایشان همانا یاری شدگانند) یعنی با قهر و غلبه و حجتهای ظاهر بر دشمنانشان در دنیا و آخرت یاری شوند.

و برخی گفته اند: سبقت گرفت کلمه ما به سعادت بر ایشان و سپس شروع کرده و فرمود: همانا رسولان، ایشانند یاری شدگان. لفظ لام در (لهم) برای تأکید است.

گفته شده که منظور از (کلمه) این جمله است که خداوند می گوید: (كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَ رُسُلِي)، «نوشت خدا که پیروز می شوم من و رسولانم- مجادله- ۲۱» و این که خداوند کلمه را به جای یک جمله به کار برده به این جهت است که معانی بعضی از این جمله با معانی دیگرش پیوسته و به صورت یک خبر و یک

قصه در آمده است.

«حسن» گوید: مراد از نصرت در این آیه، یاری در جنگ است چه این که هیچ پیغمبری تا کنون در جنگ مغلوب نگشته که کشته شود و کشته شدن آنان یا از راه نیرنگ و یا از راه دیگری غیر از جنگ بوده است و اگر پیغمبری بمیرد و غالب نشود مسلما پس از او قومش بر دشمن غلبه می کنند پس در این صورت نصرت او عبارت از نصرت قوم او می باشد.

سدی گفته است: مراد از نصرت، یاری و نصرت در دلیل و حجت است.

إِنَّ جُنْدَنا لَهُمُ الْغالِبُونَ

(و بدرستی که لشکریان ما همانا ایشانند غلبه کنندگان)

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۶۲

خداوند مؤمنان را به خود نسبت داده و آنان را به عنوان لشکریان خود ستوده است تا به آنان تشریف قائل شده و یادشان را بلند بدارد چه این که آنان به یاری دین خدا برخاستند.

و برخی گفته اند معنی چنین است: رسولان ما یاری شدگانند زیرا که آنان لشکریان ما بوده و لشکریان ما پیروزمندان هستند که به کافران گاهی با حجت و برهان غلبه می کنند و گاهی با نیرو و قدرت پیروز می شوند. سپس خداوند به پیامبر خود می فرماید:

فَتَوَلَّ عَنْهُمْ (پس روی بگردان از ایشان) یعنی از این کافران اعراض کن حَتَّى حِينٍ (تا هنگامی) یعنی تا وقتی که تو را امر به قتال آنها کنم در روز بدر و این قول «مجاهد و سدی» است.

و گفته شده است: تا روز مرگ. و این سخن «ابن عباس و قتاده» است. و نیز گفته اند: تا روز قیامت. و باز گفته شده: تا انقضای مدت مهلت.

وَ

أَبْصِرْهُمْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ (و بنگر به ایشان به زودی می نگرند) یعنی نظر کن و بنگر چگونه امر خدا را ضایع و تباه کردند و بزودی خواهند دید عذاب را. و این سخن «ابن زید» است.

نظر دیگر این است که: بنگر به ایشان زمانی که عذاب بر آنان نازل شود پس بزودی خواهند دید.

و باز گفته شده: حال آنان را با قلب خود بنگر، پس بزودی حال خود را عینا در روز قیامت خواهند دید. و در این سخن اخبار به غیب است، چه این که خداوند پیامبر خود را به پیروزی و نصرت وعده داده است پس خبر با مخبر موافق می باشد گویا که کافران گفتند عذاب خدا کی خواهد بود، پس خداوند این آیه را نازل کرد:

أَ فَبِعَذابِنا يَسْتَعْجِلُونَ (پس آیا به عذاب ما شتاب می کنید) یعنی به

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۶۳

زود فرا رسیدن عذاب ما را طلب می کنید.

فَإِذا نَزَلَ بِساحَتِهِمْ فَساءَ صَباحُ الْمُنْذَرِينَ (پس زمانی که نازل شود بساحت ایشان پس بد باشد بامداد بیم شدگان) یعنی چون به آستانه و فضای وسیع خانه ایشان عذاب نازل شود.

عادت عرب این بود که به هنگام بامداد به خانه دشمن برای غارت یورش می آوردند و خداوند نیز اقوام و ملل را هنگام صبح دچار عذاب میکرده است و آیه فوق نیز بر اساس عادت مردم گفته شده است و خداوند می فرماید:

(ان موعدهم الصبح أ ليس الصبح بقريب)، «همانا وعده ایشان صبح است آیا صبح نزدیک نیست؟- هود- ۸۱» وَ تَوَلَّ عَنْهُمْ حَتَّى حِينٍ وَ أَبْصِرْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ (و روی گردان از ایشان تا هنگامی و بنگر پس بزودی

می نگرنـد) تفسـیر این آیه گـذشت و این که این جملات تکرار شـده بجهت تأکیـد است، و شایـد یکی از این آیات راجع به عـذاب دنیـا و دیگری راجع به عـذاب آخرت می باشـد. یعنی در کار خود با بصـیرت باش که ایشان نیز به زودی در کار خود بصیرت پیدا می کنند هنگامی که این بصیرت ایشان را سودی ندهد.

سپس خداوند خود را از آنچه وصف می کند و بهتان میگویند منزه کرده و می فرماید:

سُبْحانَ رَبِّکَ رَبِّ الْعِزَّهِ عَمَّا یَصِفُونَ (منزه است پروردگـارت، پروردگـار عزت از آن چه وصـف می کننـد) یعنی منزه است خداوندت و پروردگارت که مالک عزت است، عزیز می کند از پیامبران و اولیاء آنکه را بخواهد، کسـی مالک عزت دادن به کسـی غیر از خداونـد نمی باشـد، پس منزه است خداونـد از آنچه وصف می کننـد که لایق او نیست، که می گفتنـد خـداوند اولاد و شریک اتخاذ کرده است.

وَ سَلامٌ عَلَی الْمُرْسَلِینَ (و سلام بر مرسلان) یعنی سلامت و امان باشد برای انبیاء از این که دشمنانشان بر آنان پیروز شوند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۶۴

و برخی گفته انـد که: لفظ (سـلام) به صورت خبر بوده ولی به معنی امر می باشـد و مقصود چنین است: سـلام کنیـد بر ایشان همگی و میان آنان فرق نگذارید.

وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ (و ستایش خدا راست پروردگار جهانیان) یعنی ستایش کنید خداوند را که او مالک جهانیان و خالق و منعم آنان است و خالص کنید سپاس و ستایش را برای خداوند و شریکی برای او قرار ندهید که نعمتها همه از اوست.

«اصبغ بن نباته» از «علی» (ع) و مرفوعا از «پیغمبر» (ص) نقل کرده

که فرمود: هر که بخواهد در روز قیامت پیمانه اجرش کامل و بهتر باشد پس آخرین گفتارش در مجلس باید این باشد که بگوید:

(سُبْحانَ رَبِّکَ رَبِّ الْعِزَّهِ عَمَّا یَصِفُونَ وَ سَلامٌ عَلَی الْمُرْسَلِینَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ)

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۶۵

سوره «ص»... ص: ۶۵

عدد آیات... ص: ۶۵

«کوفیان» این سوره را هشتاد و هشت و «حجازیان»، «بصریان» و «شامیان» هشتاد و شش آیه دانسته و تنها «ایّوب بن متوکل» این سوره را هشتاد و پنج آیه گفته است.

فضیلت سوره... ص: ۶۵

«ابی بن کعب» از رسول خدا (ص) نقل کرده که فرمود:

هر که سوره (ص) را بخواند خداوند به وزن هر کوهی که برای «داود» (ع) مسخر کرده بود به او از حسنات پاداش دهد و او را نگه دارد از اصرار ورزیدن به گناه کوچک و بزرگ.

«عیاشی» به اسناد خود از «حضرت باقر» (ع) نقل کرده که فرمود: هر که بخواند سوره (ص) را در شب جمعه داده می شود به او خیر دنیا و آخرت که به هیچ کس جز پیامبر مرسل و فرشته مقرب داده نشود و خداوند او را به بهشت داخل می کند و نیز داخل کند آن را که او دوست داشته باشد از اهل بیت خود حتی خادم او را، اگر چه در ردیف خانواده او نباشد و ایمن گرداند خداوند او را از بی تابی بزرگ روز قیامت

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۶۶

[سوره ص (۳۸): آیات ۱ تا ۵]... ص: ۶۶

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ

ص وَ الْقُرْآنِ ذِی الذِّکْرِ (۱) بَلِ الَّذِینَ کَفَرُوا فِی عِزَّهٍ وَ شِقاقٍ (۲) کَمْ أَهْلَکْنا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ فَنادَوْا وَ لاتَ حِینَ مَناصٍ (۳) وَ عَجِبُوا أَنْ جاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ وَ قالَ الْکافِرُونَ هذا ساحِرٌ کَذَّابٌ (۴)

أَ جَعَلَ الْآلِهَهَ إِلهاً واحِداً إِنَّ هذا لَشَیْ‌ءٌ عُجابٌ (۵)

ترجمه:... ص: ۶۶

ص، و سوگند به قرآن صاحب ذکر. بلکه آنان که کافر شدند در سرکشی و ستیزند. بسا هلاک کردیم پیش از ایشان از قرنی، پس ندا کردند و نبود هنگام گریز. و عجب داشتند که بیایدشان بیم دهنده ای از ایشان و گویند کافران، این جادوگر و دروغگوست. آیا خدایان را خدای واحدی قرار داد همانا این است چیز شگفت.

قرائت... ص: ۶۶

ص- در میان قرائت های قلیل، قرائت «ابی بن کعب» و «ابن ابی اسحاق» است که (صاد) را به کسر (دال) خوانده اند و توجیه در قرائت ایشان به دو وجه است، اول این که کسره (دال) به جهت (التقاء ساکنین) است، دوم این که (صاد) را از (مصاداه) بگیریم و آن به معنی (معارضه)

است، یعنی قرآن را به عمل خود عرضه کن.

قرائت دوم نظر «ثقفی» بوده که (صاد) را به فتح (دال) خوانده است و توجیه آن نیز بر دو گونه است اول این که فتحه اخف از کسره است و دوم این که (صاد) علم باشد بر سوره و غیر منصرف باشد.

قرائت سوم که قرائت مورد انتخاب است به وقف (صاد) می باشد چون (صاد) از حروف هجاء بوده و لازمه آن وقف است.

عجاب- این کلمه با تشدید به معنی زیاده روی در تعجب است که مرحله اول (عجیب)، مرحله دوم (عجاب) به تخفیف و مرحله سوم از نظر شدت (عجّاب) به تشدید می باشد.

شقاق- به معنی خلاف است و اصل این کلمه از قرار گرفتن یکی از دو فرقه در جانبی و سمتی می باشد، گفته می شود، فلانی شق عصای اجتماع می کند یعنی به خلاف ایشان کار می کند.

مناص-

این کلمه از (نوص) بوده و به معنی تأخر است و در مقابل آن (بوص) بوده که به معنی تقدم می باشد.

اعراب... ص: ۶۷

وَ الْقُرْآنِ- حرف (واو) قسم بوده و جواب آن را چند گونه دانسته اند که به ترتیب توجه می کنید:

۱- جواب قسم محذوف بوده و تقدیر چنین باشد (لقد جاء الحق و ظهر الامر) زیرا که حذف در جواب رساتر می باشد چون در این صورت جواب قسم عمومیت داشته و به یک معنی اختصاص پیدا نمی کند.

۲- جواب قسم عبارت از (ص) به معنی (صدق) است که مقصود چنین است (سوگند به قرآن که محمد (ص) راست می گوید) ۳- جواب قسم چیزی است که این جمله جای او را گرفته است (کَمْ أَهْلَكْنا) و یا چیزی بوده که به جای آن (بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا) قرار داده شده ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۶۸

است، گویا که خداوند می گوید: (سوگند به قرآن که امر آن چنان نیست که می گویند) و این دو سخن، اولی از «فراء» و دومی از «قتاده» است.

۴- جواب قسم جمله (كَمْ أَهْلَكْنا) بوده و (لام) قسم به خاطر طول کلام از سر (کم اهلکنا) حذف شده است چنان که لام در کلام (قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى) که باید (لقد...) باشد به خاطر طول کلام حذف شده است. این سخن نادرست است زیرا که (کم) مفعول بوده و لام بر سر مفعول داخل نمی شود.

۵- جواب قسم در آخر سوره این جمله است (إِنَّ ذلِكَ لَحَقٌّ) ولی توجه می کنید که جواب از خود قسم بسیار دور می باشد.

وَ لاتَ حِينَ مَناصٍ- در این جمله دو قول است:

اول- «زجاج» گوید: (تا) به (لا) متصل بوده

و (لات) به معنی (لیس) است، در این صورت (حین) منصوب و خبر (لیس) می باشد که اسم آن در تقدیر بوده و (الوقت) می باشد، و یا خبر در تقدیر بوده و (حین) مرفوع و اسم (لیس) است.

کسانی که وقف به (تاء) کرده درست گفته اند به خلاف آنان که (لات) را به صورت (لاه) به (ه) وقف کرده اند، زیرا که این (تاء) مانند (تاء) در فعل (ذهبت) می باشد و یا (تاء) در حرف چون (رأیت زیدا ثمت عمروا) «اخفش» گوید: لات حین مناص، مانند (لا رجل فی الدار) می باشد دوم- این که (تاء) متصل به (حین) است، چنان که شاعر گوید:

العاطفین تحین ما من عاطف و المطعمین زمان ما من مطعم

شأن نزول... ص: ۶۸

مفسران گفته اند: اشراف «قریش» که بیست و پنج نفر بودند و «ولید ابن مغیره» که بزرگتر از ایشان بود، و «ابو جهل» و «ابی بن خلف» و «امیه ابن خلف» و «عتبه» و «شیبه» پسران «ربیعه» و «نصر بن حارث» که همه از اشراف قریش بودند به نزد «ابو طالب» آمدند و گفتند: تو پیر و بزرگ ما

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۶۹

هستی! پیش تو آمدیم تا میان ما و پسر برادرت قضاوت کنی چه این که او به خدایان ما ناسزا گفته و مقاصد ما را به باد مسخره گرفته است، پس «ابو طالب» حضرت محمد (ص) را طلبید و گفت ای پسر برادرم! این مردم از تو پرسش می کنند، محمد (ص) گفت چه می گویند؟ قریش گفتند تو ما را و خدایان ما را رها کن و ما هم تو و خدایت را رها می کنیم! حضرت رسول

(ص) فرمود: آیـا یک کلمه می بخشـید و می گوئیـد که مالك عرب و عجم گردیـد؟ گفتنـد ما ده برابر آن کلمه را به تو می دهیم! حضـرت فرمود: بگوئیـد (لاـ اله الاـ اللّه) چون قریش این سـخن را شـنیدند همگی برخاسـته و گفتنـد: آیـا قرار می دهد خدایان ما را یک خدا؟! پس بدین مناسبت این آیات نازل شد.

روایت شـده که پیغمبر پس از اطلاـع از گفتار قریش گفت ای عمو! اگر خورشـید در دست راست من قرار داده شود و ماه در دست چپ من، هرگز سـخن خود را ترک نمی کنم یا آن را نافـذ ساخته و یا کشـته شوم! «ابو طالب» گفت: برو به تعقیب کار خود هرگز تو را تنها نخواهم گذاشت.

تفسیر:... ص: ۶۹

ص- در لفـظ (ص) اختلاـف شـده برخی گفته انـد این لفظ نام سوره است و اقوال دیگری نیز وجود دارد که ما در اول سوره «بقره» یاد آور شدیم.

«ابن عبـاس» گویـد: لفظ (ص) یکی از نامهای خداونـد است که به آن سوگنـد خورده است و این نظر از «امام صادق (ع)» نیز روایت شده است.

«ضحاک» گوید: لفظ (ص) به معنی (صدق) می باشد.

«قتـاده» گویـد: لفـظ (ص) یکی از نامهای قرآن است بنا بر این جایز است که محلا منصوب باشـد چون با حـذف حرف قسم- منصوب به (نزع خـافض) خواهـد بود. و نیز جایز است که مرفوع باشـد به این که خبر بوده و مبتـداء محـذوف بوده که (هـذه) باشد و این نظر کسی است که (ص) را نام قرآن می داند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۷۰

وَ الْقُرْآنِ ذِی الذِّکْرِ (و قرآن صاحب ذکر) یعنی صاحب شرف. از

ابن عباس. و واضح كننده اين سخن قول خداوند است كه مى گويد: (إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَ لِقَوْمِكَ)، «همانا آن ذكرى براى تو و براى قومت مى باشد- زخرف- ۴۴» و برخى گفته اند معنى (ذِي الذِّكْرِ) يعنى صاحب بيانى كه مودّى به حق و هدايت كننده اى به سوى رشد باشد، زيرا در چنين كتابى دليل هايى ذكر شده است كه هر شخصى در آنها تفكر كند مسلما حق را خواهد شناخت هم از طريق عقل و هم از طريق شرع.

«قتاده» گويد: (ذى الذكر) بمعنى صاحب تذكر است كه موجب تذكر خوانندگانش مى شود.

و «جبائى» گفته مراد از (ذى الذكر) كتابى است كه داراى ذكر خداوند و توحيدش و نامهاى نيكويش و صفات برترش، و ذكر پيامبران، و اخبار امتها، و ذكر بعث و نشر و ذكر احكام و آن چه مكلف از احكام و دستورات احتياج دارد، باشد، و مؤيّد اين نظر قول خداوند است كه مى فرمايد: (ما فَرَّطْنا فِي الْكِتابِ مِنْ شَيْ ءٍ)، «فرو نگذارديم در كتاب چيزى را- انعام- ۳۸».

بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا (بلكه آنان كه كافر شدند) از اهل مكه فى عزه (در سركشى) يعنى در تكبر از حق و حميت جاهليت هستند.

و اين سخن «قتاده» است. و بر اين سخن دلالت مى كند آيه ديگرى در قرآن كه: (أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ)، «بگيردش عزت به گناه- بقره- ۲۰۶».

و برخى گفته: (فِي عِزَّةٍ) يعنى در مالكيت و اقتدار و قوتى كه خداوند به آنان داده است مى باشند.

وَ شِقاقٍ (و خلاف) يعنى هستند ايشان در عداوت و معصيت و اختلاف زيرا كه آنان از متابعت تو سرپيچى كرده و به مخالفت تو مى پردازند. سپس خداوند آنان را ترسانده و گويد:

كَمْ

أَهْلَكْنا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ (ای بسا هلاک کردیم پیش از ایشان از

مردم روزگار) به این که رسولان را تکذیب کردند.

فَنادَوْا (پس ندا کردند) هنگام وقوع عذاب و استغاثه نمودند وَ لاتَ حِينَ مَناصٍ (و نبود هنگام گریز) یعنی زمانی نبود که نجات یابند و نادیده گرفته شوند.

و برخی گفته اند: نبود هنگام ندایی که نجات بخش باشد.

«قتاده» گوید: یعنی ندا کردند هنگامی که وقت ندا نبود.

وَ عَجِبُوا أَنْ جاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ (و عجب می کردند که بیایدشان ترساننده ای از جانب خودشان) یعنی شگفت داشتند که پیامبری از جانب خودشان مبعوث شود که از طرف خداوند مأموریت داشته و ترساننده باشد که ایشان را از معاصی بر حذر داشته و از آتش بترساند.

وَ قالَ الْكافِرُونَ هذا ساحِرٌ كَذَّابٌ (و گویند کافران این جادوگر دروغگو است) با این که خود را رسول خداوند می داند.

أَ جَعَلَ الْآلِهَةَ إِلهاً واحِداً (آیا قرار داد خدایان را خدای واحدی) این جمله، استفهام انکاری و سخن اعجاب آمیز است، و به این جهت است که پیامبر اکرم (ص) عبادت خدایان ایشان را در مقابل عبادت خداوند باطل کرده بود و آنان را به عبادت خداوند یکتا دعوت می کرد و لذا ایشان تعجب می کردند از این سخن، و می گفتند: چگونه برای ما یک خدا قرار داد پس از آن که خدایان متعددی را عبادت می کردیم.

إِنَّ هذا (بدرستی که این) که محمد (ص) می گوید: خداوند یکی است.

لشی ء عجاب (چیز شگفتی است) و بسیار تعجب آور است

[سوره ص (۳۸): آیات ۶ تا ۱۰]... ص: ۷۲

اشاره

وَ انْطَلَقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ أَنِ امْشُوا وَ اصْبِرُوا عَلى آلِهَتِكُمْ

إِنَّ هذا لَشَيْ ءٌ يُرادُ (۶) ما سَمِعْنا بِهذا فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ إِنْ هذا إِلَّا اخْتِلاقٌ (۷) أَ أُنْزِلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِنْ بَيْنِنا بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْ ذِكْرِي بَلْ لَمَّا يَذُوقُوا عَذابِ (۸) أَمْ عِنْدَهُمْ خَزائِنُ رَحْمَةِ رَبِّكَ الْعَزِيزِ الْوَهَّابِ (۹) أَمْ لَهُمْ مُلْكُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما بَيْنَهُما فَلْيَرْتَقُوا فِي الْأَسْبابِ (۱۰)

ترجمه:... ص: ۷۲

و رفتند گروهی از ایشان که بروید و صبر کنید بر خدایان خویش، همانا این چیزیست خواست شده. ما نشنیده ایم این را در ملت آخر، نیست این مگر دروغ ساختنی. آیا نازل شده است بر او ذکر از میان ما، بلکه ایشان در شک هستند از ذکر من، بلکه هنوز نچشیده اند عذاب مرا. یا که در نزد ایشان خزینه های رحمت پروردگارت بود که عزیز و بخشاینده است. یا برای ایشان است ملک آسمانها و زمین و آنچه میان آن دو است؟، پس بالا روند در اسباب.

شرح لغات:... ص: ۷۲

انطلاق- به آسانی راه رفتن را گویند و لذا گفته می شود: (طلاقه الوجه) یعنی خوشرویی و (طلاقه الخلق) یعنی خوش خویی

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۷۳

اختلاق- این کلمه با (افتراء) از نظر مقصود یکسان است.

ارتقاء- به معنی صعود به بلندی با طیّ درجات می باشد اسباب- جمع سبب است، و فرق میان (سبب) و (علت) در اصطلاح متکلمان آن است که (علت) ذاتا موجب چیزی و (سبب) صفتا موجب چیزی می باشد.

اعراب... ص: ۷۳

أَنِ امْشُوا- کلمه (ان) در اینجا به معنی (مفسّره است) که معنی چنین می شود (این که بروید). و «زجاج» گوید: تقدیر چنین است (بان امشوا) به این که به این سخن بروید.

تفسیر:... ص: ۷۳

وَ انْطَلَقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ (و رفتند گروهی از ایشان) این سخن پایان حکایت کافران است که قبلا یاد آوری شد، و اکنون بزرگان و اشراف ایشان می روند تا بگویند:

أَنِ امْشُوا (که بروید) یعنی برخی به برخ دیگرشان گفتند: بروید وَ اصْبِرُوا عَلى آلِهَتِكُمْ (و صبر کنید بر خدایان خویش) یعنی ایشان از مجلس «ابو طالب» خارج شده و می گفتند: ثابت باشید بر خدایانتان و بر دین خود صبر کنید و در راه آن مشقات را تحمل کنید، گفته اند که گوینده این سخن «عقبه بن ابی معیط» بود.

إِنَّ هذا (بدرستی که این) که از زیاد شدن اصحاب «محمد» (ص) مشاهده می کنیم:

لَشَيْ ءٌ يُرادُ (چیزیست که اراده شده) یعنی کاری است که بر ما اراده و خواسته شده است.

برخی گفته اند مقصود این است که: این فساد در زمین است که بزودی نابود شده و خلاص خواهیم شد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۷۴

و نیز گفته شده که: این امری است که برای از میان رفتن نعمت و نزول شدت بما وارد شده است، چه این که اعتقاد داشتند اگر در عبادت بت ها و خدایانشان کوتاهی و متارکه کنند، قحط و شدت بر ایشان نازل می شود.

و نیز خداوند از قول ایشان نقل می کند که گفتند:

ما سَمِعْنا بِهذا (نشنیده ایم به این) که بخواند «محمد» (ص) ما را به سوی توحید و این که غیر از (اللّه) را ترک کنیم! فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ (در ملت

آخر) «ابن عباس» گوید: منظورشان «نصرانیان» است که آخرین ملتها بودند و گوید: که نصرانیان اهل توحید نبودند چه این که می گفتند خداوند (سومین سه گانه است) برخی گفته اند: منظور از ملت آخر خود «قریش» می باشد، یعنی این سخن را از ملت این زمان نشنیده ایم. و این نظر «مجاهد و قتاده» است.

«حسن» گوید: یعنی ما نشنیده ایم در آخر الزمان چنین چیزی بوجود خواهد آمد.

إِنْ هذا (نیست این) که محمد (ص) می گوید، إِلَّا اخْتِلاقٌ (مگر دروغ ساختنی) سپس کافران منکر می شوند که از میان ایشان تنها محمد (ص) به نزول قرآن و نبوت اختصاص داشته باشد و می گویند:

أَ أُنْزِلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِنْ بَيْنِنا (آیا نازل شده است ذکر بر او از میان ما) یعنی چگونه قرآن بر محمد نازل شده در حالی که از نظر سن و سال از ما بزرگتر نیست و از حیث شرف از ما برتر نمی باشد.

بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْ ذِكْرِي (بلکه ایشان در شک هستند از ذکر من) یعنی ایشان را بر این سخن وا نمی دارد مگر این که شک می کنند در ذکر من که به رسولم نازل کرده ام

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۷۵

بَلْ لَمَّا يَذُوقُوا عَذابِ (بلکه هنوز نچشیده اند عذاب مرا) و این سخن، هشداری است بر ایشان، و مقصود این است که ایشان به زودی عذاب مرا خواهند چشید.

سپس خداوند از انکار نبوت ایشان پاسخ گفته و می فرماید:

أَمْ عِنْدَهُمْ خَزائِنُ رَحْمَةِ رَبِّكَ (یا نزد ایشان است خزینه های رحمت پروردگارت) یعنی آیا کلیدهای نبوت و رسالت مگر به دست ایشان است تا هر جا که بخواهند بگذارند؟!، یعنی نبوت به دست ایشان نبوده بلکه

به دست خداوند است که:

الْعَزِيزِ (عزيز) است در ملكش الْوَهَّابِ (بخشاينده) است، يعنى بخششـها و عطاياى او زياد بوده و طبق مصالح، به هر كه بخواهد مى دهـد، و از بنـدگانش هر كه را بخواهـد به پيامبرى انتخاب مى كنـد. و اين، مانند قول خداوند است كه مى فرمايد: (وَ لَقَدِ اخْتَرْناهُمْ عَلى عِلْمٍ عَلَى الْعالَمِينَ)، «و همانا به حقيقت برگزيديم ايشان را با علمى بر جهانيان- دخان- ۳۲».

أَمْ لَهُمْ مُلْكُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما بَيْنَهُما (يا بر ايشان است ملك آسمانها و زمين و ميان آن دو) تا مهيا شده و خداوند را از مرادش مانع شوند!.

فَلْيَرْتَقُوا (پس بالا روند) يعنى اگر چنين ادعايى دارند پس بالا بروند.

فِي الْأَسْبابِ (در اسباب) يعنى در درهاى آسمان و راههاى آن. از «مجاهد و قتاده».

برخى گفته اند: مراد از اسـباب حيله ها مى باشد، يعنى در اسباب رسيدن به آسمانها حيله كنند تا وحى را بياورند و آن كه مى خواهند براى آن.

انتخاب كنند

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۱، ص: ۷۶

[سوره ص (۳۸): آيات ۱۱ تا ۱۵]... ص: ۷۶

اشاره

جُنْدٌ ما هُنالِكَ مَهْزُومٌ مِنَ الْأَحْزابِ (۱۱) كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَ عادٌ وَ فِرْعَوْنُ ذُو الْأَوْتادِ (۱۲) وَ ثَمُودُ وَ قَوْمُ لُوطٍ وَ أَصْحابُ الْأَيْكَةِ أُولئِكَ الْأَحْزابُ (۱۳) إِنْ كُلٌّ إِلاَّ كَذَّبَ الرُّسُلَ فَحَقَّ عِقابِ (۱۴) وَ ما يَنْظُرُ هؤُلاءِ إِلاَّ صَيْحَةً واحِدَةً ما لَها مِنْ فَواقٍ (۱۵)

ترجمه:... ص: ۷۶

لشـكرى اند در آنجا شـكست خورده از احزاب. تكذيب كرد پيش از ايشان، قوم نوح و عاد و فرعون صاحب ميخها. و ثمود و قوم لوط و اصـحاب ايكه ايشاننـد احزاب. نبودنـد همه مگر تكـذيب كردنـد رسولان را، پس حق شد عقاب. و نظر نكنند اينان مگر فرياد واحدى را، نيست براى آن رجوعى.

قرائت:... ص: ۷۶

اهل كوفه غير از «عاصم» (من فواق) با ضمّ خوانـده انـد و ديگران به فتـح خوانـده انـد، و اين دو لغت مانند (قصاص) به فتح و (قصاص) به ضمه مى باشد و آن از باب (افاقه) و هوشيارى است و برخى گفته (فواق) به فتح اول به معنى راحتى و به ضم اول

به معنی مهلت و انتظار است. و این قول «ابو عبیده» و «فراء» می باشد.

اعراب... ص: ۷۶

جُنْدٌ ما هُنالِكَ- لفظ (ما) زاید است و (جند) مبتداء بوده و خبرش (مهزوم) می باشد و (هنا لك) صفت برای (جند) است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۷۷

شرح لغات:... ص: ۷۷

هنا لک- اشاره به مکان بعید است.

احزاب- جمع حزب و آن به معنی جماعت است.

فواق- به معنی رجوع و بازگشت است.

تفسیر:... ص: ۷۷

خداوند از شکست کافران در جنگ «بدر» حکایت کرده و می گوید:

جُنْدٌ ما هُنالِكَ مَهْزُومٌ مِنَ الْأَحْزابِ (لشکری اند آنجا، شکسته خورده از احزاب) «قتاده» گوید: خداوند سبحان در مکه از شکست مشرکان در جنگ خبر داده و تأویل آن در جنگ «بدر» بوقوع پیوسته است، و (هنالک) اشاره به جنگ بدر است، یعنی آنان که این سخن را گفتند از جمله کفاری هستند که با پیغمبران جنگ کرده و شکست می خورند، و تو ای پیغمبر بر علیه آنان یاری شده و غالب خواهی شد. و ایشان احزابی هستند که در جنگ «خندق» با پیغمبر ما جنگ کردند، و وجه اتصال این جمله به ما قبل خود این است که:

چگونه ایشان می توانند به آسمانها صعود کنند در حالی که از گروه های مختلفی هستند که همواره در مقابل نهضتهای انبیاء شکست خورده اند.

كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ (تکذیب کرد پیش از ایشان) یعنی قبل از این کفار:

قَوْمُ نُوحٍ وَ عادٌ وَ فِرْعَوْنُ ذُو الْأَوْتادِ (قوم نوح و عاد و فرعون صاحب میخها) درباره لفظ (اوتاد) اختلاف شده که اینک توجه می کنید:

۱- «ابن عباس»، «قتاده» و «عطاء» گویند: مراد از میخها بازیچه- هایی بود که فرعون با آنها بازی می کرد.

۲- «سدی»، «ربیع بن انس»، «مقاتل» و «کلبی» گویند: فرعون چون به کسی غضب و خشم می کرد دستها و پاهای او را با میخ

به زمین میکوبید و این عذابی بود که او اعمال می کرد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۷۸

۳- «ضحاك» گفته است: منظور از (اوتاد) بنیان است،

یعنی فرعونی که صاحب بنیان است.

۴- «جبائی» و «قتیبی» گویند: مراد از (ذو الاوتاد) صاحب لشکریان و جمعیتهای بسیار است به معنی این که آنان ملک او را استوار ساخته و امرش را تقویت کنند، آن چنان که میخ چیزی را محکم و ثابت می کند.

۵- به این جهت (ذو الاوتاد) گفته شده که فرعون دارای لشکریان سیر کننده در زمین و کثرت میخهای خیمه ها بوده است پس به کثرت (اوتاد) تعبیر از کثرت لشکریان شده است.

وَ ثَمُودُ (و ثمود) یعنی قوم صالح و قوم لوط و اصحاب الئیکه (وَ قَوْمُ لُوطٍ وَ أَصْحابُ الْأَيْكَةِ) و آنان قوم «شعیب» بودند أُولئِكَ الْأَحْزابُ (ایشانند احزاب) خداوند چون حال این دروغگویان را بیان کرد به ما تذکر میدهد که مشرکان قریش نیز حزبی از این احزاب می باشند و مقصود این است که ایشان حقا احزاب شیطان می باشند.

إِنْ كُلٌّ إِلَّا كَذَّبَ الرُّسُلَ (و نبودند همه مگر تکذیب کردند رسولان را) فَحَقَّ عِقابِ (پس حق شد عقاب) یعنی عقاب بر ایشان واجب شد به این که رسولان مرا تکذیب کردند.

وَ ما يَنْظُرُ (و ننگرند) یعنی انتظار نبرند هؤُلاءِ (اینان) یعنی کافران مکه إِلَّا صَيْحَةً واحِدَةً (مگر فریاد واحدی) و ن نفخه اول است در صور ما لَها مِنْ فَواقٍ (نیست بر آن رجوعی) یعنی برای این صیحه، هوشیاری برای رجوع به دنیا نیست. و این سخن از «قتاده» و «سدی» می باشد و مراد این است که عقوبت امت «محمد» تا روز قیامت تأخیر می افتد و عقوبت ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۷۹

امتهای دیگر معجّلا در دنیا انجام می شود چنان که خداوند می گوید: (بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ وَ

السَّاعَةُ أَدْهى وَ أَمَرُّ) «بلكه ساعت است وعده ايشان و ساعت است هراسناكتر و تلختر- قمر- ۴۶».

«فرّاء» گويد: زمانى كه حيوان بچه خود را شير دهد تا بچه فارغ و نازل شود اين حالت را (افاقه) گويند و اين همان لغت (فواق) است، براى كسى كه راحت گشته و انتظار استراحت كند گفته مى شود و «ابن زيد» گويد: فواق به معنى فتور است كه به معنى سستى است

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۱، ص: ۸۰

[سوره ص (۳۸): آيات ۱۶ تا ۲۰]... ص: ۸۰

اشاره

وَ قالُوا رَبَّنا عَجِّلْ لَنا قِطَّنا قَبْلَ يَوْمِ الْحِسابِ (۱۶) اصْبِرْ عَلى ما يَقُولُونَ وَ اذْكُرْ عَبْدَنا داوُدَ ذَا الْأَيْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ (۱۷) إِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبالَ مَعَهُ يُسَبِّحْنَ بِالْعَشِيِّ وَ الْإِشْراقِ (۱۸) وَ الطَّيْرَ مَحْشُورَةً كُلٌّ لَهُ أَوَّابٌ (۱۹) وَ شَدَدْنا مُلْكَهُ وَ آتَيْناهُ الْحِكْمَةَ وَ فَصْلَ الْخِطابِ (۲۰)

ترجمه:... ص: ۸۰

و گفتند پروردگار ما شتاب كن براى ما بهره ما را پيش از روز حساب.

شكيبايى كن بر آن چه مى گويند و ياد آور عبد ما داود را كه صاحب قدرت بوده و همانا اوست بسيار بازگردنده. همانا ما مسخر كرديم كوه ها را با او تسبيح مى كردند به شامگاه و هنگام اشراق. و مرغان را جمع كرده شده بودند همه او را رجوع كننده. و سخت كرديم پادشاهيش را و داديم به او حكمت و فصل خطاب.

شرح لغات:... ص: ۸۰

قط- به معنى كتاب است و اشتقاق اين كلمه از (القط) به معنى قطع مى باشد زيرا كه به واسطه آن نصيب هر كسى قطع و جدا مى شود به آن مقدارى كه در آن نوشته شده است. و نيز (قط) به معنى نصيب و بهره است. و نيز (قط) به معنى حساب و به معنى جوائز و ارزاق است و لذا درباره خريد و فروش ارزاق و جوائز اختلاف شده و از آن به عنوان (قطوط) ياد كرده اند.

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۱، ص: ۸۱

تفسير:... ص: ۸۱

وَ قالُوا (و گفتند) يعنى اين كافران كه خداوند وصفشان كرد رَبَّنا عَجِّلْ لَنا قِطَّنا (پروردگار ما شتاب كن براى ما بهره ما را) يعنى مقدم بدار نصيب ما را از عذاب.

قَبْلَ يَوْمِ الْحِسابِ (پيش از روز حساب) كافران اين سخن را بر اساس مسخره از خبر دادن خداوند به عذاب، گفتند. و اين

گفتار نظر «ابن عباس» و «قتاده» و «مجاهد» است.

«سدی» و «سعید بن جبیر» گویند: خدایا نشان بده به ما حظ و قسمت ما را از نعمت در بهشت تا ایمان بیاوریم.

«ابی العالیه» و کلبی» و «مقاتل» گفته اند: چون این آیه نازل شد:

(أَمَّا مَنْ أُوتِیَ کِتابَهُ بِشِمالِهِ فَیَقُولُ یا لَیْتَنِی لَمْ أُوتَ کِتابِیَهْ)، «اما آن که داده شد کتابش به چپش، پس گوید ای کاش داده نمی شدم کتاب خویش را- حاقه- ۲۵».

«قریش» گفتند ای محمد: تو که گمان می کنی کتاب و نامه ما به دست چپ ما داده خواهد شد پس زودتر کتابمان را بده تا آن را بخوانیم. و این سخن از باب مسخره کردن بود که وعید را مسخره کرده

و آن را تکذیب می کردند و خداوند به پیامبر خود می گوید:

اصْبِرْ (صبر کن) ای محمـد و خود را نگه دار عَلی ما یَقُولُونَ (بر آن چه می گوینـد) که تو را تکذیب می کنند، چه اینکه وبال و نتیجه کارشان به خودشان باز می گردد.

وَ اذْکُرْ عَبْدَنا داوُدَ ذَا الْأَیْدِ (و به یاد آور بنـده ما داود را که صاحب قـدرت بود) که «ابن عباس» و «مجاهد» گفته اند: صاحب نیرو برای عبادت خدا بود که نیمه شب برخاسته و نیمه ای از عمر خود را روزه گرفت، چه این که یک روز افطار کرده و روز دیگر را روزه دار بود و این، صورت سخت روزه داری می باشد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۸۲

برخی گفته اند: صاحب نیرو و قوت بر دشـمنان و غلبه بر آنان بود چون سـنگی را از سنگ انداز خود به سینه کسی پرتاب می کرد از سینه او وارد و از پشت او خارج شده و به دیگری اصابت می کرد و هر دو را هلاک می گردانید.

و نیز گفته شده که: (ذا الاید) به معنی صاحب قدرت عظیم و نعمتهای بزرگ و فراوان می باشد، چه این که در کنار محراب و لشـکرگاهش هزاران مرد نیرومنـد در هر شب می خوابید إِنَّهُ أَوَّابٌ (همانا اوست بسـیار باز گردنده) یعنی بسـیار توبه کننده ای که از هر چیزی که برای خداوند ناپسـند باشد رجوع کرده و به سوی آن چه خداوند واجب کرده است باز گردد. و (اوّاب) از (آب- یؤب) بـه معنی (رجع) می باشـد. و این سـخن از «مجاهـد و ابن زیـد» است. و «سـعید» گفته مراد از (اوّاب) عبـارت از (مسبح) می باشد. و «ابن عباس» گوید:

(اوّاب) به معنى اطاعت كننده است.

إِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبالَ مَعَهُ يُسَبِّحْنَ (و همانا مسخّر كرديم كوه ها را با او تسبيح مى كنند) خداوند را، چون داود تسبيح مى كند.

احتمال دارد تسبيح جبال به اين باشد كه خداوند در آنها تسبيح را خلق كرده باشد و يا بنائى را قرار داده باشد كه آواز تسبيح از آن خارج شود.

بِالْعَشِيِّ وَ الْإِشْراقِ (به شامگاه و صبحگاه) وَ الطَّيْرَ (و مرغان) يعنى و رام كرديم براى او مرغان را مَحْشُورَةً (جمع شده) كه به نزد داود جمع شده و با او خدا را تسبيح مى كردند.

كُلٌّ (همه) يعنى همه پرندگان و كوه ها لَهُ أَوَّابٌ (به سوى او باز گردنده است) يعنى رجوع مى كردند به مراد داود و او را در تسبيح اطاعت و تبعيت مى كردند.

«جبائى» گويد: مانعى ندارد كه خداوند در پرندگان معارفى را

قرار داده باشد كه امر و نهى داود را بفهمند، پس اطاعت كنند او را در آنچه كه اراده كرده است، اگر چه مكلف نبوده و داراى عقل كامل نباشند.

وَ شَدَدْنا مُلْكَهُ (و محكم ساختيم پادشاهيش را) يعنى ملك او را با نگهبانى و لشكريان و شكوه و زيادى نيرو و افراد فراوان، قوى گردانيديم.

وَ آتَيْناهُ الْحِكْمَةَ (و داديم او را حكمت) كه آن نبوت باشد و يا مصاب بودن در امور و يا علم به خدا و احكام و شرايع خداوند باشد. و اين سخن «ابى العاليه» و «جبائى» است.

وَ فَصْلَ الْخِطابِ (و خطاب تفصيل دهنده) كه آن مسأله حضور شهود و استعمال سوگند است و يا اين است كه: (مدعى بايد بيّنه بياورد و منكر بايد

سوگند بخورد) به این جهت به این امور فصل الخطاب گفته می شود که دشمنی ها و نزاع ها فقط از این امور قطع و انفصال پیدا می کند. و این تفسیر نظر اکثریت مفسران می باشد.

«ابن مسعود»، «حسن»، «قتاده» و «مقاتل» گفته اند: مراد از فصل الخطاب، فهم و علم به قضا و حکومت می باشد.

«بلخی» گفته مراد از تسبیح گفتن جبال با داود، این است که حضرت داود دارای آواز دلنشین و طنین افکن بود و خداوند آواز او را نیکو قرار داده بود و چون «زبور» را با صدای بلند می خواند در کوه ها طنین افکنده و باز بر می گشت و خداوند نیز عکس العمل صدای داود را به عنوان تسبیح آنها یاد کرده است

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۸۴

[سوره ص (۳۸): آیات ۲۱ تا ۲۵]... ص: ۸۴

اشاره

وَ هَلْ أَتاکَ نَبَأُ الْخَصْمِ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرابَ (۲۱) إِذْ دَخَلُوا عَلی داوُدَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ قالُوا لا تَخَفْ خَصْمانِ بَغی بَعْضُنا عَلی بَعْضٍ فَاحْکُمْ بَیْنَنا بِالْحَقِّ وَ لا تُشْطِطْ وَ اهْدِنا إِلی سَواءِ الصِّراطِ (۲۲) إِنَّ هذا أَخِی لَهُ تِسْعٌ وَ تِسْعُونَ نَعْجَةً وَ لِیَ نَعْجَةٌ واحِدَةٌ فَقالَ أَکْفِلْنِیها وَ عَزَّنِی فِی الْخِطابِ (۲۳) قالَ لَقَدْ ظَلَمَکَ بِسُؤالِ نَعْجَتِکَ إِلی نِعاجِهِ وَ إِنَّ کَثِیراً مِنَ الْخُلَطاءِ لَیَبْغِی بَعْضُهُمْ عَلی بَعْضٍ إِلاَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ وَ قَلِیلٌ ما هُمْ وَ ظَنَّ داوُدُ أَنَّما فَتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَ خَرَّ راکِعاً وَ أَنابَ (۲۴) فَغَفَرْنا لَهُ ذلِکَ وَ إِنَّ لَهُ عِنْدَنا لَزُلْفی وَ حُسْنَ مَآبٍ (۲۵)

ترجمه:... ص: ۸۴

و آیا آمد تو را خبر ستیزه کنندگان هنگامی که بالا رفتند بر دیوار پرستشگاه.

زمانی که داخل شدند بر داود پس هراسید از ایشان، گفتند نترس دو تن

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۸۵

ستیزه کننده ایم، بعض ما بر بعض دیگر ستم کرده است، پس میان ما به حق حکم کن و گزاف نگو و هدایت کن ما را به راه راست. به درستی که این برادر من است برای او نود و نه میش و برای من یک میش است، پس گفت واگذار آن را به من و مغلوب کرد مرا در خطاب. گفت به حقیقت تو را ستم کرده است به خواستن میش تو بسوی میشهای خود، و همانا بسیاری از آمیختگان هر آینه ستم میکنند بعضی از ایشان بعض دیگر را، مگر آنان که ایمان آوردند و عمل صالح کردند و اندکی اند ایشان و گمان کرد داود که آزمایش کردیم او را پس درخواست

آمرزش کرد از پروردگارش و بروی افتاد رکوع کننـده و باز گردیـد. پس این را بر او آمرزیدیم و همانا برای اوست در نزد ما تقربگاهی و نیکو بازگشتگاه.

قرائت:... ص: ۸۵

تشـطط- «ابن ابی رجاء» و «قتاده» کلمه (تشـطط) را به فتح (تاء) و ضم (ط) خوانده که از باب (شط- یشط- و یشط) می باشـد ولی قرائت مشهور (تشطط) به ضم (تاء) و کسر (ط) می باشد.

نعجه- قرائت «حسن» و «اعرج» به کسـر (نون) است و مانند لغت (لقوه) به کسر (لام) می باشد ولی قرائت مشهور به فتح (نون) بوده و هر دو قرائت جایز بوده مانند (شـجعه و شجعه) عزنی- «ابی حیات» این کلمه را به تخفیف خوانده و وجهش آن که این کلمه مخفف باشد از (عزّتی) به تشدید که (زای) اول یا دوم برای تخفیف حذف شده باشد ولی قرائت مشهور در این کلمه به تشدید می باشد.

فتناه- «عمر بن الخطاب» این کلمه را به تشدید (تاء) خواند و آن مبالغه است مانند (فعّلنا) که با تشدید باشد.

«قتـاده» و «ابی عمرو» کلمه (فتناه) را به تخفیف خوانـده و توجیه آن چنین است که این فعل تثنیه بوده و دو فاعل آن دو فرشـته باشد که برای «داود» آمده بودند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۸۶

شرح لغات:... ص: ۸۶

خصم- مدّعی را گویند که حقی را از حقوق از دیگری ادعا کند و این لفظ بر واحد و تثنیه و جمع یکسان اطلاق می شود.

تسـور- از مـاده (سـور) که به معنی دیـوار است بـوده و گفته می شـود (فلاـن تسور الـدار) یعنی از دیوار وارد خـانه شـد، پس (تسور) از دیوار آمدن را گویند.

محراب- جـای اشـراف و بزرگان را گوینـد چه این که با مقام پائین و افراد پست محارب و مخالف است و بـدین جهت قبله و جای نماز را محراب گویند.

شطط- یعنی ستم کرد اذ

دخلوا- این جمله بدل از (اذ تسوروا) بوده و نیز گفته اند زمان دخول غیر از زمان (تسور) است.

خصمان- خبر است بر مبتداء محذوف که (نحن) باشد.

قلیل ما هم- (هم) مبتداء و (قلیل) خبر و (ما) زاید است. و ممکن است که (ما) به معنی (الذی) بوده و (هم) مبتداء و خبر آن محذوف باشد و تقدیر چنین باشد (و قلیل الذینهم کذلک)

تفسیر:... ص: ۸۶

اشاره

هنگامی که خداوند از اعطاء حکمت و فصل خطاب به داود سخن گفت به یک نمونه از مخاصمه هایی که نزد او آورده شده است اشاره کرد و فرمود:

وَ هَلْ أَتاكَ (و آیا آمد تو را) ای محمد (ص) نَبَأُ الْخَصْمِ (خبر مخاصمه کنندگان)، کلمه استفهام در این جمله برای تشویق به شنیدن و ارائه مواردی از نقایص می باشد.

إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرابَ (زمانی که بالا رفتند بر دیوار پرستشگاه) تا در نمازگاه بر «داود» داخل شدند و این که فعل (تسوروا) به صورت جمع آورده شده با این که فاعل آن دو فرشته بوده است به جهت دو فرقه مخاصمه کننده می باشد

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۸۷

ولی آنان که گفته اند جمع بر دو نفر نیز اطلاق می شود به این آیه تمسک جسته اند ولی جواب آنها در جمله فوق گفته شده است. إِذْ دَخَلُوا عَلى داوُدَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ (زمانی که داخل شدند بر داود پس او هراسید از ایشان) که در غیر وقت مخاصمه، وارد شده و از غیر درب وارد گشتند و بدون اذن او داخل شدند.

قالُوا لا تَخَفْ خَصْمانِ (گفتند نترس دو ستیزه کننده است) یعنی به داود گفتند ما دو خصم هستیم.

بَغى بَعْضُنا عَلى بَعْضٍ (بعضی بر بعض

دیگر ستم کرده است) آمدیم تا میان ما قضاوت کنی.

فَاحْكُمْ بَيْنَنا بِالْحَقِّ وَ لا تُشْطِطْ (پس حکم کن میان ما به حق و ستم نکن) و تجاوز از حق نکن که فقط به میل یکی قضاوت کنی وَ اهْدِنا إِلى سَواءِ الصِّراطِ (و هدایت کن ما را به راه راست) یعنی ارشاد و دلالت کن ما را به راه میانه ای که راه حق است. سپس خداوند از قول یکی از دو خصم به خصم دیگر می گوید:

إِنَّ هذا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَ تِسْعُونَ نَعْجَةً وَ لِيَ نَعْجَةٌ واحِدَةٌ (همانا این برادر من است برای اوست نود و نه میش و برای من یک میش است).

«خلیل» گوید: نعجه عبارت است از مؤنث گوسفند و گاو وحشی و گوسفند کوهی و عرب از زنان به (نعاج) تعبیر می کنند.

فَقالَ أَكْفِلْنِيها (پس گفت واگذار آن را به من) یعنی آن یک میش را نیز به.

میشهای من منضم کن و آن را در کفالت و حیازت من قرار بده و مقصود این است.

که آن را به من ببخش و در نصیب من قرار بده. و این گفتار از «ابن عباس» و «ابن مسعود» و «مجاهد» می باشد.

وَ عَزَّنِي فِي الْخِطابِ (و مغلوب کرد مرا در خطاب) یعنی در کلام به من غلبه کرد، و برخی گفته اند مقصود این است که: اگر سخن می گفت رساتر بود و

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۸۸

اگر یورش می آورد سخت تر از من بود و اگر به یاری می طلبید بیش از من می توانست. و این سخن «ضحاک» است.

قالَ (گفت) داود لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤالِ نَعْجَتِكَ (به حقیقت بر تو ستم کرده با درخواست میشت)

یعنی اگر امر آن چنان است که تو ادعا می کنی حقا به تو ستم کرده که خواسته است که میش تو را به میشهای خود منضم کند:

إِلى نِعاجِهِ (به میشهای خود) پس مصدر به مفعول له اضافه شده است.

وَ إِنَّ كَثِيراً مِنَ الْخُلَطاءِ (و همانا بسیاری از آمیختگان) یعنی بسیاری از شریکان، و لفظ (خلطاء) جمع (خلیط) است.

لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلى بَعْضٍ (هر آینه ستم می کند بعضی بر بعض دیگر) سپس خداوند از میان شریکان که برخی بر برخ دیگر ستم می کنند عده ای را جدا کرده و می فرماید:

إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ (مگر آنان که ایمان آورده و عمل صالح کنند) که ایشان هرگز به همدیگر و به شریک خود ستم نمی کنند.

وَ قَلِيلٌ ما هُمْ (و اندکند ایشان) لفظ (ما) در این جمله زاید است وَ ظَنَّ داوُدُ أَنَّما فَتَنَّاهُ (و گمان کرد داود که آزمایش کردیم او را) یعنی داود دانست که ما او را ابتلاء و اختبار کرده ایم.

«علی بن عیسی» گفته است: یعنی سخت کردیم بر او تعبد را.

و نیز گفته اند: مراد از لفظ (ظن) همان خلاف یقین است.

فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ (پس استغفار کرد پروردگارش را) یعنی از خداوند درخواست آمرزش و طلب پوشش کرد.

وَ خَرَّ راكِعاً (و به روی افتاد و رکوع کننده) یعنی نماز گزارد.

وَ أَنابَ (و بازگشت) به سوی او. و گفته اند: به زمین افتاد و خدا را سجده کرد و به سوی او رجوع کرد، چه این که گاهی از سجده به عنوان رکوع

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۸۹

یاد می کنند. و شاعر گوید:

فخرّ علی وجهه راکعا و تاب الی اللّه من کل ذنب

«پس به روی افتاد رکوع کننده- و توبه بر خدا برد از هر گناهی» «حسن» گوید: علت در به کار بردن رکوع به جای سجود این است که اصولا رکوع پیش از سجود انجام می شود.

«مجاهد» گوید: داود چهل روز سر به سجده گزارده بود که جز برای نماز واجب و کارهای ضروری سر از سجده بر نداشت.

فَغَفَرْنا لَهُ ذلِكَ وَ إِنَّ لَهُ عِنْدَنا لَزُلْفى (پس این را برای او آمرزیدیم و برای او نزد ماست تقربگاهی) یعنی قرب و کرامتی.

وَ حُسْنَ مَآبٍ (و نیکو بازگشتگاهی) در بهشت.

در استغفار داود اختلاف شده است در این که از چه چیزی بوده است؟

برخی گفته اند: استغفار داود بر اساس پیوستن به خداوند و خضوع برای او و اظهار ذلت و خواری با عبادت و سجود در مقابل خداوند بوده است، چنان که خداوند از قول «ابراهیم» نقل کرده که: (وَ الَّذِی أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِی خَطِيئَتِی يَوْمَ الدِّينِ)، «و آن که امیدوارم، این که بیامرزد خداوند لغزشم را روز جزاء- شعراء- ۸۲».

و کلمه (فغفرناه) در این صورت به معنی (قبول کردیم) خواهد بود و این کلمه به صورت (جزاء) آمده مانند قول خداوند: (يُخادِعُونَ اللَّهَ وَ هُوَ خادِعُهُمْ)

«نیرنگ کنند با خدا و اوست نیرنگ کننده ایشان- نساء ۱۴۲» و (اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ)، «خدا مسخره کند به ایشان- بقره- ۱۵». پس چون مراد از استغفار و توبه قبول می باشد و لذا در جواب آن (غفرنا) گفته می شود. این سخن کسی است از امامیه و غیر ایشان که پیامبران را از همه گناه منزه می دانند.

ولی آن که گناهان صغیره را بر پیامبران جایز می شمارد می گوید: استغفار داود از گناه

بوده است و سپس درباره این گناه سخنان گوناگونی گفته اند که

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۹۰

اکنون توجه می کنید:

سخنان نادرست درباره «داود» و «اوریا»... ص: ۹۰

۱- «اوریـا بن حیـان» زنی را به همسـری خواسـتگاری کرد و خویشانش بر آن شدنـد که با وی تزویـج کنـد، زیبایی این زن به گوش داود رسـید، او نیز از این زن خواسـتگاری کرد و پیش از «اوریا» آن را به تزویـج خود درآورد، بدین جهت که داود در این امر طمع کرده و حرص خود را نسبت به دنیا ابراز داشته بود مورد سرزنش قرار گرفت. و این گفتار «جبائی» است.

۲- داود در یکی از لشکر کشی های خود، اوریا را از دست داد و در مرگ او مانند دیگران ناراحت نشد چون مایل بود با زن او ازدواج کند، بدین جهت با نازل شدن دو فرشته مورد عتاب قرار گرفت.

۳- در آئین داود چنین رسم بود که چون مردی می مرد و همسـری از او باقی می مانـد در مرحله اول نزدیکان وی سـزاوارتر و مقدم بر ازدواج همسر او بودند و اگر ایشان رغبت نکرده و اعراض می کردند در این صورت دیگران حق داشتند با همسر وی ازدواج کننـد ولی حضـرت داود ایـن رسـم را رعـایت نکرده و پس از کشـته شـدن «اوریـا» بـا همسـر وی ازدواج کرد و هیبت بزرگی او مانع شـد از این که فامیل و خویشان «اوریا» همسـر وی را خواسـتگاری کننـد، از این جهت داود مورد سـرزنش قرار گرفت.

۴- یـک مرد و زن برای محاکمه به نزد داود آمدنـد و حال خود را بر او عرضه کردنـد، داود طبق معمول چون نظرش به چهره زن افتاد بر

اساس طبیعت انسانی به آن تمایل پیدا کرد چون آن دو از محاکمه فارغ شده و رفتند، داود مشغول عبادت شد ولی در حین عبادت گاهی فکرش متوجه زیبایی آن زن میشد بدین جهت خداوند او را مورد عتاب قرار داده است.

۵- هنگامی که دو نفر فرشته به صورت خصم برای محاکمه به نزد داود

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۹۱

آمدند، او در قضاوت عجله کرد، در حالی که بر او واجب بود قبلاً ادعای هر یک از دو خصم را درباره دیگری پرسیده و بشنود و به نفع یکی، پیش از استماع دعوای دومی قضاوت نکند تا اصل دعوی ثابت گردد، و این که داود در این هنگام شتاب در قضاوت کرده به این جهت بود که از وارد شدن نابهنگام آن دو خصم به وحشت افتاد و بی توجه شده بود.

داستانی ناپسند درباره «داود» (ع)... ص: ۹۱

درباره حضرت «داود» (ع) قصه ای را نقل کرده اند که ناپسند بوده و موافق با مقام نبوت نمی باشد و اکنون آن را نقل می کنیم:

حضرت «داود» بسیار نماز می خواند و می گفت خدایا! تو ابراهیم را بر من فضیلت دادی و او را به عنوان خلیل انتخاب کردی و موسی را بر من فضیلت دادی و او را (کلیم) گردانیدی! خداوند فرمود: ای داود! ما ایشان را آزمایش کردیم و به این مقام رسانیدیم ولی تو را به مانند آنان آزمایش نکردیم، اگر بخواهی تو را هم امتحان می کنیم؟

داود گفت: آری مرا هم امتحان کن، پس روزی که او در محرابش بود کبوتری به چشمش خورد و خواست او را بگیرد، کبوتر به پنجره پرستشگاه پرید و داود به دنبال آن به

پنجره درآمد در این هنگام چشمش به زن «اوریا» افتاد که او خود را می شست، پس دل به او بست و تصمیم گرفت با او ازدواج کند. در یکی از جنگها دستور داد که «اوریا» در پیشاپیش جبهه جلوتر از «تابوت سکینه» مشغول مبارزه شود، «اوریا» نیز چنین کرد و کشته شد، و چون عده وی تمام شد با همسر او ازدواج کرد و «سلیمان» از او زاده شد، روزگار به کام داود می گذشت تا روزی که در محراب خود مشغول عبادت بود، دو مرد را مشاهده کرد و از آنان هراسید، آن دو به وی گفتند نترس ما دو

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۹۲

خصم هستیم که بعضی بر بعض دیگر ستم کرده و آمده ایم که تو درباره ما قضاوت کنی! یکی از آن دو مرد به دیگری نگاه کرده و خندید، در این هنگام «داود» متوجه شد آن دو مرد دو فرشته می باشند که خداوند به صورت دو خصم فرستاده تا «داود» را بر لغزش او متوجه کنند، پس در این هنگام توبه کرده و گریه نمود تا جایی که از آب چشم او گیاهی روئیده شد.

در نادرست بودن داستان فوق هیچگونه شک و تردیدی نمی باشد زیرا که این داستان موجب از میان رفتن عدالت حضرت داود می باشد!! چگونه درست باشد که بگوئیم پیامبران بی عدالت بودند در حالی که ایشان امینان بر وحی خدا و سفیران میان مردم و خدا می باشند و آیا جایز است که پیامبران دارای چنین صفتی باشند که شهادت آنان مورد قبول نبوده و مردم از شنیدن این سخن ایشان و قبول آن منزجر و

متنفر باشند؟!

«داود» در بیان «علی» (ع)... ص: ۹۲

از حضرت «علی» (ع) روایت شده که فرمود:

اگر کسی بگوید که داود زن «اوریا» را تزویج کرد باید بداند که من در باره او دو حدّ جاری کرده و تازیانه می زنم، یکی برای اهانت به نبوت و دیگری طبق قانون اسلام! «ابو مسلم» گوید: مانعی ندارد که بگوئیم آن دو خصم واقعا دو مرد عادی بودند که برای قضاوت به نزد «داود» آمده بودند و مسأله (میش) نیز واقعیت داشته است و ترس و هراس داود هم به این جهت بود که آنان در غیر وقت عادی و بدون اجازه بر وی داخل شده بودند و سرزنش از این جهت بوده که «داود» بدون شنیدن دلیل طرف دوم به نفع اولی قضاوت کرده بود

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۹۳

[سوره ص (۳۸): آیات ۲۶ تا ۲۹]... ص: ۹۳

اشاره

يا داوُدُ إِنَّا جَعَلْناكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَ لا تَتَّبِعِ الْهَوى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذابٌ شَدِيدٌ بِما نَسُوا يَوْمَ الْحِسابِ (۲۶) وَ ما خَلَقْنَا السَّماءَ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَيْنَهُما باطِلاً ذلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ (۲۷) أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ (۲۸) كِتابٌ أَنْزَلْناهُ إِلَيْكَ مُبارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آياتِهِ وَ لِيَتَذَكَّرَ أُولُوا الْأَلْبابِ (۲۹)

ترجمه:... ص: ۹۳

ای داود همانا قرار دادیم تو را خلیفه در زمین، پس حکم کن میان مردم به حق و پیروی مکن خواهش نفس را، پس گمراه می کند تو را از راه خدا، همانا آنان که گمراه شدند از راه خدا بر ایشان است عذاب سخت به آن چه فراموش کردند روز حساب را. و نیافریدیم آسمان و زمین را و آنچه میان آن دو است.

بیهوده، این گمان آنان است که کافر شدند، پس وای بر آنان که کافر شدند از آتش. یا قرار می دهیم آنان را که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۹۴

مانند. مفسدان در زمین؟ یا قرار می دهیم پرهیزکاران را مانند فاجران. کتابی است، نازل کردیم آن را بر تو، مبارک است، تا

تدبیر کنند در آیات آن و تا پند بگیرند صاحبان خرد.

قرائت:... ص: ۹۴

«ابو جعفر» و «اعمش» و «برجمی» (لتدبروا) به (تاء) و تخفیف و دیگران به (یاء) و تشدید قرائت کرده اند.

توجیه در قرائت اول این است که: کلمه فوق در اصل (لتتدبروا) بوده که (تاء) دوم که فاء الفعل باشد حذف شده است.

و توجیه قرائت دوم این است که: اصل کلمه فوق (لیتدبروا) بوده که (تاء) در (دال) ادغام شده است.

لغات:... ص: ۹۴

خلیفه- کسی را گویند که تدبیر امور را از طرف شخص دیگری متعهد شود و (خلیفه اللّه) در زمین آن را گویند که خداوند تدبیر امور بندگانش را به امر خود به او سپرده باشد.

تفسیر:... ص: ۹۴

و اکنون خداوند به تمام کردن نعمت خود بر داود پرداخته و می گوید:

یا داوُدُ إِنَّا جَعَلْناکَ خَلِیفَةً فِی الْأَرْضِ (ای داود همانا قرار دادیم تو را خلیفه در زمین) یعنی تو را خلیفه گردانیدیم از جانب خودمان بر بندگان تا به امر ما امور آنان را تدبیر کنی.

«ابی مسلم» چنین معنی کرده است که: تو را جانشین پیامبران گذشته در دعوت به توحید و عدل و بیان احکام، قرار دادیم.

فَاحْکُمْ بَیْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ (حکم کن میان مردم به حق) یعنی تفصیل بده امور بندگان را. و منظور از حق قرار دادن هر چیزی در جای خود می باشد.

وَ لا تَتَّبِعِ الْهَوی (و پیروی از هوی نکن) یعنی از آن چه طبعت به سوی

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۹۵

آن میل می کند و خواهش نفست به آن دعوت می کند در صورتی که مخالف حق باشد پیروی نکن.

فَیُضِلَّکَ عَنْ سَبِیلِ اللَّهِ (پس گمراه می کند تو را از راه خدا) یعنی اگر از هوای نفست پیروی کنی تو را از راه حق که راه خداست باز می دارد.

إِنَّ الَّذِینَ یَضِلُّونَ عَنْ سَبِیلِ اللَّهِ (همانا آنان که گمراه شوند از راه خدا) و از دستوری که خدا به ایشان داده اعراض کنند:

لَهُمْ عَذابٌ شَدِيدٌ بِما نَسُوا يَوْمَ الْحِسابِ (بر ایشان خواهد بود عذاب سخت به آن چه فراموش کردند روز حساب را) که ترک کردند در دنیا اطاعت خداوند را. از

«عکرمه» و «سدی». بنا بر این (یوم الحساب) متعلق به (عذاب شدید) می باشد.

و برخی چنین معنی کرده اند که: بر ایشان عذاب سخت خواهد بود به این که از یاد روز حساب اعراض کردند. و در این صورت (یوم) متعلق به (نسوا) خواهد بود.

وَ ما خَلَقْنَا السَّماءَ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَيْنَهُما باطِلًا (و ما نیافریدیم آسمان و زمین و آنچه را میان آن دو است بیهوده) که غرض و حکمتی در آن نباشد، بلکه همه روی حکمت آفریده شده است که عبارت باشد از خلقت انواع حیوانات سودمند و عرضه ثواب عظیم بر خردمندان و هزاران حکمت و منافع دیگر که در سراسر جهان هویداست و این سخن منافات دارد با نظریه «اهل جبر» که معتقدند کارهای باطل و گمراه کننده نیز از فعل خداوند است! ذلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا (این، گمان آنان است که کافر شدند) به خداوند و حکمت او را در خلقت منکر شدند.

فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ (پس وای بر آنان که کافر شدند از آتش) که دچار آن خواهند شد.

سپس خداوند بر اساس سرزنش کافران با جمله استفهامیه می گوید:

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۹۶

أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا (یا قرار دهیم آنان را که ایمان آوردند) یعنی آیا ما قرار می دهیم آنان را که خدا را تصدیق کرده و به رسولان او ایمان آوردند وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ (و عمل کردند به صالحات) و طاعات كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ (مانند فساد کاران در زمین) و عمل کنندگان به گناهان.

أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ (یا قرار می دهیم پرهیزکاران را مانند تباه- کاران) یعنی آیا ما پرهیزکاران را که از معاصی

خداوند بجهت ترس از مجازات پرهیز کرده اند مانند فاجران که طاعات را ترک کرده و مرتکب معاصی شده اند قرار می دهیم؟! هرگز چنین نخواهد بود!! سپس خداوند پیامبر خود را مورد خطاب قرار داده و می فرماید:

کِتابٌ أَنْزَلْناهُ إِلَيْكَ مُبارَكٌ (کتابی است نازل کردیم بر تو مبارک است) یعنی این قرآن که بر تو نازل کردیم دارای منافع بسیار است هر که به آن معتقد شود خواهد فهمید که چه اندازه خداوند به او نعمت ارزانی داشته است.

لِيَدَّبَّرُوا آياتِهِ (تا تدبّر کنند در آیات آن) یعنی باید مردم در آن اندیشه کنند و از مواعظ آن پند گیرند.

وَ لِيَتَذَكَّرَ أُولُوا الْأَلْبابِ (و باید پند گیرند صاحبان خرد) یعنی عقلایی که مورد خطاب این آیه می باشند

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۹۷

[سوره ص (۳۸): آیات ۳۰ تا ۴۰]... ص: ۹۷

اشاره

وَ وَهَبْنا لِداوُدَ سُلَيْمانَ نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ (۳۰) إِذْ عُرِضَ عَلَيْهِ بِالْعَشِيِّ الصَّافِناتُ الْجِيادُ (۳۱) فَقالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي حَتَّى تَوارَتْ بِالْحِجابِ (۳۲) رُدُّوها عَلَيَّ فَطَفِقَ مَسْحاً بِالسُّوقِ وَ الْأَعْناقِ (۳۳) وَ لَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمانَ وَ أَلْقَيْنا عَلى كُرْسِيِّهِ جَسَداً ثُمَّ أَنابَ (۳۴)

قالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ هَبْ لِي مُلْكاً لا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ (۳۵) فَسَخَّرْنا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخاءً حَيْثُ أَصابَ (۳۶) وَ الشَّياطِينَ كُلَّ بَنَّاءٍ وَ غَوَّاصٍ (۳۷) وَ آخَرِينَ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفادِ (۳۸) هذا عَطاؤُنا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسابٍ (۳۹)

وَ إِنَّ لَهُ عِنْدَنا لَزُلْفى وَ حُسْنَ مَآبٍ (۴۰)

ترجمه:... ص: ۹۷

و بخشیدیم به داود سلیمان را چه نیکو بنده است، همانا اوست بسیار بازگردنده. هنگامی که عرضه شد بر او هنگام شام، اسبان که بر سه پا و سر ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۹۸

ناخن چهارم می ایستند. پس گفت همانا من دوست داشتم دوستی اسب را از یاد پروردگارم تا پنهان شد خورشید در حجاب. برگردانید آن را بر من پس آغاز کرد به مسح کردن ساقها و گردنها. و هر آینه به حقیقت آزمایش کردیم سلیمان را و افکندیم بر تختش جسدی را سپس بازگشت. گفت پروردگارم بیامرز مرا و ببخش برای من ملکی را که سزاوار نباشد به احدی پس از من، همانا تو بسیار بخشنده ای. پس رام کردیم برای او باد را، روان می شد به فرمان او به نرمی هر جا که می خواست. و دیوها را هر بنا کننده و فرو رونده در دریا. و دیگران را بسته شده در زنجیرها. این است بخشش ما پس

ببخش یا نگهدار بدون حساب. و البته برای اوست در نزد ما تقربگاهی و نکو بازگشتگاه.

شرح لغات:... ص: ۹۸

صافنات- جمع (صافنه) است و آن اسبی را گویند که بر سه پای خود به ایستد و پای چهارم را بر نوک پا به زمین گذارد.

جیاد- جمع (جواد) است که (واو) تبدیل به (یا) شده است و آن اسب تندرو را گویند، و برخی گفته اند (جیاد) جمع (جود) است مانند (سوط) و (سیاط).

کرسی- به معنی (تخت) است.

رخاء- باد نرم و آرام را گویند.

اصفاد- جمع (صفد) است که به معنی (زنجیر) می باشد.

اعراب:... ص: ۹۸

حب الخیر- این کلام منصوب است چون (مفعول به) است و تقدیر چنین است (اخترت حب الخیر) و حرف (عن) در جمله (عن ذکر ربّی) به معنی (علی) است.

«ابو علی» گوید: (حبّ الخیر) مفعول له برای فعلی است که به معنی (لزمت الارض لحبّ الخیر معرضا عن ذکر ربّی) می باشد، پس کلمه (عن) محلا

منصوب و حال می باشد، و (ذکر) مصدر بوده که به مفعول اضافه شده است و جایز است که اضافه به فاعل باشد به این معنی که (عما ذکرنی ربّی).

مسحا- مصدر فعل محذوف است که (یمسح) باشد.

رخاء- بنا به حالیت منصوب است و عامل در آن فعل (تجری) می باشد و کل بناء- بدل از شیاطین است که بدل بعض از کل می باشد بغیر حساب- محلا منصوب و حال است که تقدیر (غیر محاسب) می باشد.

تفسیر:... ص: ۹۹

اشاره

خداوند سرگذشت سلیمان را به داستان داود پیوسته و فرموده است:

سلیمان سان می بیند... ص: ۹۹

وَ وَهَبْنا لِداوُدَ سُلَیْمانَ (و بخشیدیم به داود سلیمان را).

نِعْمَ الْعَبْدُ (چه نیکو بنده است) حضرت سلیمان.

إِنَّهُ أَوَّابٌ (همانا اوست بسیار بازگردنده) که برای بدست آوردن رضایت خداوند همواره بازگشتش در امور دین بسوی اوست.

إِذْ عُرِضَ عَلَیْهِ (زمانی که عرضه شد بر او). جایز است که (اذ) متعلق به (نِعْمَ الْعَبْدُ) باشد که مقصود چنین می شود (چه نیکو بنده ای است هنگامی که عرضه شد بر او) و جایز است که متعلق به (یاد کن ای محمّد) بوده که در تقدیر می باشد بِالْعَشِیِّ (به هنگام شام) یعنی هنگام زوال خورشید و غروب و عصر الصَّافِناتُ (اسبان) یعنی اسب هایی که بر سه پا ایستاده و بر نوک ناخن پای چهارم قرار گیرند الْجِیادُ (اسبان تندرو) که دارای قدمهای فراختر باشند.

مقاتل گوید: حضرت سلیمان از پدر خود، داود دو هزار اسب بارث برده بود و داود آنها را از «عمالقه» به چنگ آورده بود. «کلبی» گوید:

سلیمان در دمشق و نصیبین جنگ کرده و دو هزار اسب به چنگ آورد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۱۰۰

«حسن» گوید: اسبانی از دریا خارج شده که دارای بال بودند و «سلیمان» مشغول نماز بود که نماز اوّل را تمام کرده و اسبان بر او عرضه شد و او مشغول سان دیدن بود که خورشید غروب کرد.

فَقالَ إِنِّی أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَیْرِ عَنْ ذِکْرِ رَبِّی (پس گفت همانا دوست داشتم دوستی اسب را از ذکر پروردگارم) یعنی دوستی اسبان را بر ذکر خداوند برگزیدم.

«فراء» گوید: هر کسی که چیزی را دوست داشته باشد آن را برگزیده و انتخاب

کرده است.

«ابن مسعود»، (حب الخیل) قرائت کرده است.

رسول خدا (ص)، (زید الخیل) را (زید الخیر) نامیده است و نیز فرمود: (الخیر معقود بنواصی الخیل)، «خیر و نیکی در پیشانی های اسبان بسته شده است».

و برخی (حب الخیر) را به معنی حبّ مال گفته اند. و این قول «سعید ابن جبیر» است، و از نظر قرآن، خیل بمعنی مال و خیر به معنی مال زیاد میباشد گفته شده: که اسبان، «سلیمان» را از نماز عصر باز داشته و مشغول کرد تا وقت آن سپری شد. و این قول از «علی» (ع) و «قتاده» و «سدی» می باشد.

و در روایات اصحاب ما آمده است که اوّل وقت نماز سپری شده بود.

«جبائی» گوید: آن چه از سلیمان ترک شد نماز واجب نبوده بلکه نماز مستحبی بوده است که در آخر روز انجام می داد چون مشغول به سان دیدن از اسبها شده بود.

و برخی از مفسران گفته اند: مراد از (ذکر رب) «تورات» می باشد و مقصود این است که: من دوست داشتم اسبها را از کتاب خداوند، هم چنان که (خیل) در کتاب ما ممدوح است در کتابهای آسمانی گذشته نیز پسندیده بوده

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۱۰۱

است. و این قول «ابی مسلم» است.

حَتَّی تَوارَتْ بِالْحِجابِ (تا پنهان شد در حجاب) یعنی غروب کرد خورشید. و این قول «ابن مسعود» و گروهی از مفسران است.

برخی گفته اند: ضمیر (تورات) به خیل و اسبها برمی گردد، و مقصود چنین می شود که فکر سلیمان مشغول اسبها شد تا آن که از چشمش ناپدید گشته و در حجاب ناپیدایی فرو رفتند، چه این که «سلیمان» دستور داد اسبان را بتازند. و

آنها رفتند تا از دیده سلیمان ناپدید شدند. و این سخن از «ابی مسلم» و «علی بن عیسی» نقل شده است.

رُدُّوها عَلَيَّ (برگردانید آن را بر من) بسیاری از مفسران گویند:

«سلیمان» به اصحاب خود گفت اسبها را باز گردانید.

حضرت (علی علیه السلام) فرمود: چون خورشید غروب کرد «سلیمان» از خداوند مسئلت کرد که خورشید را باز گرداند تا او نماز عصر را بجا آورد.

پس ضمیر (ها) به خورشید برمی گردد.

فَطَفِقَ مَسْحاً بِالسُّوقِ وَ الْأَعْناقِ (پس آغاز کرد به مسح کردن ساقها و گردنها) درباره این آیه سخنان گوناگونی گفته شده است که اکنون به برخی از آنها توجه شما را جلب می کنیم:

۱- مسح به معنی بریدن است و سلیمان بخاطر فوت شدن نمازش، گردن و ساقهای اسبها را برید و قطع کرد. و این سخن «حسن» و «مقاتل» است.

«ابو عبیده» گوید: عرب گویند (مسح علاوته) یعنی گردنشان را زد و قطع کرد.

عده ای از تفسیر نگاران گفته اند: بدین جهت «سلیمان» گردن اسبها را برید که آنها را در راه خداوند احسان کند چه این که آنها را بسیار دوست می داشت و به این آیه عمل کرد که خداوند می فرماید: (لَنْ تَنالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ)، «هرگز به نیکی نرسید تا انفاق کنید از آنچه دوست دارید-

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۱۰۲

آل عمران- ۹۲» ۲- حضرت «سلیمان» (ع) چون از اسبهای خود، سان دید، دست به یال و دم آنها از روی نوازش کشید. و این قول «ابن عباس» و «زهری» است.

داستان سلیمان، در بیان «علی» (ع)... ص: ۱۰۲

«ابن عباس» گوید: درباره آیه مورد بحث از حضرت «علی» (ع) پرسش کردم، به من فرمود چه چیزی

را از آن شنیده ای؟

گفتم: از «کعب» شنیده ام که گفت: حضرت سلیمان مشغول به سان دیدن اسبها شد تا نمازش فوت گردید، ناراحت شده و گفت اسبها را بسوی من بازگردانید و آنها چهارده عدد بودند پس ساقها و گردنهای آنان را با شمشیر قطع گردانید، خداوند نیز چهارده روز پادشاهی او را از میان برد چه این که به اسبها ستم کرده بود. پس حضرت علی علیه السلام فرمود: «کعب» دروغ گفته است، زیرا سلیمان برای جنگ با دشمنان خدا از اسبها، سان می- دید که نماز عصرش فوت شد و خورشید در نقاب مغرب چهره پوشید، سلیمان به امر خداوند به خورشید دستور بازگشت داد و آن بازگشت و او نماز عصر را به جای آورد، آری پیامبران ستم نکرده و امر به ستم نمی کنند، زیرا که ایشان معصوم و مطهّر هستند.

۳- سلیمان دست به ساق و گردن اسبها کشیده و آنها را در راه خدا قرار داد.

به «تغلب» گفته شد که «قطرب» می گوید: سلیمان از باب نوازش دست بر اسبها کشید، وی گفت سخن او نادرست است سخن همان است که «فراء» گفته است که سلیمان گردن و ساقهای اسبان را قطع کرد.

وَ لَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمانَ (و هر آینه آزمایش کردیم سلیمان را) یعنی او را

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۱۰۳

امتحان کرده و محنت را بر او سخت گردانیدیم.

وَ أَلْقَيْنا عَلى كُرْسِيِّهِ جَسَداً (و انداختیم بر تخت او جسدی را) جسد آن باشد که روح ندارد ثُمَّ أَنابَ (سپس بازگشت) سلیمان بسوی خداوند

داستان تخت و لاشه... ص: ۱۰۳

مفسران و دانشمندان درباره کرسی و جسد و لغزش سلیمان نظریات گوناگونی ابراز داشته اند که

به ترتیب اشاره می کنیم:

۱- از حضرت رسول (ص) نقل شده که فرمود: روزی سلیمان در مجلس خود گفت من امشب به نزد همسران خود که هفتاد نفر بودند رفته که هر زنی از من فرزندی بزاید که در راه خداوند جهاد کنند و شمشیر زنند و (ان شاء اللّه) نگفت، پس به نزد همسرانش رفت و از هیچ کدام فرزندی زاده نشد مگر نصف تنی از یکی زاده شد و این همان جسد و لاشه ای بود که به تخت سلیمان افکنده شد، سپس فرمود: سوگند به آن که جان «محمّد» بدست اوست اگر سلیمان (ان شاء اللّه) می گفت آنان همگی زاده شده و در راه خداوند پیکار می کردند.

و سپس سلیمان بازگشت و توبه کرد و نماز خواند و دعا کرد، و این از رهگذر اتصال به خداوند بوده است و دلیل نمی شود که گناه از سلیمان سر زده باشد نه کوچک و نه بزرگ، زیرا سلیمان اگر چه ظاهرا (ان شاء اللّه) نگفت ولی در باطن به آن معتقد بود زیرا اگر در باطن اعتقاد نداشت مسلما ایمن از دروغ در آمدن گفتارش نبود پس مورد عتاب و نکوهش قرار گرفتن سلیمان به جهت ترک ظاهر این لفظ بوده است از این جهت اینکه یک مستحبّ و مندوبی را فراموش و ترک کرده است.

۲- روایت شده که چون برای سلیمان فرزندی زاده شد دیوان و پریان به همدیگر گفتند اگر این فرزند برای سلیمان باقی و زنده بماند مانند پدر بر ما

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۱۰۴

سخت خواهد گرفت، لذا سلیمان از خطر آزار پریان و دیوان ترسیده و فرزند

خود را به دایه ابر سپرد تا در آنجا دور از خطر شریران، شیر خورده و بزرگ شود، تا آنکه جسد مرده فرزندش در تخت وی افکنده شد، و این بدان جهت بود که خداوند خواست سلیمان را متوجه کند که مواظبت، تنها نمی تواند از سرنوشت جلوگیری کند، پس سرزنش سلیمان از جهت ترس وی از پریان و دیوان بوده است. و این قول از «شعبی» و نیز از حضرت صادق (ع) روایت شده است.

۳- «جبائی» گوید: برای سلیمان فرزندی زاده شد که بیجان و مرده بود و در تخت وی افکنده گشت.

۴- جسد افکنده شده حضرت سلیمان بوده است که بشدت خداوند او را برای امتحان بیمار کرده و به روی تختش افکند.

و عرب کسی را که بیمار باشد گویند جسم بیجان و گوشتی بر چوبه قصاب است.

ثم اناب (سپس بازگشت) به حال بهبودی و سلامت و این قول «ابی مسلم» است، و گفته است که در قرآن مواردی وجود دارد که خداوند بدون شرح با کنایه مطلب را بیان کرده است.

سخنانی ناشایست درباره سلیمان... ص: ۱۰۴

۱- «ابن عباس» گوید: شیطانی به نام «صخر» بر تخت سلیمان افکنده شد که بسیار سر پیچ و متمرد بود و همه شیاطین و دیوان بر آن قدرت پیدا نمی کردند.

شیوه و روش سلیمان این بود که هنگامی که به محل تطهیر می رفت انگشتر خود را که نشانه پادشاهی و پیمبریش بود از انگشت در می آورد، روزی چون به محل تطهیر رفت، انگشتر خود را بیرون آورده و به همسرش سپرد، آن شیطان

و دیو متمرد بصورت سلیمان در آمده و به نزد همسرش

رفت و انگشتر را از او گرفته و به عنوان پیامبر و پادشاهی در چهره سلیمان بر تخت وی جلوس کرد و چهل روز سلیمان فراری شد.

۲- دیوی بود که «آصف» نام داشت، روزی سلیمان از وی پرسید، مردم را چگونه فریب می دهی؟ دیو گفت انگشتر خود را نشان ده تا بگویم! سلیمان چون خواست انگشتر خود را نشان دهد دیو از دست او ربوده و به دریا انداخت، و در نتیجه پادشاهی سلیمان از میان رفته و دیو به جای او بر تخت سلطنت نشست، ولی نتوانست با همسران سلیمان نزدیکی پیدا کند و خدا او را از این کار منع کرد، در این مدت سلیمان طعام گرفته و می خورد و بر کسی نمی توانست طعام دهد، تا روزی زنی به وی ماهی آورد چون شکم ماهی را شکافت انگشتر خود را در آن میان یافت، و خدا پادشاهی او را دوباره به وی بازگردانید و «سدی» گفته که نام این دیو «حیقیق» بوده است.

۳- سبب سرزنش سلیمان این بوده که خدا وی را امر کرده بود که از غیر «بنی اسرائیل» ازدواج نکند ولی او از غیر ایشان ازدواج کرد.

۴- و یا علت نکوهش این بوده که سلیمان با زنی در حال حیض نزدیکی کرد و خونی از آن چکید و سلیمان انگشتر خود را گذاشته و به حمام رفت، پس شیطان آمده و انگشتر وی را ربود.

۵- سلیمان با زن مشرکی ازدواج کرد و او را نتوانست به سوی خدا باز گرداند و او چهل روز در خانه سلیمان بت پرستی کرد، پس خداوند وی را چهل روز دچار داستان دیو و انگشتر

کرد.

۶- سلیمان سه روز کناره گرفت و به کار مردم رسیدگی نکرد و خداوند او را بدینوسیله آزمایش و امتحان کرد.

نقدی از داستانهای گذشته... ص: ۱۰۵

خواننده محترم خوب توجه کنید که چگونه این داستانها ساختگی است،

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۱۰۶

اولا- پیمبری و نبوت در انگشتر نمی باشد، ثانیا خداوند به کسی که نبوت داد از او باز پس نمی گیرد، ثالثا شیطان که نمی تواند به صورت پیامبران در آید، رابعا خداوند نمی گذارد که شیطان به صورت پیامبر بر مردم حکومت کند!!!.

سپس خداوند به دعا و نیایش و بازگشت سلیمان بازگشته و می فرماید:

قالَ رَبِّ اغْفِرْ لِی وَ هَبْ لِی مُلْکاً لا- یَنْبَغِی لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِی إِنَّکَ أَنْتَ الْوَهَّابُ (گفت پروردگارا ببخش برای من ملکی را که نزیبد به کسی پس از من که همانا تو بسیار بخشنده هستی) در اینجا این سؤال مطرح می شود که سلیمان چرا این پرسش را کرده و حتی راضی نشد که پادشاهی وی به دیگری داده شود؟! در پاسخ این پرسش چند گونه سخن گفته شده است:

۱- پیامبران از خداوند چیزی را درخواست نمی کنند مگر آن که در آن اجازه و اذن داشته باشند و ممکنست که خداوند سلیمان را آموخته باشد که ملکی را سؤال کند که برای دیگری نباشد و برای وی صلاح در دین بوده و برای دیگری در این پرسش و درخواست مصلحتی برای دینش نمی باشد، پس اگر یکی از ما هم از خداوند درخواست کند که ای خدا برای من ثروتی را عطا کن که از همه بیشتر باشد در صورتی که صلاح دین من باشد، نیکو و پسندیده خواهد بود و این درخواست را نمی توان

به بخل و حسادت تأویل کرد. و این سخن، مختار «جبائی» است.

۲- درخواست سلیمان به این صورت بوده که گفته است خدایا برای من پادشاهی و ملکی عنایت کن که نشانه ای برای پیامبری من باشد و دیگری از افرادی که من مبعوث به آنان شده ام چنین قدرتی و ملکی نداشته باشد!، چنان که گفته می شود: (من پس از تو از کسی اطاعت نمی کنم) یعنی از غیر تو اطاعت نمی کنم تا تو هستی.

۳- «سید مرتضی علم الهدی» گوید: جایز است که سلیمان از خداوند چنین درخواست کند که ای خدا! در آخرت برای من از ملك و ثواب بهشت

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۱۰۷

چنان عطا کن که کسی پس از من مستحق آن نباشد پس از آن که به من رسید، زیرا در آن هنگام مسئله تکلیف برچیده شده و احدی نمی تواند با عمل و کردار خود مستحق چیزی شود و سزاوار ثواب سلیمان گردد.

۴- سلیمان با این درخواستش از خداوند معجزه ای را مسئلت می کند که مخصوص او باشد چنان که «عصا» و «ید بیضا» مخصوص «موسی» (ع) و «ناقه» مخصوص «صالح» (ع) و «معراج» و «قرآن» مخصوص حضرت «محمد» (ص) می باشد و نیز به این مضمون روایت مرفوعی از رسول خدا (ص) روایت شده که حضرت نماز گزارد و سپس فرمود: شیطان بر من آشکار شد تا نمازم را فاسد کند ولی خداوند مرا قدرت داده که او را از خودم دفع کنم و تصمیم گرفتم که او را در جای محکمی بسته و محبوس کرده تا شما هنگام بامداد آمده و او را تماشا کنید، ولی به یاد سخن

سلیمـان افتادم که گفت (هَبْ لِی مُلْکاً لا یَنْبَغِی لِأَحَـدٍ مِنْ بَعْـدِی) پس خداونـد او را به حالت بـد و صورت زشتی طرد کرده و بازگردانید این روایت در کتاب صحیح «مسلم» و «بخاری» آورده شده است.

سپس خداوند دعای سلیمان را اجابت کرده و فرمود:

فَسَخَّرْنا لَهُ الرِّیحَ تَجْرِی بِأَمْرِهِ رُخاءً (و مسخر کردیم برای او باد را، روان می شد با امر او به نرمی).

«ابن زید» گوید: (رخاء) به معنی نرمی و آسانی است.

«قتاده» گوید: معنی کلمه فوق چنین است که باد به پاکی و سرعت روان می شد.

«ابن عباس» گفته: باد در اطاعت سلیمان بوده به هر جا که می خواست روان می شد.

حَیْثُ أَصابَ (هر جا که بخواهد) اکثر مفسـران گفته اند: باد در اختیار سلیمان بوده به هر ناحیه ای که اراده می کرده روان می شد.

«حسن» گفته: سلیمان هنگام صبح از «ایلیا» حرکت کرده ظهر در

«قزوین» و شب در «کابل» بود.

در اینجا پرسـش می شود که خداونـد در یک مورد به عنوان باد تنـد بیان داشـته و در اینجا به باد نرم تعبیر می کند، در جواب گفته می شود که ممکن است خداوند دو گونه باد در اختیار سلیمان گذاشته باشد که تند باد و نرم باد باشد.

وَ الشَّیاطِینَ (و رام کردیم برای او دیوان را) کُلَّ بَنَّاءٍ (هر بنا کننده ای) که در خشکی آن چه سلیمان اراده می کرد می ساختند.

وَ غَوَّاصٍ (و فرو رونده) در آب و دریا تا لؤلؤ و جواهر و آن چه سلیمان می خواست بیرون آوردند.

وَ آخَرِینَ مُقَرَّنِینَ فِی الْأَصْفادِ (و دیگران را بسته شده در زنجیرها) یعنی مسخر و رام کردیم برای او

دیوان و شیاطین را که در غل و زنجیر آهنین بسته شده بودند که سلیمان هر سه و چهار عدد از ایشان را در زنجیری بسته بود که مانع از تمرد آنان می شد.

برخی گفته اند: سلیمان، کفار شیاطین و دیوان را به زنجیر می کشید و چون ایمان می آوردند آزادشان می کرد.

هذا عَطاؤُنا (این است بخشش ما) یعنی نعمتهایی که عبارت از پادشاهی بی نظیر و دیگر نعمتها بود بر تو بخشیدیم.

فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ (پس ببخش یا نگه دار) یعنی به هر که می خواهی، احسان کن و به هر که نمی خواهی، احسان مکن و لفظ (من) به معنی احسان است.

بِغَيْرِ حِسابٍ (بدون حساب) یعنی ای سلیمان آن چه بدهی و یا نگه داری روز قیامت مورد حساب واقع نخواهی شد. و این قول «قتاده» و «ضحاک» و «سعید بن جبیر» است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۱۰۹

«زجاج» گوید: بدون حساب یعنی بدون درخواست پاداش و جزاء به تو این نعمتها را دادیم. و نیز گفته شده است: ای سلیمان به هر که از شیاطین بخواهی احسان کرده و آزادش کن و هر که از آنان را خواستی در قید و بند و زنجیر نگه دار و برای تو در این کار حرجی و مانعی نمی باشد.

وَ إِنَّ لَهُ عِنْدَنا لَزُلْفى وَ حُسْنَ مَآبٍ (و همانا برای اوست در نزد ما تقربگاهی و نیکو بازگشتگاهی) و این از بزرگترین نعمتها است چه این که جاوید است

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۱۱۰

[سوره ص (۳۸): آیات ۴۱ تا ۴۴]... ص: ۱۱۰

اشاره

وَ اذْكُرْ عَبْدَنا أَيُّوبَ إِذْ نادى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطانُ بِنُصْبٍ وَ عَذابٍ (۴۱) ارْكُضْ بِرِجْلِكَ هذا مُغْتَسَلٌ بارِدٌ وَ شَرابٌ (۴۲) وَ وَهَبْنا

لَهُ أَهْلَهُ وَ مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنَّا وَ ذِكْرى لِأُولِي الْأَلْبابِ (۴۳) وَ خُذْ بِيَدِكَ ضِغْثاً فَاضْرِبْ بِهِ وَ لا تَحْنَثْ إِنَّا وَجَدْناهُ صابِراً نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ (۴۴)

ترجمه:... ص: ۱۱۰

و یاد کن بنده ما ایوب را، هنگامی که ندا کرد پروردگارش را که همانا رسانید شیطان به من رنج و شکنجه ای. بزن پایت را که چشمه ای است سرد و آشامیدنی. و بخشیدیم برای او کسانی را و با ایشان مانند آنان، رحمتی از ما و پندی برای صاحبان خرد. و بگیر به دست خود دسته ای را پس بزن به آن و سوگند مشکن، همانا او را شکیبا یافتیم، چه نیکو بنده ای است که او بسیار بازگشت کننده است.

اعراب... ص: ۱۱۰

نصب- «ابو جعفر» این کلمه را با دو (ضمه) و «یعقوب» با دو فتحه و دیگران به (ضم) نون و سکون (صاد) قرائت کرده اند.

«زجاج» گوید: نَصَب و نُصُب دو لغتی مانند رُشُد و رَشَد می باشد و آن ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۱۱۱

به معنی شر و بلا می باشد.

شرح لغات:... ص: ۱۱۱

رکض- به معنی زدن و دفع به پاست برای سرعت، و از این جهت می- گویند: (رکض الفرس) یعنی با پای خود زد که اسب به سرعت راه رود.

ضغث- دسته ای از علف و درخت است.

«یادی از ایوب»

تفسیر:... ص: ۱۱۱

این بار خداوند به سرگذشت «ایوب» پرداخته و می گوید:

وَ اذْکُرْ (و یاد کن) ای محمد! (ص) عَبْدَنا أَیُّوبَ (بنده ما ایوب را) خداوند ایوب را تجلیل کرده به این که او را نسبت به خود می دهد و پیامبر خود را یاد آور می شود که در مصائب و گرفتاری از او تبعیت کند، حضرت «ایوب» در زمان حضرت «یعقوب بن اسحاق» زندگی می کرد و با دختر یعقوب ازدواج کرد.

إِذْ نادی رَبَّهُ (هنگامی که ندا کرد پروردگارش را) یعنی دستهای خود را بلند کرده و به آواز بلند از خداوند درخواست می کرد.

أَنِّی مَسَّنِیَ الشَّیْطانُ بِنُصْبٍ وَ عَذابٍ (همانا رسانید به من شیطان رنج و عذاب) یعنی شیطان مرا آزار و مشقت می رساند، و گفته اند: شیطان به من وسوسه می کند که می گوید: بیماریت به طول انجامیده و خدایت به تو رحم نمی کند. و این سخن «مقاتل» است.

و برخی گفته اند: که چون «ایوب» مال و فرزندان و نعمتهای دیگر را از دست داد، شیطان همواره این مصائب را بر او یاد آور می شد تا او را گمراه کند و از راه در آورد تا صبر خود را از دست بدهد، ولی «ایّوب» صبر و استقامت خود را از دست نداد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۱۱۲

و نیز گفته شده: بیماری «ایّوب» شدت پیدا کرد تا به اندازه که مردم از او دوری کردند، و شیطان به مردم

وسوسه کرد که از «ایّوب» به خاطر مرضش دوری کنند و از میان خود بیرون نمایند و زن او را نگذارند که میان ایشان وارد شود، «ایوب» از این حال بسیار رنجیده و متألم گشت و تردید نداشت که این بیماری از جانب و امر خداوند می باشد. «قتاده» گوید: این بیماری هفت سال ادامه پیدا کرد، و نیز این مطلب از امام صادق (ع) نقل شده است.

اهل تحقیق گویند: بیماری حضرت ایوب طوری نبود که مردم از او دوری و تنفّر کنند، زیرا چنین حالی زیبنده پیامبران نمی باشد، ولی بیماری و فقر و از میان رفتن اهل برای امتحان می باشد.

سپس خداوند به جواب از درخواست ایوب می فرماید:

ارْکُضْ بِرِجْلِکَ (بزن به پایت) یعنی خاک زمین را با پایت کنار بزن.

هذا مُغْتَسَلٌ بارِدٌ وَ شَرابٌ (این چشمه ای است سرد و آشامیدنی) در کلام چیزی محذوف است که این جمله باشد (پس پای خود را بر زمین زد و چشمه ای جوشید) برخی گفته اند: دو چشمه جوشید که از یکی شستشو کرده و شفا پیدا کرد و از دیگری نوشید. (مغتسل) جای شستشو را گویند و یا نام آبی می باشد که در آن غسل می کنند.

وَ وَهَبْنا لَهُ أَهْلَهُ وَ مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ (و بخشیدیم برای او کسانش را و مانند ایشان با آنان) این آیه در سوره انبیاء تفسیر شده است.

و نیز از حضرت صادق علیه السلام نقل شده که فرمود:

خداوند اهل و خانواده ایوب را چه آنان که پیش از بلا مرده بودند و چه آنان که پس از بلاء هلاک شدند زنده گردانید.

رَحْمَةً مِنَّا (رحمتی از ما) یعنی این از رحمت ما بود که نسبت به ایوب انجام

دادیم.

وَ ذِکْرى لِأُولِي الْأَلْبابِ (و پندى براى صاحبان خرد) تا عقلا پند گیرند و

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۱، ص: ۱۱۳

سرانجام صبر را دانسته، شکیبایی کنند.

گویند: ایوب پس از بهبودى هفت روز مردم را طعام داد تا خدا را حمد و شکر کنند.

وَ خُذْ بِيَدِكَ ضِغْثاً (و بگير به دستت دسته اى) يعنى كفى از ريشه يا ساقه گياه را، و تفسير آيه چنين است كه حضرت ايوب نذر كرده بود كه اگر بهبود يابد همسر خود را صد تازيانه بزند و چون شفا يافت و نتوانست به نذر خود عمل كند به او گفته شد كه ساقه هايى گرفته و با آنها بزند.

فَاضْرِبْ بِهِ (با آنها بزن) يعنى همه را جمع كرده و يک جا بزن، چون چنين كردى از سوگند خود برائت پيدا مى كنى.

وَ لا تَحْنَثْ (و خلاف سوگند نكن).

«ابن عباس» گويد: شيطان به صورت طبيبى بر همسر ايوب ظاهر شد و گفت من ايوب را شفا مى دهم به اين شرط كه پس از بهبودى بگويد تو مرا شفا دادى، همسر ايوب قضيه را به وى ارائه كرد و او ناراحت شد و سوگند خورد كه پس از بهبودى او را صد تازيانه بزند.

و نيز گفته شده كه همسر ايوب براى كارى رفت و چون در بازگشت تاخير كرد، وى ناراحت شده و سوگند خورد كه پس از بهبودى صد تازيانه به همسر خود بزند.

سپس خداوند از عظمت ايوب ياد كرده و مى فرمايد:

إِنَّا وَجَدْناهُ صابِراً (همانا ما او را شكيبا يافتيم) بر بلائى كه او را مبتلا كرديم.

نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ (چه نيكو بنده ايست، همانا اوست بسيار بازگشت كننده) «عياشى» به

اسناد خود روایت کرده که «عباد مکّی» گفت که «سفیان ثوری» به من گفت: تو این همه که منزلت و عظمت به حضرت صادق علیه السلام

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۱۱۴

قائل هستی از او بپرس درباره مردی که زنا کرده و بیمار است. اگر حد بر او جاری شود ممکن است بمیرد، چه چیز می گویی؟، من از حضرت پرسیدم، فرمود: آیا این مسأله از پیش خودت می باشد یا دیگری از تو پرسیده است؟

گفتم «سفیان ثوری» این سؤال را از من کرده است، که از تو بپرسم، حضرت فرمود که حضرت رسول (صلی اللّه علیه و آله) چون مرد بیماری را به نزد وی آوردند که با زن بیماری زنا کرده بود و از شدت مرض شکمش بالا آمده و رگهای رانهایش آشکار شده بود، دستور داد دسته ای از ساقه های خرما را به نزدش آوردند و به هر یک از آن دو یک ضربه زد و آنان را رها کرد و این است قول خداوند که می فرماید: (وَ خُذْ بِيَدِكَ ضِغْثاً فَاضْرِبْ بِهِ وَ لا تَحْنَثْ)

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۱۱۵

[سوره ص (۳۸): آیات ۴۵ تا ۵۴]... ص: ۱۱۵

اشاره

وَ اذْكُرْ عِبادَنا إِبْراهِيمَ وَ إِسْحاقَ وَ يَعْقُوبَ أُولِي الْأَيْدِي وَ الْأَبْصارِ (۴۵) إِنَّا أَخْلَصْناهُمْ بِخالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ (۴۶) وَ إِنَّهُمْ عِنْدَنا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ الْأَخْيارِ (۴۷) وَ اذْكُرْ إِسْماعِيلَ وَ الْيَسَعَ وَ ذَا الْكِفْلِ وَ كُلٌّ مِنَ الْأَخْيارِ (۴۸) هذا ذِكْرٌ وَ إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ لَحُسْنَ مَآبٍ (۴۹)

جَنَّاتِ عَدْنٍ مُفَتَّحَةً لَهُمُ الْأَبْوابُ (۵۰) مُتَّكِئِينَ فِيها يَدْعُونَ فِيها بِفاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ وَ شَرابٍ (۵۱) وَ عِنْدَهُمْ قاصِراتُ الطَّرْفِ أَتْرابٌ (۵۲) هذا ما تُوعَدُونَ لِيَوْمِ الْحِسابِ (۵۳) إِنَّ هذا لَرِزْقُنا ما

لَهُ مِنْ نَفادٍ (۵۴)

ترجمه:... ص: ۱۱۵

و ذکر کن بندگان ما ابراهیم و اسحاق و یعقوب را، صاحبان قدرتها و بینائیها. همانا خالص گردانیدیم ایشان را به خالص کردن یاد آوری آن سرای.

و همانا ایشان نزد ما از برگزیدگان، نیکانند. و یاد آور اسماعیل و الیسع و ذا الکفل را، و همه ایشانند از نیکان. این است ذکر، همانا برای پرهیزکاران نیکو بازگشتگاهی است. بهشتهای عدن، گشوده شده است بر ایشان دربها.

تکیه کنندگانند در آنها، می خواهند در آن میوه ها بسیار و شراب را.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۱۱۶

و نزد ایشان است زنان فرو هشته چشم، همسالان. این است آنچه نوید داده شدید به روز حساب. همانا این است روزی ما، نیست بر آن پایانی.

قرائت... ص: ۱۱۶

عِبَادَنَا- تنها «ابن کثیر» (عبدنا) به صورت افراد و دیگران (عبادنا) به صورت جمع قرائت کرده اند.

توجیه در قرائت اول این است که خداوند به خاطر تکریم و تشریف، «ابراهیم» را به خود نسبت داده چنان که گفته می شود (خانه خدا) در این صورت ابراهیم بدل از (عبدنا) و نامهای بعدی عطف به ابراهیم خواهد بود.

توجیه در قرائت دوم این است که: صفت بندگی خداوند به همه افراد نامبرده شامل شده و هر یک عطف به (عبادنا) می باشد.

بِخَالِصَهٍ ذِكْرَى الدَّارِ- در این جمله، احتمال دو امر می رود:

اول- این که (ذکری) بدل از (خالصه) باشد که تقدیر چنین شود:

(انا اخلصناهم بذکری الدار) دوم- این که (خالصه) مصدر بوده باشد و مقصود چنین شود (بخالصه تذکر الدار) الْيَسَعَ- برخی این کلمه را به این نحو (اللیسع) خوانده اند، که در این صورت اسم بوده و به صورت صفت آورده شده است مانند (الحارث و العباس).

ولی

آن که به صورت (الیسع) خوانـده، توجیه کرده که الف و لام زاید است که گاهی بر سـر کلمات داخل شوند چون (حکی ابو الحسن الخمسه عشـر درهما) هذا ما توعدون- آن که این فعل را به تاء خطاب قرائت کرده گوید که مقصود چنین است: (بگو ای محمد بپرهیزکاران که این است آن چه که نوید داده شدید).

ولی قرائت آن که بیاء غیاب قرائت کرده چنین توجیه می شود: (این است آن چه پرهیزکاران نوید داده شده بودند).

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۱۱۷

اولِی الایْدِی- برخی کلمه (ایـدی) را بدون (یا) خوانده اند و توجیه در قرائت ایشان این که حذف (ی) بخاطر تخفیف بوده و یا این کلمه (اید) بمعنی قدرت است.

اعراب... ص: ۱۱۷

جَنَّاتِ عَـدْنٍ- این کلام بـدل از (لَحُسْنَ مَآبٍ) می باشـد، و (مُفَتَّحَةً لَهُمُ الْأَبْوابُ) در آخر آن، (منها) می باشـد، و برخی (مفتحه لهم ابوابها) گفته که هر دو بیک معنی است.

«ابو علی» گویـد: (مفتّحه) وصف برای (جَنَّاتِ عَـدْنٍ) می باشـد و در مفتّحه ضـمیری بوده که به جنـات باز می گردد، و ابواب بـدل از این ضـمیر است چنان که (فتحت الجنان) گفته و (فتحت ابوابها) اراده می کنیم و در این صورت بدل بعض از کل می باشد.

تفسیر:... ص: ۱۱۷

خداوند بدنبال سخنان گذشته بیاد پیامبران پرداخته و میگوید:

وَ اذْکُرْ- (و ذکر کن) ای محمّد بر قوم و امت خود:

عِبادَنا إِبْراهِیمَ وَ إِسْحاقَ وَ یَعْقُوبَ (بندگان ما ابراهیم و اسحاق و یعقوب را) تا مردم از آنان سرمشق گرفته و از کردار پسندیده و اخلاق حمیـده آنان پیروی کنند تا به سـعادت و سـتایش نیکو در دنیا و ثواب فراوان در آخرت برسـند آن چنان که پیامبران رسیدند و نائل شدند!

اگر (عبـدنا) را بصورت مفرد بخوانیم مقصود چنین می شود که ای محمّـد یاد کن بنده ما ابراهیم را که روی شـرف و بزرگی بما انتساب دارد و یاد کن اسحاق و یعقوب را، که خداوند همه آنان را وصف کرده و فرمود:

أُولِی الْأَیْدِی (صاحبان قدرتها) یعنی نیرومندان در عبادت وَ الْأَبْصارِ (و بینایی ها) که فقه در دین باشد. و این قول «مجاهد» «ابن عباس» و «قتاده» است و مقصود این است که ایشان صاحبان ایدی

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۱۱۸

یعنی عمل و صاحبان ابصار یعنی علم می باشند و این نظر «ابو مسلم» است.

و برخی از مفسران گفته اند: مراد از (اولی الاید) صاحبان نعمتهای خداوند است

که عبارت باشد از دعوت به دین، و ابصار جمع بصر بمعنی عقل است.

إِنَّا أَخْلَصْناهُمْ بِخالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ (همانا ما خالص گردانیدیم ایشان را به خالص کردن یاد آن سرای) یعنی قرار دادیم آنان را خالص برای خود- مان به اینکه برای ایشان یاد آن سرا خالص باشد.

خالصه به معنی خلوص و ذکری به معنی تذکیر است چه اینکه ایشان بیاد قیامت شده و آماده می گشتند و در دنیا زهد و پارسایی می کردند و روش پیامبران این چنین است.

«ابو مسلم» و «جبائی» کلمه (الدار) را به دنیا تعبیر کرده و چنین تفسیر کرده اند که: آنان را از میان مردم به ذکر اعقاب در دنیا مخصوص گردانیدیم.

وَ إِنَّهُمْ عِنْدَنا (و ایشان نزد ما) و بر حسب آنچه که در علم ما گذشته است.

لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ (هر آینه از برگزیدگانند) برای پیامبری و تحمل سختی های رسالت.

الْأَخْيارِ (نیکان).

اخیار جمع خیّر است مانند اموات که جمع میّت است، و نیز گفته شده اخیار جمع خیر است مانند اقیال که جمع قیل است.

وَ اذْكُرْ إِسْماعِيلَ وَ الْيَسَعَ وَ ذَا الْكِفْلِ (و یاد کن اسماعیل و الیسع و ذا الکفل را) یعنی ای محمّد اینان را نیز بر امت خود بازگو کن تا به ایشان اقتداء کرده و راه آنان را بپیمایند که سابقا ذکرشان گذشت.

وَ كُلٌّ مِنَ الْأَخْيارِ (و همه از برگزیدگانند) که خداوند برای نبوت

انتخابشان کرده است.

هذا ذِكْرٌ (این است ذکر) یعنی این شرفی است بر ایشان و ذکر جمیل و ستایش نیکویی است که در دنیا همواره به آن یاد شوند.

وَ إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ لَحُسْنَ مَآبٍ (و همانا برای

پرهیزکاران نیکو بازگشتگاهی است) که در روز قیامت بسوی ثواب و خوشنودی خداوند بازگشت می کنند سپس خداوند (حسن مآب) را تفسیر کرده و می فرماید:

جَنَّاتِ عَدْنٍ (بهشتهای عدن) این کلام در موضع جرّ است که چون بدل است، یعنی بهشت های اقامت و جاودانی.

مُفَتَّحَةً لَهُمُ الْأَبْوابُ (گشوده شده بر ایشان دربها) یعنی موقع رفتن به بهشت درهای آنها را به روی خود گشوده می یابند و نیازی به ایستادن کنار دربها ندارند.

برخی گفته: یعنی احتیاجی به کلید ندارند چه اینکه آنها بدون کلید گشوده می شوند.

«حسن» گوید: اهل بهشت به دربها گویند: باز شوید گشوده شوند و بسته شوید بسته شوند.

و نیز نظر برخی از تفسیر نویسان این است که: درهای بهشت اگر چه بسته باشند ولی ایشان ممنوع از دخول نمی باشند.

و برخی گفته اند: معنی گشوده شده درها این است که مصیر ایشان به بهشت است چنان که گفته می شود: هر موقع به دیدن ما آمدی در باز و بالش گذاشته شده است.

مُتَّكِئِينَ فِيها (تکیه کنندگان در آنها) که مانند پادشاهان تکیه زنند.

يَدْعُونَ فِيها بِفاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ وَ شَرابٍ (می خوانند در آنها میوه های بسیار و شراب را) یعنی حکم می کنند تا از میوه ها و آشامیدنیها آماده شود و چون چیزی را بخواهند می گویند پیش بیا و آن حاضر گردد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۱۲۰

وَ عِنْدَهُمْ قاصِراتُ الطَّرْفِ (و نزد ایشان است زنان چشم فرو هشته) یعنی در بهشت نزد ایشان زنانی خواهد بود که نگاهشان تنها به ایشان بوده و به آنان راضی بوده و رغبت به دیگری نمی کنند.

(قاصر) به معنی کوتاه کننده که در مقابل آن (مادّ) به معنی کِشنده است و

گفته می شود: فلانی چشم از او پوشیده و کوتاه کرده و فلانی چشم به او بسته و کشیده است.

أَتْرابٌ (همسالان) یعنی همه به یک سن بوده و میان آنان پیری وجود ندارد.

«مجاهد» گفته: مانند هم و شبیه به هم هستند، یعنی در زیبایی و جوانی مانند یکدیگرند و یکی بر دیگری برتری ندارد.

و بعضی گویند: (اتراب) یعنی دخترانی که هم سن و سال همسران خود می باشند. «فراء» گوید: (ترب) همدوره را گویند که از بازی با خاک گرفته شده است که به معنی همدوره و همسال می باشد.

هذا (این است) یعنی آن چه در گذشته ذکر شد.

ما تُوعَدُونَ (آن چه وعده داده شدید) یعنی این است آن چه به پرهیز- کاران نوید داده شده است.

لِيَوْمِ الْحِسابِ (به روز حساب) که روز پاداش باشد.

إِنَّ هذا- (این است) آن چه یاد کردیم.

لَرِزْقُنا (روزی ما) یعنی بخشش جاری و متصل ما.

ما لَهُ مِنْ نَفادٍ (نیست برای آن پایانی) و فنا و انقطاعی، زیرا که آن بر سبیل و اساس دوام و همیشگی است. و این سخن «قتاده» است.

«ابن عباس» گوید: چیزی در بهشت نیست که فنا داشته باشد و آن چه از میوه ها و گوشتها خورده شود به جایش قرار داده می شود و آن چه از طیور و حیوانات مصرف شود، زنده به جایش باز میگردد

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۱، ص: ۱۲۱

[سوره ص (۳۸): آیات ۵۵ تا ۶۱]... ص: ۱۲۱

اشاره

هذا وَ إِنَّ لِلطَّاغِينَ لَشَرَّ مَآبٍ (۵۵) جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَها فَبِئْسَ الْمِهادُ (۵۶) هذا فَلْيَذُوقُوهُ حَمِيمٌ وَ غَسَّاقٌ (۵۷) وَ آخَرُ مِنْ شَكْلِهِ أَزْواجٌ (۵۸) هذا فَوْجٌ مُقْتَحِمٌ مَعَكُمْ لا مَرْحَباً بِهِمْ إِنَّهُمْ صالُوا النَّارِ (۵۹)

قالُوا بَلْ أَنْتُمْ لا مَرْحَباً بِكُمْ أَنْتُمْ قَدَّمْتُمُوهُ

لَنا فَبِئْسَ الْقَرارُ (۶۰) قالُوا رَبَّنا مَنْ قَدَّمَ لَنا هذا فَزِدْهُ عَذاباً ضِعْفاً فِی النَّارِ (۶۱)

ترجمه:... ص: ۱۲۱

این است، و برای طغیان کنندگان بد بازگشتگاهی است. جهنم، می چشند آن را، پس چه بد است آن بسترها. این است، پس باید بچشند آن را، آب جوشان است و چرک آلود. و دیگری از شکل آن، هم مانندان.

این است گروهی فرو رفته در هم با شما، خوش نباد بر ایشان که آنانند چشندگان آتش. گویند شمائید، بر شما خوش مباد، شما پیش فرستادید برای ما آن را، پس چه بد است قرارگاه. گویند پروردگار ما، آن که برای ما پیش فرستاده است این را، پس زیاد کن عذاب او را چند برابر در آتش.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۱۲۲

قرائت:... ص: ۱۲۲

غَسَّاق- غیر از «ابو بکر» تمام اهل کوفه این کلمه را به تشدید خوانده اند در هر جای قرآن که باشد و دیگران به تخفیف قرائت کرده اند.

در قرائت اول کلمه (غسّاق) از دو صورت خالی نیست یا اسم است و یا وصف! اما اسم به این وزن نیامده مگر در موارد قلیلی چون (کلّا- فدّان- جبّان) پس باید وصف باشد که به جای موصوف قرار داده شده است ولی بهتر آن است که صفت جای موصوف قرار نگیرد، پس قرائت اول نکوتر است.

اخَرُ- این کلمه را به دو گونه جمع و مفرد قرائت کرده اند، در هر صورت این کلمه مبتداء بوده و (از واج) خبر آن می باشد و (من شکله) صفت آن است و این که (اخر) با این که نکره است مبتداء قرار داده شده چون وصف گردیده شده و در این صورت اشکالی برای ابتدائیت آن وجود ندارد.

شرح لغات:... ص: ۱۲۲

مَهَادُ- به معنای بستر و فراش آماده می باشد.

حَمیم- سخت سوزنده، و لذا به شخص تب دار می گویند: (حمّی) زیرا که حرارت و سوزش تب، تن او را فرا می گیرد.

غَسَّاق- چرک بد بو، و نیز گفته اند این کلمه از (غسق) مشتق شده که به معنی سیاهی و ظلمت است که در مقابل روشنی و شفافیت است که باید در آشامیدنیها باشد.

شَکْل- این کلمه به فتح شین به معنی نوع و صنف متشابه است و به کسر (شین) به معنی نظیر در زیبایی است.

اقْتِحَام- به شدت داخل شدن و هجوم آوردن را گويند.

لا مرحَبا بِكَ- يعنى زمين تو را وسعت و مكان ندهد و بر تو تنگ شود.

اعراب:... ص: ۱۲۲

هذا فَلْيَذُوقُوهُ- هذا مبتداء و حميم خبر است و غساق عطف به حميم ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۱، ص: ۱۲۳

است و (فليذوقوه) خبر بعد از خبر است و تقدير چنين است: (هذا حميم و غساق فليذوقوه) و ممكن است كه (هذا فَلْيَذُوقُوهُ) مبتدا و خبر و حميم خبر مبتداء محذوف بوده كه (هو) باشد و جايز است كه (هذا) محلا منصوب به فعل محذوف بوده كه ظاهر كلام، تفسيرش كرده است.

تفسير:... ص: ۱۲۳

خداوند پس از بيان احوال اهل بهشت و ثوابهايى كه بر ايشان آماده كرده است به بيان احوال اهل آتش و آنچه از عذاب ميرسد پرداخته و ميگويد:

هذا (اين است) آن چه براى پرهيزكاران ذكر كرديم وَ إِنَّ لِلطَّاغِينَ (و همانا براى طغيان كنندگان) كه بر خداوند طغيان كرده و رسولان او را تكذيب كردند لَشَرَّ مَآبٍ (بد بازگشتگاهى است) و آن خلاف بازگشتگاه پرهيزكاران است كه خداوند تفسير كرده و مى گويد:

جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَها (جهنم است كه مى چشند آن را) يعنى داخل مى شوند در آن تا بچشند آتش آن را.

فَبِئْسَ الْمِهادُ (پس چه بد است آن بستر) يعنى آن مسكنى كه در آن قرار مى گيرند.

هذا فَلْيَذُوقُوهُ حَمِيمٌ وَ غَسَّاقٌ (اين است پس بايد بچشند آن را كه سوزان است و چرك آلود) يعنى اين است سوزنده و چرك آلود و بد بو، پس بايد آن را بچشند، و اين تفسير «فراء» و «زجاج» است.

و نيز چنين تفسير شده است: اين است جزاء طاغيان پس بچشند آن را، و به كار بردن لفظ چشيدن و ذوق به اين جهت است كه چشنده چيزى پس از درخواست و طلب، طعم آن را احساس مى كند

و این سخت ترین احساسها می باشد.

(حمیم) آب سوزان و گرم را گویند و غساق آب سرد شدید را گویند و این

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۱۲۴

سخن از «ابن مسعود» و «ابن عباس» است، پس مقصود این است که کافران نهایت و شدت سرما و نهایت و شدت گرمای آب را می چشند که سرما نیز از شدت سردی سوزنده است.

«کعب» گوید: غساق چشمه ای است در جهنم که زهر هر حیوان زهر- داری چون مار و عقرب در آن جاری می شود. «سدی» گوید: مراد از (غساق) اشکهای چشمهای کافران است که آن را همراه آب سوزان می نوشند. «و ابن عمر» گفته: مراد از (غساق) چرکی است که از بدن ایشان جاری می شود که آن را جمع کرده و می نوشند. و نیز گفته اند آن عذابی است که غیر از خداوند آن را نمی داند. و این قول «حسن» است.

وَ آخَرُ (و آخری) یعنی اقسام و انواع دیگری از عذاب.

مِنْ شَكْلِهِ (از مانند آن) عذاب و از شکل و جنس آن.

أَزْواجٌ (جفتهایی) یعنی رنگها و انواع متشابهی که در شدت شبیه بوده و دارای نوع واحدی نمی باشند.

هذا فَوْجٌ مُقْتَحِمٌ مَعَكُمْ (این است گروهی فرو رفته با شما) یعنی بر ایشان گفته می شود: این فوجی فرو رفته و بهم آمیخته با شما است و ایشان پیشروان گمراهان هستند که اول ایشان داخل شده و سپس اتباع و پیروانشان داخل شوند، که خازنان جهنم بر این پیشروان گویند و این است گروهی فرو رفته با شما که از شما پیروی می کردند، داخل آتش شدند هم چنان که شما داخل شدید، و این گفتار «ابن عباس» است.

و نیز گفته اند که فوج اول فرزندان شیطان و فوج دوم بنی آدم هستند، گفته می شود به امر خداوند به اولاد شیطان که این جمعیتی از بنی آدم است فرو رفته با شما داخل آتش و عذاب آن می شوند و شما با ایشان خواهید بود. نقل از «حسن» شده است.

لاـ مَرْحَباً بِهِمْ إِنَّهُمْ صالُوا النَّارِ (خوش مباد بر ایشان که ایشان چشنده آتش هستند) یعنی گشاده مباد جایگاه و نشیمنگاه آنان زیرا که ایشان ملازم

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۱۲۵

آتشند، پس بنا به قول اول، پیشروان به پیروان گویند: خوش مباد بر ایشان که ایشان نیز مانند ما داخل آتش می شوند، پس در مشارکت ما با ایشان شادی و خوشی نیست، در این هنگام پیروان نیز گویند:

قالُوا بَلْ أَنْتُمْ لا مَرْحَباً بِکُمْ (گویند: بلکه بر شما خوش مباد) یعنی نائل نشوید و نرسید به وسعت و گشایش.

أَنْتُمْ قَدَّمْتُمُوهُ لَنا (شما مقدم داشتید آن را بر ما) یعنی شما به کفر ما را وا داشتید که موجب عذاب ما شدید و ما را بر آن خواندید، ولی بنا بر قول دوم، اولاد شیطان می گویند: خوش مباد بر آنان، که جایگاهمان را بر ما تنگ کردند، چه این که با وارد شدن هر یک از ایشان بشدت جای ما تنگ می شود، و این سخن مانند قول رسول خدا (ص) می باشد که فرمود: آتش و دوزخ بر ایشان تنگ می شود مانند تنگ شدن نیزه در جای خود.

(قالُوا بَلْ أَنْتُمْ لا مَرْحَباً بِکُمْ) یعنی بنی آدم گویند: بلکه شادی و کرامت بر شما مباد، شما ما را به این راه قرار دادید و

آن را در چشم ما آراستید.

فَبِئْسَ الْقَرارُ (پس چه بد است قرارگاه) که ما را در آن قرار دادید.

قالُوا رَبَّنا مَنْ قَدَّمَ لَنا هـذا (گویند پروردگار ما آن که مقدم داشت این را بر ما) یعنی کافران چون داخل دوزخ شوند گویند بر آنان، خدایا کسی که سبب شد به این عذاب برسیم و ما را مستوجب عذاب کرد.

فَزِدْهُ عَذاباً ضِعْفاً (پس زیاد کن عذاب او را چند برابر) یعنی علاوه بر آنچه مستحق هستند دو چندان عذابشان کن.

فِي النَّارِ (در آتش) یکی را به خاطر کفرشان به خداوند و یکی را برای این که ما را به سوی کفر دعوت کردند

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۱۲۶

[سوره ص (۳۸): آیات ۶۲ تا ۷۰]... ص: ۱۲۶

اشاره

وَ قالُوا ما لَنا لا نَرى رِجالاً كُنَّا نَعُدُّهُمْ مِنَ الْأَشْرارِ (۶۲) أَتَّخَذْناهُمْ سِخْرِيًّا أَمْ زاغَتْ عَنْهُمُ الْأَبْصارُ (۶۳) إِنَّ ذلِكَ لَحَقٌّ تَخاصُمُ أَهْلِ النَّارِ (۶۴) قُلْ إِنَّما أَنَا مُنْذِرٌ وَ ما مِنْ إِلهٍ إِلاَّ اللَّهُ الْواحِدُ الْقَهَّارُ (۶۵) رَبُّ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما بَيْنَهُمَا الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ (۶۶)

قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِيمٌ (۶۷) أَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ (۶۸) ما كانَ لِي مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَإِ الْأَعْلى إِذْ يَخْتَصِمُونَ (۶۹) إِنْ يُوحى إِلَيَّ إِلاَّ أَنَّما أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ (۷۰)

ترجمه:... ص: ۱۲۶

و گویند چیست ما را که نمی بینیم مردانی را که می شمردیم آنان را از اشرار.

آیا ایشان را به مسخره گرفتیم یاد گردید از ایشان دیده ها. همانا این حق است که دشمنی می کنند اهل آتش. بگو همانا من بیم دهنده ام و نیست از الهی مگر اللّه که یکتا و قهار است. پروردگار آسمانها و زمین و آن چه میان آن دو است که عزیز و بسیار آمرزنده است. بگو آن خبریست بزرگ. که شما از آن رو گردانندگانید. نیست برای من دانشی به گروه برتران هنگامی که گفتگو می کنند. وحی به من نمی شود مگر این که همانا ترساننده آشکارم.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۱۲۷

قرائت... ص: ۱۲۷

اتخذناهم سخریا- اهل عراق غیر از «عاصم» کلمه (اتخذناهم) را به وصل همزه و دیگران به قطع همزه قرائت کرده اند.

«ابو علی» گوید: اتصال همزه استفهام به کلمه (اتخذناهم) مقداری بعید به نظر می رسد زیرا که ایشان می دانستند که آنان را به مسخره گرفته اند پس جای سؤال و استفهام نمی باشد و این نظر تأیید می شود به قول خداوند که می فرماید: (فَاتَّخَذْتُمُوهُمْ سِخْرِيًّا حَتَّى أَنْسَوْكُمْ ذِكْرِي)، «پس ایشان را به مسخره گرفتید تا از ذکر من فراموش گردانید شما را- مؤمنون- ۱۱۲»، اما وجه قرائت فتح همزه این است که استفهام در اینجا به معنی تقریر و تثبیت است زیرا که به لفظ (ام) که برای استفهام است عدول شده است چنان که در این آیه به (ام) عدول شده که می فرماید:

(سَواءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ)، «یکسان است بر ایشان استغفار کنی یا استغفار نکنی هرگز خدا ایشان را نمی آمرزد- منافقون-

۷»، اگر چه از این آیه معنی استفهام استفاده نشود. اگر اشکال شود که در قرائت (کسر همزه) لفظ (ام) با چیزی نمی تواند معادل شود گوئیم که معادل آن در تقدیر است که مقصود چنین است: (أ تراهم ام زاغت عنهم الأبصار) که در قرآن در چندین مورد اینگونه استفاده می شود مانند قول خداوند (ام هو من الغائبین) که تقدیرش این است (أ هو حاضر) و یا (ام من هو قانت) که تقدیرش این است (ء اصحاب النار خیر ام من هو قانت).

سِخْرِیّاً- اهل مدینه و کوفه غیر از «عاصم» به ضم سین و دیگران به کسر سین قرائت کرده اند.

«ابو عمرو» گوید: آن چه از مثل عبادت است (سخریا) به ضم بوده و آن چه از مثل مسخره و استهزاء است (سخریا) به کسر می باشد.

انما انا نذیر مبین- «ابن جنّی» گوید: قرائت کسر (انما) بناء بر حکایت

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۱۲۸

است.

تفسیر:... ص: ۱۲۸

و نیز خداوند از اهل آتش سخن گفته و می فرماید:

وَ قالُوا ما لَنا لا نَری رِجالًا کُنَّا نَعُدُّهُمْ مِنَ الْأَشْرارِ (چیست ما را که نمی- بینیم مردانی را که بودیم می شمردیم آنان را از اشرار) یعنی، این سخن را هنگامی می گویند که به دوزخ نگاه کرده و از مخالفان خود که مؤمنان می باشند کسی را نمی بینند. و این نظر «کلبی» است.

برخی گفته اند: این آیه درباره «ابو جهل» و «ولید بن مغیره» و دوستانشان نازل شده است که خواهند گفت: چیست ما را که «خبّاب» و «عمار» و «صهیب» و «بلال» را نمی بینیم که گمان می کردیم آنان در دنیا از افرادی هستند که مرتکب کارهای زشت و قبیح

شده و کار نیکویی انجام نمی دهند و این سخن را «مجاهد» گفته است.

«عیاشی» به اسناد خود از «حضرت صادق» (ع) نقل کرده که فرمود:

اهل دوزخ خواهند گفت چیست ما را که نمی بینیم مردانی را که میشمردیم ایشان را از اشرار و منظور آنان شما هستید، که به خدا سوگند یک نفر از شما را در آتش نخواهند دید.

أَتَّخَذْناهُمْ سِخْرِيًّا أَمْ زاغَتْ عَنْهُمُ الْأَبْصارُ (آنان را به سخریه گرفته بودیم یا چشمها از آنان برگشته بود) یعنی چون مخالفان خود را نمی بینند که در آتش باشند، گویند آیا ما ایشان را در دنیا به مسخره گرفته بوده پس خطا میکردیم یا چشمهای ما از ایشان برگشته که آنان را با خود در آتش نمی بینیم؟!.

إِنَّ ذلِكَ لَحَقٌّ (همانا این، حق است) یعنی آنچه در پیش گفته شد ناچار و حتما تحقق یافته، سپس به بیان آن پرداخته و می گوید:

تَخاصُمُ أَهْلِ النَّارِ (که گفتگوی اهل آتش باشد) یعنی مخاصمه و گفتگوی پیشوایان و پیروان در آتش که برخی با برخی مجادله می کنند حق و مسلّم است

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۱۲۹

سپس خداوند پیامبر خود را مورد خطاب قرار داده و می فرماید:

قُلْ (بگو) ای محمد.

إِنَّما أَنَا مُنْذِرٌ (همانا من بیم دهنده هستم) یعنی ترساننده ام از معاصی خداوند و بر حذر و هشدار دهنده هستم از عقاب او.

وَ ما مِنْ إِلهٍ (و نیست از الهی) که سزاوار عبادت باشد.

إِلَّا اللَّهُ الْواحِدُ الْقَهَّارُ (مگر خداوند یگانه قهار) که بر همه مخلوقات قهار و توانگر است و چون به کسی اراده عقاب و شکنجه کند نمی تواند از عقاب او خلاص گردد.

رَبُّ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما

بَيْنَهُمَا (پروردگار آسمانها و زمين و آنچه ميان آن دو است) از انسان و جنّ و كليه مخلوقات.

الْعَزِيزُ (عزيز است) كه هيچ كس بر او غلبه نتواند بكند و هيچ كس نميتواند مانع او گردد.

الْغَفَّارُ (بسيار آمرزنده است) گناهان بندگان خود را با اين كه قدرت بر عقاب آنان را دارد.

قُلْ (بگو) اى محمد.

هُوَ نَبَأٌ عَظِيمٌ (آن، خبر بزرگ است) درباره لفظ (نبأ) اختلاف شده كه برخى گفته مراد (قرآن) است يعنى قرآن حديث بزرگ است چه اينكه كلام معجز آساى خداوند بوده و در آن اخبار پيشينيان مى باشد.

أَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ (شما از آن اعراض كننده هستيد) يعنى از عمل و تدبر در آن اعراض مى كنيد، كه «ابن عباس و قتاده و مجاهد و سدى» اين چنين تفسير كرده اند، ولى «حسن» گفته است مراد از (خبر بزرگ) قيامت است كه شما از آمادگى براى آن اعراض كرده و غافل شده و آن را تكذيب كرده ايد.

«زجاج» گفته است: خبر بزرگى كه شما را از آن آگاه ساختم خبرى است

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۱، ص: ۱۳۰

كه از خداوند مى باشد، يعنى خبرى كه بر ايشان گفتم شامل سرگذشت پيامبران بوده كه در آن انديشه نكردند تا به صدق نبوت من اعتراف كنند و دلالت مى كند بر اين، قول خداوند كه مى فرمايد:

ما كانَ لِي مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَإِ الْأَعْلى (نمى باشد براى من دانشى به گروه برتران) كه فرشتگان باشند.

إِذْ يَخْتَصِمُونَ (زمانى كه گفتگو مى كنند) يعنى چون خداوند به ايشان گفت كه من قرار مى دهم در روى زمين براى خود خليفه و جانشين، فرشتگان گفتگو كرده و عرض كردند: (أَ تَجْعَلُ فِيها مَنْ يُفْسِدُ فِيها وَ

یَسْفِکُ الدِّماءَ)، «آیا قرار میدهی در زمین کسی را که فساد کرده و خونریزی کند- بقره- ۳۰» و این گفتگوی فرشتگان و (ملاء اعلی) می باشد که از «ابن عباس و قتاده و سدی» نقل شده است پس مقصود چنین می شود که: من آنچه از گفتگوی فرشتگان فهمیدم، از طریق وحی می باشد.

«ابن عباس» از رسول خدا (ص) روایت کرده که به من فرمود: آیا می دانی مخاصمه و گفتگوی فرشتگان چه بوده است؟ گفتم نمی دانم، فرمود: درباره کفارات و درجات گفتگو می کردند، که کفارات عبارت است از رنگین کردن وضو در بامدادان سرد و برداشتن گامها برای حاضر شدن در جماعات و انتظار نماز پس از نماز و اما درجات عبارت است از آشکار گفتن سلام و اطعام طعام و خواندن نماز در شب هنگامی که مردم در خوابند.

إِنْ یُوحی إِلَیَّ إِلَّا أَنَّما أَنَا نَذِیرٌ مُبِینٌ (وحی نشود بر من مگر این که باشم ترساننده آشکار) یعنی مرا علمی به گفتگوی فرشتگان نبود و ممکن نبود که شما را از اخبار ایشان آگاه گردانم اگر خداوند مرا آگاه از اخبار ایشان نمی گردانید، ولی وحی نشده بر من مگر بیم دادن و ترساندن واضح و آشکار، و یا مقصود چنین است که وحی نشده ام مگر این که هستم بیم دهنده آشکار و ترساننده ای که ظاهر کننده حق باشم

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۱۳۱

[سوره ص (۳۸): آیات ۷۱ تا ۸۳]... ص: ۱۳۱

اشاره

إِذْ قالَ رَبُّکَ لِلْمَلائِکَهِ إِنِّی خالِقٌ بَشَراً مِنْ طِینٍ (۷۱) فَإِذا سَوَّیْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِیهِ مِنْ رُوحِی فَقَعُوا لَهُ ساجِدِینَ (۷۲) فَسَجَدَ الْمَلائِکَهُ کُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ (۷۳) إِلَّا إِبْلِیسَ اسْتَکْبَرَ وَ کانَ مِنَ الْکافِرِینَ (۷۴) قالَ یا إِبْلِیسُ ما مَنَعَکَ أَنْ

تَسْجُدَ لِما خَلَقْتُ بِيَدَيَّ أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعالِينَ (۷۵)

قالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ (۷۶) قالَ فَاخْرُجْ مِنْها فَإِنَّكَ رَجِيمٌ (۷۷) وَ إِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلى يَوْمِ الدِّينِ (۷۸) قالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلى يَوْمِ يُبْعَثُونَ (۷۹) قالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ (۸۰)

إِلى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ (۸۱) قالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ (۸۲) إِلَّا عِبادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ (۸۳)

ترجمه:... ص: ۱۳۱

زمانی که گفت پروردگارت به فرشتگان همانا من خلق کننده ام بشری را از گل. پس چون درست کردمش و دمیدم در آن از روح خود پس بیفتید برای او

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۱۳۲

سجده کنندگان. پس سجده کردند همه فرشتگان همگی. مگر ابلیس که کبر ورزید و بود از کافران. گفت ای ابلیس چه چیز بازداشت تو را این که سجده کنی بر آنچه که آفریدم او را به دو دست خود، تکبر کردی یا بودی از برتران.

گفت من بهتر از او بودم، مرا از آتش آفریدی و او را از گل آفریدی. گفت بیرون رو از آن، که همانا تو رانده شده ای، و همانا بر تو باد لعنت من تا روز جزاء.

گفت پروردگارا مهلت بده مرا تا روزی که بر انگیخته شوند. گفت بدرستی که تو از مهلت داده شدگانی. تا روز وقت معلوم. گفت پس به عزت تو سوگند که همگی آنان را گمراه می کنم. مگر بندگان تو را از ایشان که خالص شدگانند.

تفسیر:... ص: ۱۳۲

و اکنون خداوند به گفتگوی فرشتگان که درباره آدم بود پرداخته و می- فرماید:

إِذْ قالَ رَبُّكَ لِلْمَلائِكَةِ (هنگامی که پروردگارت به فرشتگان گفت) ظاهرا لفظ (اذ) متعلق به فعل (یختصمون) می باشد اگر چه میان آن دو فاصله افتاده است.

إِنِّي خالِقٌ بَشَراً مِنْ طِينٍ (همانا من آفریننده ام بشری را از گل) که «آدم» باشد.

فَإِذا سَوَّيْتُهُ (پس چون درست کردمش) یعنی زمانی که آفرینش این بشر را درست و کامل کرده و اعضا و صورت او را تمام کردم.

وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي (و دمیدم در آن از روح خودم یعنی او را زنده کرده و

به او جان بخشیدم.

و این که خداونـد روح را به خـود نسـبت داده به این جهت است که آن را تکریم و تشـریف کرده باشـد. و معنی (نَفَخْتُ فِیهِ) این است: یعنی خود به تنهایی بدون اسباب این کار را به عهده گرفتم مانند ولادت و زادنی که مؤدی به این باشد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۱۳۳

پس چون خداونـد آدم را به این حـالت تکریم و احترام کرد به فرشـتگان گفت: فَقَعُوا لَهُ ساجِدِینَ (پس به روی افتیـد برای او سجده کنندگان).

و چون خداوند به وعده خود درباره خلقت آدم عمل کرد.

فَسَجَدَ الْمَلائِکَهُ کُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ (پس فرشتگان سجده کردند همگی) و در مقابل آدم کرنش کردند.

إِلَّا إِبْلِیسَ اسْتَکْبَرَ وَ کانَ مِنَ الْکافِرِینَ (مگر ابلیس که کبر ورزیـد و بود از کافران) که تفسیر این آیه در سوره بقره گفته شده است.

قالَ یا إِبْلِیسُ ما مَنَعَکَ أَنْ تَسْجُدَ لِما خَلَقْتُ بِیَدَیَّ (گفت ای ابلیس چه مانع شد تو را که سجده نکنی بر آنچه خلق کردم به دو دسـتم) در اینجا پرسـش به صورت نکوهش بوده و برای این می باشد که فرشـتگان بدانند که ابلیس هیچ عذر و بهانه ای برای سجده کردن نداشت.

و معنی این جمله (آفریدم آن را به دو دسـتم) این است که خلق آن را خودم به عهده گرفتم بدون واسطه ای که در کار باشد، و این سـخن «جبائی» است، و «مجاهـد» گویـد: بکار بردن لفظ (دو دسـتم) برای نسـبت خلقت آدم به خود خداونـد می باشـد، مانند این آیه (أَ وَ لَمْ یَرَوْا أَنَّا خَلَقْنا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ أَیْدِینا أَنْعاماً)، «آیا ندیدند که آفریدیم برای ایشان از آن

چه دستهامان انجام داده بود چهار پایانی- یس ۷۰» «ابی مسلم» گوید: در این آیه منظور از دو دست، توانایی و قدرت می- باشد.

أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعالِينَ (آیا تکبر کردی یا بودی از برتران) یعنی آیا خود را بالاتر از قدر و اندازه خود بردی و بالاتر از آن قرار دادی که امر مرا فرمان بری یا این که بودی از آنان که قدرشان بالاتر از این است که سجده کنند پس خود را برتر دانستی؟!

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۱۳۴

قالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ (گفت من بهتر از او بودم، آفریدی مرا از آتش و آفریدی او را از گل)، شیطان با این سخن آتش را بالاتر از گل قرار داد.

قالَ فَاخْرُجْ مِنْها (گفت بیرون شو از آن) یعنی از بهشت.

فَإِنَّكَ رَجِيمٌ (پس همانا تو رانده شده ای) یعنی طرد و دور شده ای.

وَ إِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلى يَوْمِ الدِّينِ قالَ (و همانا بر تو باد لعنت من تا روز جزاء، گفت) شیطان در این هنگام رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلى يَوْمِ يُبْعَثُونَ (پروردگار من: مهلت بده مرا تا روزی که برانگیخته شوند) یعنی کار و آزادی مرا تأخیر بینداز تا روزی که مردم برای حساب محشور شوند که آن روز قیامت است.

قالَ (گفت) خداوند متعال به ابلیس.

فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ (تو از مهلت داده شدگانی) یعنی از تأخیر افتادگان می باشی.

إِلى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ (تا روز وقت معلوم) که تفسیر این جملات را در گذشته بیان داشتیم.

قالَ (گفت) ابلیس، فَبِعِزَّتِكَ (سوگند به عزت تو) یعنی قسم می خورم به قدرت تو که بر همه مخلوقات قاهر گشته ای.

لَأُغْوِيَنَّهُمْ (هر

آینه گمراه می کنم آنان را) یعنی بنی آدم را همگی.

أَجْمَعِینَ إِلَّا عِبادَکَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِینَ (همه را مگر بندگان تو از ایشان که خالص شدگانند) یعنی ایشان را به سوی گمراهی خوانده و قبائح را بر آنان می آرایم مگر بندگانت که خالصشان گرداندی و برگزیدی و نگاهشان داشتی، پس مرا بر ایشان راهی نیست

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۱۳۵

[سوره ص (۳۸): آیات ۸۴ تا ۸۸]... ص: ۱۳۵

اشاره

قالَ فَالْحَقُّ وَ الْحَقَّ أَقُولُ (۸۴) لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْکَ وَ مِمَّنْ تَبِعَکَ مِنْهُمْ أَجْمَعِینَ (۸۵) قُلْ ما أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ مِنْ أَجْرٍ وَ ما أَنَا مِنَ الْمُتَکَلِّفِینَ (۸۶) إِنْ هُوَ إِلاَّ ذِکْرٌ لِلْعالَمِینَ (۸۷) وَ لَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِینٍ (۸۸)

ترجمه:... ص: ۱۳۵

پس گفت حق است و حق می گویم. هر آینه پر کنم دوزخ را از تو و از آنکه از تو پیروی کند از ایشان همگی. بگو نمی خواهم بر آن از پاداشی و نیستم من از تکلیف کنندگان. نیست آن مگر ذکری برای جهانیان. و هر آینه خواهید دانست خبرش را پس از زمانی.

قرائت:... ص: ۱۳۵

فالحق- اهل کوفه غیر از «کسایی» و «هبیره» و «روح» و «زید» از «یعقوب» کلمه (فالحق) را به رفع و دیگران به نصب خوانده اند.

«ابو علی» گوید: کلمه (فالحق) بناء به نصب، معمول فعل مضمر است که (یحق) باشد و جایز است که از باب تشبیه به قسم منصوب باشد که تقدیر چنین است (سوگند به حق که پر می کنم دوزخ را) و ممکن است که حق دوم همان حق اول باشد که برای تأکید می باشد. ولی رفع کلمه (الحق) از دو راه محتمل است اول این که خبر باشد برای مبتداء محذوف که چنین باشد (انا الحق) و دوم این که مبتداء باشد برای خبر محذوف که چنین باشد (فالحق منی)

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۱۳۶

تفسیر:... ص: ۱۳۶

سپس خداوند به پاسخ ابلیس پرداخته و می گوید:

قالَ (گفت) براى او.

فَالْحَقُّ وَ الْحَقَّ أَقُولُ لَأَمْلَأَنَّ (پس حق است و حق مى گويم هر آينه آكنده كنم) در اينجا ميان قسم و مقسم عليه فاصله شده تا موضوع تأكيد شود.

جَهَنَّمَ مِنْكَ وَ مِمَّنْ تَبِعَكَ (دوزخ را از تو و از آن كه پيروى كرد تو را) و پذيرفت سخن تو را.

مِنْهُمْ (از ايشان) يعنى از بنى آدم.

أَجْمَعِينَ (جميعا).

سپس خداوند پيامبر خود را مورد خطاب قرار داده و فرمود:

قُلْ (بگو) اى محمد بر كافران مكه.

ما أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ (نمى خواهم از شما بر آن) يعنى براى تبليغ وحى و قرآن و دعوت به خداوند سبحان.

مِنْ أَجْرٍ (از اجرى) يعنى مالى كه به من بدهيد.

وَ ما أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ (و نيستم من از تكليف كنندگان) به اين قرآن و از جانب خودم. و گفته اند يعنى: من از طرف خود به

عنوان پیمبری به سوی شما نیامده ام و آمدن خود را بر شما تکلیف نمی کنم بلکه خدایم مرا به این کار دستور داده است.

و نیز گفته شده: من اصرار نمی کنم به چیزی که طبق مقتضی عقل نباشد.

از «عبد اللّه بن مسعود» نقل شده که گفت: ای مردم هر که چیزی را می داند بگوید، و هر که نمی داند بگوید خدا داناتر است چه این که خود این علم است که انسان چیزی را که نمی داند بگوید خدا داناتر است چه این که خداوند به پیامبر خود می گوید: (قُلْ ما أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَ ما أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ).

این سخن را «بخاری» در کتاب «صحیح» خود نقل کرده است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۱۳۷

إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعالَمِينَ (نیست آن مگر ذکری برای جهانیان) یعنی نیست قرآن مگر موعظه و پندی برای همه مردم، و یا نیست قرآن مگر شرفی برای آن که به آن ایمان بیاورد.

وَ لَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ (و هر آینه خواهید دانست خبرش را پس از زمانی) یعنی ای کافران مکه خبر راستی او را پس از مرگ خواهید دانست. و این نظر «ابن عباس» و «قتاده» است.

و «سدی» گوید: یعنی خبرش را پس از جنگ «بدر» خواهید دانست و برخی گفته اند: یعنی آن که زنده بماند خبر آن را خواهد دانست موقعی که دینش بالا گرفته و امرش آشکار شود و آن را که بمیرد پس از مرگ خبر آن را خواهد دانست. و این قول «کلبی» است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۱۳۸

سوره زمر... ص: ۱۳۸

محل نزول:... ص: ۱۳۸

این سوره را (غرَف) نیز گفته اند و همه آیات آن طبق

گفته «مجاهد و قتاده و حسن» مکی می باشد.

و برخی گفته اند: سه آیه این سوره در مدینه نازل شده که درباره «وحشی» قاتل «حمزه» و از اول آیه (قُلْ یا عِبادِیَ) تا آخر آیه سوم می باشد.

عدد آیات:... ص: ۱۳۸

«شامیان» این سوره را هفتاد و پنج، «کوفیان» هفتاد و سه و دیگران هفتاد و دو آیه شماره کرده اند.

فضیلت سوره... ص: ۱۳۸

۱- «ابی بن کعب» از پیامبر خدا (ص) نقل کرده که فرمود: هر که بخواند سوره «زمر» را خداوند امید او را قطع نکرده و ثواب ترسندگان را که از خداوند می ترسند به او می بخشد.

۲- «هارون بن خارجه» از «امام صادق» (ع) نقل کرده که فرمود: هر که بخواند سوره زمر را خدا شرافت دنیا و آخرت را به او می بخشد و او را بدون مال و فامیل عزیز می گرداند تا هر که او را ببیند شکوهش به وی نموده شده و جسدش بر آتش حرام گردد و برای او هزار شهر در بهشت ساخته شود که در هر شهری هزار کاخ بوده و در هر کاخی صد حوریه می باشد و علاوه برای او دو چشمه جاری و دو چشمه جوشان و دو بوستان خرّم و حوریان پرده نشین در خیمه ها می باشد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۱۳۹

[سوره الزمر (۳۹): آیات ۱ تا ۵]... ص: ۱۳۹

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ

تَنْزِیلُ الْکِتابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِیزِ الْحَکِیمِ (۱) إِنَّا أَنْزَلْنا إِلَیْکَ الْکِتابَ بِالْحَقِّ فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصاً لَهُ الدِّینَ (۲) أَلا لِلَّهِ الدِّینُ الْخالِصُ وَ الَّذِینَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِیاءَ ما نَعْبُدُهُمْ إِلاَّ لِیُقَرِّبُونا إِلَی اللَّهِ زُلْفی إِنَّ اللَّهَ یَحْکُمُ بَیْنَهُمْ فِی ما هُمْ فِیهِ یَخْتَلِفُونَ إِنَّ اللَّهَ لا یَهْدِی مَنْ هُوَ کاذِبٌ کَفَّارٌ (۳) لَوْ أَرادَ اللَّهُ أَنْ یَتَّخِذَ وَلَداً لاصْطَفی مِمَّا یَخْلُقُ ما یَشاءُ سُبْحانَهُ هُوَ اللَّهُ الْواحِدُ الْقَهَّارُ (۴)

خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ بِالْحَقِّ یُکَوِّرُ اللَّیْلَ عَلَی النَّهارِ وَ یُکَوِّرُ النَّهارَ عَلَی اللَّیْلِ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ کُلٌّ یَجْرِی لِأَجَلٍ مُسَمًّی أَلا هُوَ الْعَزِیزُ الْغَفَّارُ (۵)

ترجمه:... ص: ۱۳۹

فرو فرستادن آن کتاب است از خداوند عزیز حکیم. همانا ما نازل کردیم به تو آن کتاب را به حق، پس عبادت کن خداوند را

خالص کننده باشی دین را

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۱۴۰

برای او. آگاه باش، برای خداوند است دین خالص، و آنان که گرفتند بغیر از او اولیائی را که عبادت نمی کنیم ایشان را مگر که نزدیک کنند ما را به خداوند نزدیک کردنی، بدرستی که خداوند حکم می کند میان ایشان در آنچه که بودند اختلاف می کردند، همانا خداوند هدایت نمی کند آن را که دروغگوی ناسپاس باشد. اگر خدا بخواهد فرزندی بگیرد بر میگزیند از آن چه می آفریند آن چه بخواهد، منزه است او که اوست خداوند یکتای قهار. آفرید آسمانها و زمین را به حق، می گرداند شب را به روز و می گرداند روز را به شب، و مسخر کرد خورشید و ماه را هر یک می روند به اجل معینی، آگاه باش اوست عزیز و بسیار آمرزنده.

شرح لغات:... ص: ۱۴۰

تکویر- افکندن چیزی به روی چیزی را گویند، گفته می شود (کور المتاع) یعنی قسمتی از کالا را به قسمت دیگری انداخت و از این باب است که می گویند (کور العمامه) یعنی عمامه را پیچیده و بعضی را روی بعضی چرخاند و قرار داد.

اعراب:... ص: ۱۴۰

تنزیل- تنزیل مبتداء بوده و خبر آن (من اللَّه) می باشد، یعنی تنزیل کتاب از خداوند است نه غیر او، چنان که گفته می شود استقامت مردم از پیامبران است، و جایز است (تنزیل الکتاب) خبر برای مبتداء محذوف بوده و تقدیر چنین باشد: (این است نازل کردن کتاب) در این صورت جایز است که (من اللَّه) خبر بعد از خبر باشد و جایز است که موضعاً منصوب بوده که متعلق به تنزیل باشد.

بالحق- این کلمه مفعول انزلنا می باشد و جایز است که محلًا حال بوده و تقدیر چنین باشد (انزلنا الکتاب محقا) پس ذو الحال (نا) در انزلنا یا الکتاب می باشد.

زلفی- بناء به مصدریت در موضع نصب است و تقدیر چنین بوده که ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۱۴۱

(لیقربونا قربی) پس مقصود این است که (ما نعبدهم الا لیقربونا)

تفسیر:... ص: ۱۴۱

خداوند سبحان شأن قرآن را بزرگ شمرده و مکلفان و مردم را به بر پا داشتن معارف آن و پیروی از دستورات و نواحی آن تشویق و تحریص کرده و می فرماید:

تَنْزِیلُ الْکِتابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِیزِ (فرو فرستادن این کتاب است از خداوند عزیز) که متعالی و برتر از شبیه و مثال است.

الْحَكِيمِ (حکیم) در کردار و گفتار است، خداونـد خود را به عزت سـتوده است تا از مخالفت کتابش هشدار دهد و به حکمت ستوده است تا اعلان کند که کتابش را حفظ کرده تا بدون تغییر به دست مکلفان برسد.

إِنَّا أَنْزَلْنا إِلَيْكَ الْكِتابَ بِالْحَقِّ (ما نازل کردیم بر تو کتاب را به حق) یعنی آن را بدون غرض و باطل فرو نفرسـتاده ایم، و یا آن را به امر حق یعنی به دین

درست نازل کرده ایم.

فَاعْبُدِ اللَّهَ (پس پرستش کن خداوند را) یعنی با عبادت خود تنها متوجه خدا شو.

مُخْلِصاً لَهُ الدِّینَ (خالص کننده برای او دین را) از شریک گرداندن بتها و صنم ها. اخلاص، قرار دادن بنده است عمل خود را برای آفریدگارش که این کار را برای دنیا انجام نمی دهد.

أَلا لِلَّهِ الدِّینُ الْخالِصُ (آگاه باش دین خالص برای خداوند است).

خالص چیزی باشد که آمیخته به ریا و شهرت و وجهی از وجوه دنیا نباشد و دین خالص عبارت از اسلام است. و این قول «حسن» است، و «قتاده» گفته: دین خالص عبارت از شهادت (ان لا اله الا اللّه) است، و گفته شده که دین خالص عبارت است از: اعتقاد واجب در توحید و عدل و نبوت و شرایع و اقرار به آنها و عمل به موجبشان و برائت از هر دینی که غیر از آن باشد و این تفصیل قولِ

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۱۴۲

«حسنْ» است که گفته مراد از دین خالص، اسلام است.

و برخی گفته اند معنی آیه این است: اطاعت برای خداوند است در عبادت که به واسطه آن انسان مستحق جزاء می شود، پس این چنین طاعتی مخصوص خدا بوده و بر غیر او جایز نیست.

وَ الَّذِینَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِیاءَ (و آنان که گرفتند بغیر از او اولیائی را) و گمان کردند که غیر از خداوند مالک دیگری است که مالک ایشان می باشد می گویند:

ما نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِیُقَرِّبُونا إِلَی اللَّهِ زُلْفی (عبادت نمی کنیم ایشان را مگر که نزدیک کنند ما را به خداوند، نزدیک کردنی) یعنی شفاعت کنند از ما نزد خداوند. و (زلفی) به معنی (قربی) می باشد و

آن اسمی است که در اینجا، جای مصدر را گرفته است.

إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ (بدرستی که خداوند حکم می کند میان ایشان) روز قیامت.

فِي ما هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (در آن چه که ایشان اختلاف می کننـد) در امور دین که هر یک از آنان به قـدر اسـتحقاق خود معاقب خواهند بود.

إِنَّ اللَّهَ لا يَهْدِي (همانا خدا هدایت نمی کند) به راه بهشت و حکم نمیکند به هدایت او به حق.

مَنْ هُوَ كاذِبٌ (آن که او دروغگو بوده) بر خدا و رسول او، و.

كَفَّارٌ (ناسپاس) است بـه آن چه خداونـد نعمت داده و منکر اخلاـص عبـادت خداونـد است و نمی خواهـد که خداونـد او را هدایت کند مانند قوم «ثمود» که گمراهی را بر هدایت برگزیدند.

لَوْ أَرادَ اللَّهُ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَداً (اگر خدا بخواهد که بگیرد فرزندی را) طبق آن چه این کافران می گویند که فرشـتگان دختران خدا هستند و آن چه نصاری می گویند که «مسیح» پسر خداست و آنچه یهود می گویند «عزیز» پسر خداست

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۱۴۳

لَاصْطَفى (بر می گزید) و اختیار می کرد.

مِمَّا يَخْلُقُ ما يَشاءُ (از آن چه خلق می کند آن را که می خواست) یعنی فرزند گرفتن خداوند به اختیار ایشان نیست تا هر که را بخواهنـد برای خـدا انتخاب کننـد بلکه خـدا اختصاص میدهد به این مقام از بندگان خود آن را که بخواهد مانند قول خداوند که می فرمایـد: (لَوْ أَرَدْنا أَنْ نَتَّخِذَ لَهْواً لَاتَّخَذْناهُ مِنْ لَدُنَّا)، «اگر می خواسـتیم که لهـوی بگیریم هر آینه از نزد خودمـان می گرفتیم- انبیاء- ۱۸» سپس خبر می دهد که منزه است خداوند از فرزند گرفتن به این که می گوید:

سُبْحانَهُ (منزه است) از این نسبت.

هُوَ اللَّهُ الْواحِدُ

(اوست خداوند یکتا) که برای او شریکی و صاحبی و فرزندی نیست.

الْقَهَّارُ (قهار است) به مخلوقات خود، به آوردن مرگ در حالی که خود زنده ایست که نمی میرد، سپس خداوند از کمال قدرت خود خبر داده و میگوید:

خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ بِالْحَقِّ (آفرید آسمانها و زمین را به حق) که آن دو را بدون غرض و باطل خلق نکرده بلکه از روی حکمت آفریده است.

يُكَوِّرُ اللَّيْلَ عَلَى النَّهارِ وَ يُكَوِّرُ النَّهارَ عَلَى اللَّيْلِ (می گرداند شب را به روز و می گرداند روز را به شب) یعنی داخل می شود هر یکی از آن دو بر دیگری با زیادت و نقصان، آن چه از یکی کم شود در دیگری زیاد گردد و آن چه در یکی زیاد گردد در دیگری کم گردد. و این سخن «حسن» و جماعتی از مفسران است و برخی گفته: یعنی می پوشاند شب را به روز و روز را به شب، و این سخن «قتاده» است.

وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ (و مسخر کرد خورشید و ماه را) که هر کدام بر یک روش حرکت می کنند.

كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُسَمًّى (هر کدام جاری می شوند به اجل معیّنی) یعنی

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۱۴۴

تا مدت معلومی که خدا مقدر کرده است. و برخی گفته اند: جاری هستند تا قیام ساعت.

و نیز گفته شده: منظور از اجل مسمی یعنی بوقت معلومی در زمستان و تابستان که آن مطلع و مغرب است برای هر کدام از آن دو.

أَلا هُوَ الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ (آری اوست عزیز بسیار آمرزنده) معنی این آیه در سابق گفته شده و فایده آیه این است: آن که توانایی بر خلق آسمانها و زمین

و رام کردن خورشید و ماه و داخل کردن شب در روز را دارد پس او منزه است که فرزند و شریک برای خود بگیرد که این از صفت نیازمندان است

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۱۴۵

[سوره الزمر (۳۹): آیات ۶ تا ۱۰] ... ص : ۱۴۵

اشاره

خَلَقَکُمْ مِنْ نَفْسٍ واحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْها زَوْجَها وَ أَنْزَلَ لَکُمْ مِنَ الْأَنْعامِ ثَمانِیَهَ أَزْواجٍ یَخْلُقُکُمْ فِی بُطُونِ أُمَّهاتِکُمْ خَلْقاً مِنْ بَعْدِ خَلْقٍ فِی ظُلُماتٍ ثَلاثٍ ذلِکُمُ اللَّهُ رَبُّکُمْ لَهُ الْمُلْکُ لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ فَأَنَّی تُصْرَفُونَ (۶) إِنْ تَکْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِیٌّ عَنْکُمْ وَ لا یَرْضی لِعِبادِهِ الْکُفْرَ وَ إِنْ تَشْکُرُوا یَرْضَهُ لَکُمْ وَ لا تَزِرُ وازِرَهٌ وِزْرَ أُخْری ثُمَّ إِلی رَبِّکُمْ مَرْجِعُکُمْ فَیُنَبِّئُکُمْ بِما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ إِنَّهُ عَلِیمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ (۷) وَ إِذا مَسَّ الْإِنْسانَ ضُرٌّ دَعا رَبَّهُ مُنِیباً إِلَیْهِ ثُمَّ إِذا خَوَّلَهُ نِعْمَهً مِنْهُ نَسِیَ ما کانَ یَدْعُوا إِلَیْهِ مِنْ قَبْلُ وَ جَعَلَ لِلَّهِ أَنْداداً لِیُضِلَّ عَنْ سَبِیلِهِ قُلْ تَمَتَّعْ بِکُفْرِکَ قَلِیلاً إِنَّکَ مِنْ أَصْحابِ النَّارِ (۸) أَمَّنْ هُوَ قانِتٌ آناءَ اللَّیْلِ ساجِداً وَ قائِماً یَحْذَرُ الْآخِرَهَ وَ یَرْجُوا رَحْمَهَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَ الَّذِینَ لا یَعْلَمُونَ إِنَّما یَتَذَکَّرُ أُولُوا الْأَلْبابِ (۹) قُلْ یا عِبادِ الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّکُمْ لِلَّذِینَ أَحْسَنُوا فِی هذِهِ الدُّنْیا حَسَنَهٌ وَ أَرْضُ اللَّهِ واسِعَهٌ إِنَّما یُوَفَّی الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَیْرِ حِسابٍ (۱۰)

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۱۴۶

ترجمه: ... ص : ۱۴۶

آفرید شما را از نفس واحدی، سپس قرار داد از آن جفتش را و نازل کرد برای شما از چهارپایان هشت جفت، خلق می کند شما را در شکمهای مادرانتان، آفرینشی پس از آفرینشی در تاریکی های سه گانه، این است خداوند پروردگار شما، پادشاهی برای اوست، نیست الهی مگر او، پس کجا برگردانده می شوید. اگر کافر شوید، پس همانا خداوند بی نیاز است از شما، و راضی نمی شود بر بندگان خود کفر را، و اگر شکر کنید آن را بر شما راضی می شود، و بر نمی دارد

بر دارنده ای بار دیگری را، سپس به سوی پروردگار شماست بازگشت شما، پس خبر می دهد شما را به آنچه که بودید عمل می کردید که او داناست به ذات سینه ها. و چون برسد انسان را ضرری می خواند پروردگارش را، بازگشت کننده به سوی او، سپس چون نعمتی از خود به او برساند فراموش کند آنچه که بود به سوی او می خواند از پیش و قرار دهد برای خدا همتایانی تا گمراه کند از راه او، بگو بهره مند باش به کفر خویش اندکی که تویی از اصحاب آتش. آیا کسی که نیایش کننده است در لحظه های شب، سجده کنند و ایستاده است می ترسد از آخرت و امید به رحمت پروردگارش دارد، بگو آیا یکسان است آنان که می دانند و آنان که نمی دانند، همانا پند گیرد صاحبان

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۱۴۷

خرد. بگو ای بندگان من که ایمان آوردید پرهیز کنید پروردگارتان را، برای آنان که نیکی کردند در این دنیا، نیکی است و زمین خدا وسیع است همانا داده می شوند شکیبایان مزدشان را بدون حساب.

قرائت ... ص : ۱۴۷

یرضه- ابو عمرو در روایت اوقیه و ابی شعیب سوسی و ابو عمرو دوری از یزیدی و از حمزه در روایت عجلی کلمه (یرضه لکم) به سکون (ها) قرائت کرده- اند و ابن کثیر و ابن عامر و کسایی و خلف و نافع به روایت اسماعیل، و ابو بکر به روایت برجمی کلمه (یرضه) را به ضم (ها) ی اشباع شده، قرائت کرده اند.

«ابو علی» گوید: حجت آن که (یرضه) را به ضمه، (ها) خوانده و (واو) را بآن ملحق کرده است که ما قبل واو متحرک

است و بمنزله (ضربهوا) میباشد ولی آنان که به ضمه (ها) بدون الحاق واو قرائت کرده اند حجتشان این است که الف محذوف به خاطر جزم و سکون است و در این جا لزومی برای حذف نیست چه این که کلمه اگر منصوب یا مرفوع باشد الف بازگشته و ثابت می ماند، پس چون الف ثابت شد نیکو این است که واو الحاق نگردد مثل قول خداوند (القی موسی عصاه) چه اگر با تخفیف (ها) واو ملحق شود مانند جمع میان دو ساکن خواهد بود.

آن که (ها) را به سکون خوانده گمان کرده است که این خود لغتی می باشد.

ام هو قانت- ابن کثیر و نافع و حمزه کلمه یاد شده را به تخفیف میم قرار کرده و دیگران همه به تشدید میم خوانده اند.

در کلمه فوق دو صورت بیش نیست:

اول- که مقصود چنین باشد (الجاهد الکافر خیر ام من هو قانت) که بر جمله محذوف این جمله دلالت می کند (هل یستوی الذین یعلمون ...)

دوم- مقصود چنین است (قل امّن هو قانت کغیره) در این صورت خبر محذوف خواهد بود. ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۱۴۸

بناء بر قرائت تخفیف میم نیز باز مقصود چنین است (ام من هو قانت ...).

در هر صورت به هیچ وجه جایز نیست که همزه را همزه ندا بدانیم چه این معادله در این جمله دلالت دارد که مقصود از همزه استفهام می باشد.

شرح لغات: ... ص : ۱۴۸

خول- تخویل به معنی عطیه و بخشش بزرگ است.

قانت- دعا کننده یا نماز خواننده است.

آناء- لحظه ها، که مفرد آن (انِیْ) وَ (انی) می باشد.

تفسیر: ... ص : ۱۴۸

و اکنون خداوند از قدرت کامل خود پرده برداشته و نشان داده و میگوید:

خَلَقَکُمْ مِنْ نَفْسٍ واحِدَهٍ (آفرید شما را از یک تن) که آدم باشد چه این که همه افراد بشر از نسل او می باشند.

ثُمَّ جَعَلَ مِنْها زَوْجَها (سپس قرار داد از آن جفتش را) که «حواء» باشد یعنی از زیادی گل آدم او را آفرید یا از ضلعی از

اضلاع آدم، حوا را آفرید.

در جمله (ثُمَّ جَعَلَ مِنْها زَوْجَها) سه قول است در این که آیا (ثم) برای تراخی و مهلت و طول مدت است و این که آیا خلق پدر و مادر باید پیش از خلق فرزند باشد؟ که بترتیب اشاره می کنیم:

۱- عطف به ثم در این آیه به معنی گفتن سخنی پس از سخن دیگر باشد چنان که گفته می شود (از تو امروز چیزی را دیدم، پس از آن چه دیروز دیدم) اگر چه سخن دیروز جلوتر از امروز می باشد.

۲- جمله (ثُمَّ جَعَلَ مِنْها) عطف به معنی (نَفْسٍ واحِدَةٍ) می باشد، گویا که خداوند می خواهد بگوید: (آفرید شما را از یک تن که آن را تنها ایجاد کرده سپس قرار داد از آن جفتش را) ۳- خداوند ذریه آدم را در پشت او خلق کرده و آن را از پشت او در-

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۱۴۹

آورده و سپس حواء را از ضلعی از اضلاع آدم خلق کرده است. و این قول ضعیف است که درباره آن سابقا سخنانی را ایراد کردیم.

وَ أَنْزَلَ لَكُمْ

مِنَ الْأَنْعامِ ثَمانِيَةَ أَزْواجٍ (و نازل کرد برای شما از چهار پایان هشت جفت) در مقصود از آیه فوق نظرهای مختلفی گفته شده که اکنون توجه میکنید:

۱- مراد از لفظ (انزال) در اینجا به معنی ایجاد و پدید آوردن است چنان که خداوند می گوید: (قَدْ أَنْزَلْنا عَلَيْكُمْ لِباساً)، «و به حقیقت نازل کردیم برای شما لباس را- اعراف- ۲۶» که منظور نزول خود لباس نیست بلکه منظور سبب نزول آن است که باران باشد که از آسمان نازل شده و در اثر آن پنبه و پشم بوجود آمده و سپس بصورت لباس در آمده است، پس چهار پایان نیز از گیاه رشد کرده و گیاه از آب بوجود آمده است.

۲- خداوند پس از خلقت چهار پایان در بهشت، آنها را به زمین فرو فرستاده است. و این قول جبائی است و گفته که در خبر وارد شده که شتر و گوسفند از چهار پایان بهشت می باشند.

۳- مقصود از (نزول) در این آیه (نُزُل) و ارزاق می باشد. و مراد از جفتهای هشتگانه عبارت است از شتر و گاو و گوسفند و بز و جفتهای آنها. و تفسیر این آیه در سوره (انعام) بیان گردید.

يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهاتِكُمْ خَلْقاً مِنْ بَعْدِ خَلْقٍ (خلق می کند شما را در شکمهای مادرانتان آفرینشی پس از آفرینشی) که اوّل نطفه، سپس علقه، سپس مضغه، سپس استخوانی که با گوشت پوشیده شده است بوده اید و سپس خلق دیگری را ایجاد کرد. از «قتاده» و «مجاهد» و «سدی». و برخی گفته اند:

یعنی آفرید شما را در شکمهای مادرانتان پس از آنکه در پشت آدم آفرید شده بودید. و این نظر «ابن زید» است.

فِي ظُلُماتٍ

ثَلاثٍ (در تاریکی های سه گانه) که تاریکی شکم و تاریکی رحم

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۱۵۰

و تاریکی مشیمه است. و این نظر «ابن عباس، مجاهد، قتاده، سدی، ابن زید» می باشد، و نیز مروی از امام باقر (ع) است.

و نیز گفته شده: تاریکیهای سه گانه عبارت است از تاریکی شب یا تاریکی صلب مرد و تاریکی رحم و تاریکی شکم.

سپس خداوند خود را مورد خطاب قرار داده و می فرماید:

ذلِکُمُ اللَّهُ (این است خداوند) که این چیزها را آفریده است.

رَبُّکُمْ (پروردگار شما) که مالک تصرف شما می باشد.

لَهُ الْمُلْکُ (برای اوست پادشاهی) بر همه مخلوقات.

لا إِلهَ إِلَّا هُوَ فَأَنَّى تُصْرَفُونَ (نیست الهی مگر او پس کجا برگردانده میشوید) از راه حق پس از این بیاناتی که گفته شد.

إِنْ تَکْفُرُوا (اگر کافر شوید) و نعمتهای خداوند را منکر گردید و سپاس او را نگزارید فَإِنَّ اللَّهَ غَنِیٌّ عَنْکُمْ (پس همانا خداوند بی نیاز است از شما) و از شکر- گزاری شما و زیان نرساند به خدا ناسپاسی شما.

وَ لا یَرْضى‏ لِعِبادِهِ الْکُفْرَ (و راضی نمی شود بر بندگان خود کفر را)، از این آیه به وضوح و روشنی استفاده می شود که خداوند واقعا نسبت به کسی اراده کفر نمی کند، زیرا اگر اراده کند درباره کسی کفر را مسلما راضی هم می شود زیرا که رضایت خداوند جدا از اراده او نیست، چنان که گاهی که ما درباره شخصی چیزی را اراده می کنیم محال است که راضی بر آن چیز نباشیم یا چیزی را راضی شده ولی اراده نکنیم.

وَ إِنْ تَشْکُرُوا یَرْضَهُ لَکُمْ (و اگر شکر کنید راضی می شود بر شما) یعنی اگر سپاس کنید خداوند را بر

نعمتهایش و به آنها اعتراف کنید از شما راضی شده و بر شما برگردانده و برای آن به شما ثواب می دهد. ناگفته نماند که (ها) در کلمه (یرضه) کنایه از مصدری است که در تقدیر بوده و بر آن دلالت میکند این

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۱۵۱

جمله: (وَ إِنْ تَشْکُرُوا) که تقدیر چنین است (یرضی الشکر لکم- راضی می شود شکر کردن را از شما).

وَ لا- تَزِرُ وازِرَةٌ وِزْرَ أُخْری (و بر نمی دارد بر دارنده ای بار دیگری را) یعنی گناه هیچ کسی را دیگری به عهده نمی گیرد و مجازات گناه با آن خواهد بود که مرتکب شده است.

ثُمَّ إِلی رَبِّکُمْ مَرْجِعُکُمْ (سپس بسوی خداوند است بازگشت شما) و مصیر شما.

فَیُنَبِّئُکُمْ بِما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (پس خبر می دهد شما را به آنچه که بودید عمل می کردید) یعنی از اعمال شما خبر داده و به حسب آن مجازات می کند.

إِنَّهُ عَلِیمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ (همانا او داناست به ذات سینه ها) پس سرّ و علنی بر او پوشیده نمی ماند.

وَ إِذا مَسَّ الْإِنْسانَ ضُرٌّ (و چون انسان را ضرری برسد) از سختی و مرض و قحطی و غیر از اینها.

دَعا رَبَّهُ مُنِیباً إِلَیْهِ (می خواند پروردگارش را بازگشت کننده به او) که باز- گشت او تنها بسوی خدا می باشد و به دیگری امیدوار نمی شود.

ثُمَّ إِذا خَوَّلَهُ (سپس چون برساند بر او) یعنی ببخشد برای او.

نِعْمَةً مِنْهُ نَسِیَ ما کانَ یَدْعُوا إِلَیْهِ مِنْ قَبْلُ (نعمتی را از خود، فراموش کند آنچه که بود می خواند بسوی او از پیش) یعنی فراموش می کند ضرری را که خدا را برای برطرف کردن آن می خواند پیش از اینکه به این نعمت برسد.

«زجاج» گوید: فراموش

کند دعائی را که به آن خدا را خوانده و تضرع می کرد از قبل.

جایز است که مقصود چنین باشد: فراموش کند خدایی را که بسوی او از پیش تضرع می کرد: مانند (وَ لا أَنا عابِدٌ ما عَبَدْتُّمْ وَ لا أَنْتُمْ عابِدُونَ ما أَعْبُدُ)، «و من عبادت کننده نیستم آنچه را شما عبادت می کنید و شما عبادت کننده نیستید آنچه را من عبادت می کنم- کافرون- ۴ و ۵» که در اینجا نیز لفظ (ما) دلالت

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۱۵۲

بر خداوند می کند. پس (من) بر هر فرد تمیز دهنده و (ما) بر هر چیزی گویند.

وَ جَعَلَ لِلَّهِ أَنْداداً (و قرار داد برای خداوند همتایانی) یعنی برای او همتایانی را نشان کرد در توجه دادن عبادت به سوی آنها از اصنام و بتها.

لِيُضِلَّ (تا گمراه کند) مردم را.

عَنْ سَبِيلِهِ (از راه او) یعنی از دین او. یا چنین معنی کنیم که: تا گمراه شد خودش از راه خدا. و در اینصورت لفظ لام به معنی (لام عاقبت) خواهد بود. یعنی ایشان نمی خواستند که چنین شود ولی عاقبت کارشان جبراً چنین می بایست بگردد.

قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا (بگو بهرمند باش به کفرت اندکی)، این کلام در ظاهر بصورت امر بوده ولی دارای معنی خبری می باشد، مانند اینکه گفته می شود: (اگر حیا نمی کنی پس بکن هر چه می خواهی)، و مقصود این است که مدت بهرمندی او با کفر خود در دنیا اندک و نابود شدنی خواهد بود.

إِنَّكَ مِنْ أَصْحابِ النَّارِ (که تو از اصحاب آتشی) که همواره در آن عذاب خواهی شد.

أَمَّنْ هُوَ قانِتٌ (آیا آنکه قنوت کننده است). «ابن عباس» گوید: آیا آن که

یـاد کردیم بهتر است یا آنکه همواره در فرمانبری خداونـد است. که نظر «سـدی» نیز می باشـد، و نیز گفته انـد: آنکه بر قرائت قرآن و نماز شب قیام میکند بهتر است؟، و این نظر «ابن عمر» است.

امام باقر علیه السلام فرمود: منظور کسی است که نماز شب می خواند.

آناءَ اللَّیْلِ (لحظه های شب) یعنی ساعات شب.

ساجِداً وَ قائِماً (سجده کننده و بپا ایستنده است) که گاهی در نماز سجده کرده و گاهی قیام می کند.

یَحْذَرُ الْآخِرَةَ (می ترسد از آخرت) یعنی از عذاب آخرت.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۱۵۳

وَ یَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ (و امیـدوار رحمت پروردگـارش است) یعنی مردد میـان خوف و رجاء، و ترس و امیـد است و بر یک حال نیست و این دو فرد که عبادت کننده و کافر باشد مساوی نیستند، چه اینکه خدا می گوید:

قُلْ هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَ الَّذِینَ لا یَعْلَمُونَ (بگو آیا مساوی است آنان که می داننـد و آنان که نمی داننـد) یعنی یکسان نیستند آنان که می دانند آن چه را از وعده که خدا داده و با آنان که این را نمی دانند.

إِنَّما یَتَذَکَّرُ أُولُوا الْأَلْبابِ (همانا پند گیرند صاحبان خرد).

«امام صادق» (ع) فرمود: آنان که می دانند ما هستیم و آنان که نمیدانند دشمنان ما هستند و صاحبان خرد شیعیان ما هستند.

قُلْ (بگو) ای محمّد (ص) بر ایشان.

یا عِبادِ الَّذِینَ آمَنُوا (ای بندگان من که ایمان آوردید) و توحید خداوند را تصدیق کردید.

اتَّقُوا رَبَّکُمْ (بپرهیزیـد از پروردگارتـان) یعنی از شـکنجه پروردگارتـان به اینکه از نافرمانی او اجتناب کنیـد، در اینجا خـداوند سخن را تمام کرده و میگوید:

لِلَّذِینَ أَحْسَنُوا (بر آنان که نیکی کردند) یعنی اعمال نیکو را انجام

داده و به دیگران نیکی کردند.

فِي هذِهِ الدُّنْيا حَسَنَةٌ (در این دنیا حسنه ای است) یعنی بر ایشان در این دنیا ستایش نیکو و ذکر جمیل و صحت و سلامت می باشد. و این نظر «سدی» می باشد. و یا مقصود این چنین است: برای آنان که در این دنیا عمل خود را نیکو گردانیدند در آخرت حسنه خواهد بود که آن، جاوید ماندن در بهشت باشد.

وَ أَرْضُ اللَّهِ واسِعَةٌ (و زمین خدا وسیع است)، «ابن عباس» گوید: این سخن تشویق و تحریک به هجرت کردن از مکه می باشد. یعنی بر ایشان هیچ بهانه ای در ترک طاعت خداوند نیست که اگر در یک زمینی نتوانستند میتوانند

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۱۵۴

به سرزمین دیگری بروند تا در آن جا خداوند را اطاعت کنند، چنان که خداوند می گوید: (أَ لَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ واسِعَةً فَتُهاجِرُوا فِيها)، «آیا زمین خدا گسترده نبود که هجرت کنید در آن- نساء- ۹۷».

«مقاتل» و «ابو مسلم» چنین تفسیر کرده اند: زمین بهشت وسیع است پس آن را با کردار شایسته خود طلب کنید.

إِنَّما يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ (همانا به تمام داده می شود شکیبایان را مزدشان) یعنی ثواب داده شود به اطاعت کردنشان و شکیبایی که بر سختی- های دنیا نمودند.

بِغَيْرِ حِسابٍ (بدون حساب) چه اینکه زیاد بوده و شمارش آن مشکل است.

«عیاشی» با اسناد خود از «عبد اللَّه بن سنان» از امام صادق علیه- السلام نقل کرده که گفت: رسول خدا (صلی اللَّه علیه و آله و سلم) فرمود: چون در روز قیامت دفترها گشوده شود و ترازوها گذارده گردد برای اهل بلاء و گرفتاری ترازویی نصب نمی گردد و دفتری

بر ایشان گشوده نمی شود، سپس این آیه را خواند: (إِنَّما يُوَفَّى الصَّابِرُونَ ...)

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۱۵۵

[سوره الزمر (۳۹): آیات ۱۱ تا ۲۰] ... ص : ۱۵۵

اشاره

قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ مُخْلِصاً لَهُ الدِّينَ (۱۱) وَ أُمِرْتُ لِأَنْ أَكُونَ أَوَّلَ الْمُسْلِمِينَ (۱۲) قُلْ إِنِّي أَخافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ (۱۳) قُلِ اللَّهَ أَعْبُدُ مُخْلِصاً لَهُ دِينِي (۱۴) فَاعْبُدُوا ما شِئْتُمْ مِنْ دُونِهِ قُلْ إِنَّ الْخاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ أَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ أَلا ذلِكَ هُوَ الْخُسْرانُ الْمُبِينُ (۱۵)

لَهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ ظُلَلٌ مِنَ النَّارِ وَ مِنْ تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ ذلِكَ يُخَوِّفُ اللَّهُ بِهِ عِبادَهُ يا عِبادِ فَاتَّقُونِ (۱۶) وَ الَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوها وَ أَنابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرى فَبَشِّرْ عِبادِ (۱۷) الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولئِكَ الَّذِينَ هَداهُمُ اللَّهُ وَ أُولئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبابِ (۱۸) أَ فَمَنْ حَقَّ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذابِ أَ فَأَنْتَ تُنْقِذُ مَنْ فِي النَّارِ (۱۹) لكِنِ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ غُرَفٌ مِنْ فَوْقِها غُرَفٌ مَبْنِيَّةٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ وَعْدَ اللَّهِ لا يُخْلِفُ اللَّهُ الْمِيعادَ (۲۰)

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۱۵۶

ترجمه: ... ص : ۱۵۶

بگو که فرمان شده ام اینکه عبادت کنم خداوند را، خالص کننده باشم دین را برای او. و فرمان شده ام بر آن که بوده باشم اوّل مسلمانان. بگو همانا می ترسم، اگر نافرمانی کنم پروردگارم را، از عذاب روز بزرگ. بگو خداوند را پرستش می کنم که خالص کننده ام برای او دینم را. پس پرستش کنید آنچه می- خواهید غیر از او، بگو همانا زیانکاران آنانند که بر خودشان و بر کسانشان زیان کردند روز قیامت، آگاه باش این است همان زیان آشکار. بر ایشان است از بالایشان سایبان هایی از آتش و از پائینشان سایبانهایی، این است که خداوند می ترساند به آن بندگانش را که ای بندگان از من بپرهیزید. و آنان

که اجتناب کردند طاغوت را از اینکه آن را پرستش کنند و بازگشتند بسوی خداوند، برای ایشان است مژدگانی، پس بشارت بده بندگانم را. آنان که می شنوند گفتار را، پس پیروی می کنند نکوتر آن را، ایشانند آنان که هدایتشان کرد خداوند و ایشان همانانند صاحبان خرد. آیا پس آن که حق شد بر او کلمه عذاب آیا تو نجات می دهی آن را که در آتش است. لیکن آنان که پرهیز کردند پروردگار- شان را، بر ایشان است غرفه هایی، از بالای آنها غرفه هایی بنا شده که جاری می شود از پائین آنها چشمه ها، وعده خداست که خلاف نمی کند خدا وعده خود را.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۱۵۷

شرح لغات: ... ص : ۱۵۷

ظل- جمع (ظله) است و آن به معنی سایبان و پرده بلند است انقاذ- نجات دادن غرف- جمع (غرفه) بوده و آن به معنی خانه های رفیع و بلند است

اعراب: ... ص : ۱۵۷

ذلِکَ یُخَوِّفُ-، (ذلک) مبتداء و (یُخَوِّفُ اللَّهُ بِهِ عِبادَهُ) خبر آن است أَنْ یَعْبُدُوها- در موضع نصب بوده که بدل از (طاغوت) باشد لَهُمُ الْبُشْری - خبر برای (الَّذِینَ اجْتَنَبُوا) می باشد زجاج گوید: (أَ فَمَنْ حَقَّ عَلَیْهِ کَلِمَهُ الْعَذابِ أَ فَأَنْتَ تُنْقِذُ مَنْ فِی النَّارِ)، در معنی شرط و جزاء است و الف استفهام در اینجا به معنی توقیف است و الف دوم برای تأکید است.

تفسیر: ... ص : ۱۵۷

خداوند به پیامبر خود خطاب کرده و می فرماید:

قُلْ (بگو) ای محمد بر کافرانی که ذکرشان گذشت:

إِنِّی أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ مُخْلِصاً لَهُ الدِّینَ (همانا من امر شده ام این که عبادت کنم خداوند را خالص کننده باشم برای او دین را) یعنی توحید او را کرده و غیر از او را عبادت نکنم، و عبادت خالص آن است که آمیخته با گناهان نباشد.

وَ أُمِرْتُ (و فرمان شده ام) نیز.

لِأَنْ أَکُونَ أَوَّلَ الْمُسْلِمِینَ (بر این که بوده باشم اول مسلمانان) تا فضل سبقت و ثواب آن بر من باشد.

قُلْ إِنِّی أَخافُ إِنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ (بگو همانا میترسم اگر نافرمانی کنم پروردگارم را از عذاب روز بزرگ) که عذاب روز قیامت باشد.

قُلِ (بگو) بر ایشان.

اللَّهَ أَعْبُدُ مُخْلِصاً لَهُ دِينِي (خداوند را پرستش مى كنم خالص كننده ام دينم را براى او) و طاعتم را.

فَاعْبُدُوا (پس پرستش كنيد) اى گروه كافران.

ما شِئْتُمْ مِنْ دُونِهِ (آن چه غير از او را مى خواهيد) از بتها، و اين سخن بر اساس تهديد ايشان مى باشد.

قُلْ (بگو) بر ايشان.

إِنَّ الْخاسِرِينَ (همانا زيانكاران) در حقيقت.

الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ أَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ (آنانند كه زيان كردند بر خودشان و كسانشان روز

قیامت) پس بر خود سودی نکننـد و در آتش کسـانی را با خود نیابنـد چنان که در دنیا با خود اهلی داشـتند، پس سود خود و کسانشان را از دست می دهند. و این قول «مجاهد» و «ابن زید» است.

«حسن» گوید: به خود زیان رساندند به این که خود را در دوزخ افکندند و از اهل زیان بردند که آنها را از دست دادند که در بهشت برای ایشان آماده شـده بود. «ابن عباس» گویـد: خداونـد در بهشت برای هر- انسانی منزل و اهلی قرار داده است هر که خـدا را اطاعت کند به آن می رسد و هر که خدا را عصـیان کند بسوی آتش رفته و منزل و اهلش به دیگری داده می- شود و این است قول خداوند که گوید: (ایشانند وارثان).

أَلا ذلِکَ هُوَ الْخُسْرانُ الْمُبِینُ (آگاه باش که این است زیان بردن آشکار) که پوشیده نمی ماند.

لَهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ ظُلَلٌ مِنَ النَّارِ (بر ایشـان است از بالایشان سایبان هایی از آتش) یعنی پرده و روپوشـهایی از آتش و دود آن که از آن به خداوند پناه می بریم.

وَ مِنْ تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ (و از پائینشان پرده هایی) یعنی فرشـها و بسترهایی از آتش. و این که پائین آنها سایبان گفته می شود بـدین جهت است که

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۱۵۹

برای افراد پائین تر، بالا و سایبان حساب می شود چه این که دوزخ دارای طبقات و درکه هایی می باشـد که اهل دوزخ در آن طبقـات قرار می گیرنـد. و نیز گفته انـد: علت در بکار بردن سایبان ها در دوزخ و قطعه های آتش مجازاً و بر سبیل توسـعه در لفظ می باشد چه این که در مقابل آنان، اهل

بهشت هستند که دارای سایبانها و طبقات مختلف می باشند، و مراد این است که آتش محیط به ایشان است.

ذلِكَ يُخَوِّفُ اللَّهُ بِهِ عِبادَهُ (این است که می ترساند خداوند به آن بندگانش را) یعنی این عذابی را که وصف کرده میترساند خداوند به آن بندگانش را، تا بایشان رحمت کرده، آنان بواسطه امتثال اوامر خدا از آن عذاب دور بمانند، سپس خداوند بندگان خود را امر به پرهیز کرده و می فرماید:

يا عِبادِ فَاتَّقُونِ (ای بندگان من بپرهیزید) که شما را هشدار داده و حجت را بر شما تمام کردم، و این که لفظ (یاء) در دو کلمه یاد شده حذف شده است به خاطر دلالت کسره بر آن می باشد.

وَ الَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ (و آنان که اجتناب کردند از طاغوت) یعنی از بتها و شیطان. و برخی گفته اند مقصود از (طاغوت) هر فردی می باشد که دعوت به عبادت غیر خدا بکند، و (تاء) در آخر این کلمه که علامت تأنیث است به مناسبت جماعت می باشد، در قرائت «حسن» این کلمه به صورت «طواغیت» آمده است.

أَنْ يَعْبُدُوها (این که عبادت کنند آن را) که از عبادت او اجتناب کردند.

وَ أَنابُوا إِلَى اللَّهِ (و باز گردیدند بسوی خداوند) یعنی توبه کرده و آنچه قبلًا در دل داشتند کندند.

لَهُمُ الْبُشْرى (بر ایشان است مژدگانی) یعنی بشارت، که آن عبارت است از خبر دادن به چیزی که موجب شادی و ظهور خوشی در چهره ها می گردد.

«ابو بصیر» از امام صادق (ع) نقل کرده که فرمود: شما مژده داده شدگانید

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۱۶۰

و هر که از جباری اطاعت کند او را عبادت کرده است. و

سپس خداوند پیامبر خود را خطاب کرده و می گوید:

فَبَشِّرْ (پس بشارت بده) ای محمد (ص) عِبادِ (بندگانم را) که کسره به جای (یاء) تکلم قرار گرفته است.

الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ (آنان را که می شنوند گفتار را و پیروی می کنند از نکوتر آن) یعنی آنچه که به قبول و عمل بهتر بوده و رساننده- تر به حق باشد و «سدی» گفته: پیروی می کنند از نیکوترین دستوری که به آنان شده و به آن عمل می کنند.

روایت شده از «ابو درداء» که گفت: اگر سه چیز نبود خوش نداشتم که یک روز زندگی کنم، تشنگی در روزهای گرم و سجده در نیمه های شب و مجالست با مردمی که سخن های زیبا را انتخاب می کنند آن چنان که خرماهای خوب را مردم جدا و انتخاب می کنند.

«زجاج» گوید: می شنوند قرآن و غیر آن را و فقط از قرآن پیروی میکنند.

و نیز چنین تفسیر شده که: می شنوند دستورها و برنامه هایی که در قرآن و سنت وجود دارد و پیروی و عمل می کنند به آن چه که بهتر است زیرا که ثوابش بیشتر است، به این که به یکی از دو دستوری که افضل است عمل می کنند چنان که قصاص حق بوده ولی عفو از آن بهتر است و به آن عمل می کنند.

أُولئِكَ الَّذِينَ هَداهُمُ اللَّهُ (آنان کسانی هستند که خداوند هدایتشان کرده است) یعنی آنان که وصف شدند کسانی هستند که مورد هدایت خداوندت قرار گرفته و بسوی حق هدایت شده اند.

وَ أُولئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبابِ (و ایشان همانانند صاحبان خرد) که از خردهای خود استفاده می کنند.

«عبد الرحمن بن زید» گوید: این آیه (وَ الَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ) و دو آیه

بعـد از آن درباره سه نفر نازل شـده است كه در جاهليت مى گفتند (لا اله الا اللّه) و آنان عبارتند از «زيد بن عمرو بن نفيل» و «ابو ذر غفارى» و «سلمان

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۱، ص: ۱۶۱

فارسى».

أَ فَمَنْ حَقَّ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذابِ أَ فَأَنْتَ تُنْقِذُ مَنْ فِي النَّارِ (آيـا پس آن كه كلمه عـذاب برايش حق شـد، آيا تو هستى كه نجات دهى آن را كه در آتش است) در تقدير اين آيه اختلاف شده كه به برخى از نظريه ها اشاره مى كنيم:

۱- «زجاج» گويد: تقدير چنين است (أ فمن وجب عليه وعيد اللّه بالعقاب أ فأنت تخلصه من النار- آيا آن كه برايش وعده خدا به عـذاب واجب شده است تو مى توانى او را از آتش خلاص كنى؟) كه به جاى ضـميرى كه به مبتدا رجوع كند به كلمه (مَنْ فِي النَّارِ) اكتفاء شده است. و اين سخن را «اخفش» نيز گفته است.

۲- تقـدير چنين باشـد: (ا فأنت تنقـد من فى النار منهم- آيا تو نجات مى دهى آن كه از ايشان در آتش است) و اين كه دو بار كلمه استفهام بكار رفته براى تأكيد است كه تنبيه بر معنى باشد.

۳- «انبارى» گويـد: در كلمه (كَلِمَةُ الْعَذابِ) وقف شـده و تقـدير چنين است (كمن وجبت له الجنه) و سـپس آغاز كرده و مى گويـد: (أَ فَأَنْتَ تُنْقِذُ) و مراد از كلمه عـذاب عبارت است از قول خداونـد كه مى گويـد: (هر آينه پر مى كنم دوزخ را تو و از آن چه از تو پيروى كند) و اين گفتار براى خاموش كردن حرص پيامبر براى اسلام كافران است و مقصود اين است كه:

ای محمد (ص) تو نمی- توانی اسلام را در دل کافران وارد کنی چه بخواهند و یا نخواهند، پس گناهی بر تو نیست اگر آنان ایمان نیاورند که تقصیر از خودشان می باشد، و شبیه همین، قول خداوند است که می گوید: (لعلک باخع نفسک علی آثارهم)، «شاید تو جان خود را بباری در پی ایشان- کهف- ۶».

و اکنون خداوند به بیان آن چه برای مؤمنان آماده کرده می پردازد مانند بیان آن چه برای کافران آماده کرده است و می گوید:

لکِنِ الَّذِینَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ غُرَفٌ (و لیکن آنان که پرهیز کردند پروردگارشان

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۱۶۲

را بر ایشان غرفه هایی) است در بهشت.

مِنْ فَوْقِها غُرَفٌ (از بالای آنها است غرفه ها) و قصرهای.

مَبْنِيَّةٌ (بنا شده) و این جملات در مقابل (لَهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ ظُلَلٌ مِنَ النَّارِ وَ مِنْ تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ) می باشد که در بهشت منازل رفیعی است که بعضی فوق بعضی می باشد، چه این که نگاه کردن به سبزه زارها و آبها از غرفه ها لذیذتر و گواراتر است.

تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ (روان شود از پائین آنها رودها) یعنی از پائین این غرفه ها.

وَعْدَ اللَّهِ (وعده خداست) که وعده داده است خداوند منازل و غرفه ها را.

لا يُخْلِفُ اللَّهُ الْمِيعادَ (خداوند وعده را خلاف نمی کند)

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۱۶۳

[سوره الزمر (۳۹): آیات ۲۱ تا ۲۵] ... ص : ۱۶۳

اشاره

أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَسَلَكَهُ يَنابِيعَ فِي الْأَرْضِ ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِ زَرْعاً مُخْتَلِفاً أَلْوانُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَراهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَجْعَلُهُ حُطاماً إِنَّ فِي ذلِكَ لَذِكْرى لِأُولِي الْأَلْبابِ (۲۱) أَ فَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلامِ فَهُوَ عَلى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ فَوَيْلٌ لِلْقاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ أُولئِكَ فِي ضَلالٍ مُبِينٍ

(۲۲) اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتاباً مُتَشابِهاً مَثانِيَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَ قُلُوبُهُمْ إِلى ذِكْرِ اللَّهِ ذلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشاءُ وَ مَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَما لَهُ مِنْ هادٍ (۲۳) أَ فَمَنْ يَتَّقِي بِوَجْهِهِ سُوءَ الْعَذابِ يَوْمَ الْقِيامَةِ وَ قِيلَ لِلظَّالِمِينَ ذُوقُوا ما كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ (۲۴) كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَأَتاهُمُ الْعَذابُ مِنْ حَيْثُ لا يَشْعُرُونَ (۲۵)

[ترجمه] ... ص : ۱۶۳

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۱۶۴

آیا ندیدی که خدا نازل کند آبی را از آسمان و روان گرداند آن را بر چشمه هایی در زمین سپس بیرون آورد به آن کشتی را که رنگهای آن گوناگون است، سپس خشک می شود، پس می بینی آن را که زرد شده است، سپس آن را ریزه ریزه می گرداند، همانا در آن پندیست بر صاحبان خرد. آیا پس، آن که خدا گشادگی داد سینه اش را بر اسلام، پس اوست بر نوری از پروردگارش، پس وای بر سنگین دلان از یاد خداوند که ایشان در گمراهی آشکار هستند. خدا نازل کرد بهترین حدیث را که کتاب متشابه دوگانه است می لرزد از آن پوستهای آنان که می ترسند از خداوند و سپس نرم شود پوستهایشان و دلهایشان به یاد خدا، این است هدایت خداوند که هدایت می کند به آن هر که را بخواهد، و آن را که خدا گمراه کند نباشد برای او هدایت کننده ای. آیا کسی که بپرهیزد به روی خویش بدی عذاب را روز قیامت، و گفته شود بر ستمکاران بچشید آنچه را بودید به دست می آوردید. تکذیب کردند آنان که پیش از ایشان بودند، پس بیامدشان عذاب از جایی که نمی دانستند.

شرح لغات: ... ص : ۱۶۴

ینابیع- جمع (ینبوع) است و آن جایی است که آب از آنجا بجوشد، و آن را چشمه نیز گویند.

زرع- گیاهی را گویند که ساقه نداشته باشد و درخت گیاهی را گویند که دارای ساقه و برگ و شاخه باشد.

یهیج- به درخت و گیاه (یهیج) گفته می شود زمانی که خشک شده و در خشکی به نهایت خود رسیده باشد.

حطام- ریزه های کاه و علف را گویند و (حطم) شکستن

چیز خشک را گویند و به جهنم از این جهت (حطمه) گفته می شود که هر چیزی در آن شکسته شود. و (حطیم کعبه) را از این جهت (حطیم) گفته اند که ساختمان کعبه بالا رفته و آن محل را که (حجر کعبه) و نزدیک ناودان است شکسته و پائین گذارده است

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۱۶۵

اعراب: ... ص : ۱۶۵

أَ فَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ ...- لفظ (من) با (صله) خود مبتداء بوده و خبر آن در تقدیر است که چنین باشد: (أ فمن شرح اللّه صدره للاسلام کمن قسا قلبه من ذکر اللّه ای ترکه).

کتابا- منصوب است زیرا بدل از (احسن الحدیث) می باشد.

تفسیر: ... ص : ۱۶۵

چون خداوند یادی از دعوت به توحید کرده این بار به دلیلهای توحید پرداخته اگر چه همه مورد خطاب هستند ولی به پیامبر خود خطاب کرده و میگوید:

أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً (آیا نمی بینی که خداوند فرو فرستاده از آسمان آبی را) یعنی باران را.

فَسَلَکَهُ (پس روان کرده آن را) یعنی داخل کرده این آب را.

یَنابِیعَ فِی الْأَرْضِ (در چشمه هایی در زمین) مانند رودخانه ها، چشمه ها و چاهها و قناتها. و مانند این است قول خداوند که می گوید: (وَ أَنْزَلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً بِقَدَرٍ فَأَسْکَنَّاهُ فِی الْأَرْضِ)، «و فرو فرستادیم از آسمان آبی را به اندازه، پس قرار دادیم آن را در زمین- مؤمنون- ۱۸».

ثُمَّ یُخْرِجُ بِهِ (سپس بیرون آورد به آن) یعنی بیرون آورد بواسطه این آب از زمین.

زَرْعاً مُخْتَلِفاً أَلْوانُهُ (کشتی را که گوناگون است رنگهایش) یعنی اصناف آن مختلف است چون گندم و جو و برنج و غیر از اینها، که گفته می شود این رنگی از طعام است یعنی صنفی از آن است. و برخی گفته: مراد از رنگهای گوناگون عبارت است از سبز و زرد و سرخ.

ثُمَّ یَهِیجُ فَتَراهُ مُصْفَرًّا (سپس می خشکاند پس می بینی زرد شده است) پس از آن که سبز بوده است.

ثُمَّ یَجْعَلُهُ حُطاماً (سپس قرار می دهد آن را ریزه ریزه) یعنی شکسته و

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص:

کوبیده شده. إِنَّ فِي ذلِكَ لَذِكْرى لِأُولِي الْأَلْبابِ (همانا در این است پندی برای صاحبان خرد) یعنی در خارج کردن این کشت به صورت رنگهای گوناگون به یک آب و نقل آن از حالی به حال دیگر پند و تذکری است برای صاحبان خردهای سالم که اگر اندیشه کنند می فهمند که برای اینها آفریدگاری بوده و او را می شناسند و پی به واقعیت آغاز و انجام کار برده و به بعث و نشر یقین می کنند.

أَ فَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلامِ (آیا پس آن که خداوند شرح داده سینه او را بر اسلام) یعنی آن که خداوند سینه او را برای قبول اسلام و استقامت در آن گشاده و گسترده است مانند کسی است که چنین نباشد؟.

شرح صدر به سه گونه می تواند باشد:

۱- با در دست داشتن دلیلهای قوی که خداوند قرار داده است که این مخصوص علماء است.

۲- با دارا بودن الطافی که هر آن، حالی بعد از حالی برای او تجدید شود، چنان که خدا می گوید: (وَ الَّذِينَ اهْتَدَوْا زادَهُمْ هُدىً)، «آنان که هدایت یافتند می افزایدشان هدایتی- محمد (ص)- ۱۷».

۳- معنی سوم شرح صدر این است که دارنده آن دارای ادله مؤکد بوده و شبهات برایش حل شده باشد و گمانها و افکار را دور ریزد.

فَهُوَ عَلى نُورٍ (پس اوست بر نوری) یعنی دلالت و هدایتی.

مِنْ رَبِّهِ (از پروردگارش)، خداوند ادله را به نور تشبیه کرده چون به واسطه آنها حق شناخته می شود آن چنان که به واسطه نور و روشنی مواضع در دنیا شناخته می شود. و این سخن «جبائی» است قتاده گفته مراد از (نور) قرآن است که مؤمنان آن را گرفته

و به سوی آن باز می گردند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۱۶۷

در این آیه، این جمله (مانند آن که قساوت قلب داشته است) حذف شده و بر آن دلالت می کند قول حق که می گوید:

فَوَيْلٌ لِلْقاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ (پس وای به سنگین دلان از ذکر خداوند) و آنان کسانی هستند که با کفر الفت گرفته و بر آن تعصب می کنند و در نتیجه دلهایشان سخت شده و موعظه و ترهیب و ترغیب در آنها اثر نمی گذارد و هنگام ذکر خداوند و قرائت قرآن رقت قلب پیدا نمی کنند.

أُولئِكَ فِي ضَلالٍ (ایشانند در گمراهی) و اعراض از حق مُبِينٍ (آشکار) یعنی واضح و روشن.

اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ (خداوند فرو فرستاد بهترین حدیث را) که قرآن باشد و بدین جهت قرآن را حدیث گفته که کلام خداوند است و به کلام حدیث گفته می شود و لذا به کلام رسول خدا (ص) حدیث می گویند، و نیز به این جهت حدیث گویند که چون بعد از همه کتب آسمانی بوده و حدیث می- باشد، و بهترین حدیث است چون دارای فصاحت بسیار و اعجاز بوده و شامل جمیع ما یحتاج مکلفان است که عبارت باشد از: ادله توحید و عدل و بیان احکام شرع و غیر از اینها از مواعظ و داستانهای پیامبران و بیم و امیدها.

كِتاباً مُتَشابِهاً (کتاب متشابهی) که بعضی بر بعضی شباهت داشته و همدیگر را تصدیق می کنند و در آن اختلاف و تناقضی نیست.

برخی گفته اند: شبیه است به کتابهای آسمانی پیش اگر چه از آنها جامعتر و نافعتر و کاملتر است.

و نیز گفته اند: آیات آن در حسن نظم و زیبایی الفاظ

و رسایی معانی شبیه یکدیگرند.

مَثانِیَ (دو گـانه) از این جهت قرآن دو گانه نامیـده شـده که برخی از قصـص، اخبار، احکام، و مواعظ آن دو مرتبه با بیانهای مختلف ذکر شده است و نیز اگر دو مرتبه خوانده شود بخاطر زیبائیش ملالت آور نیست.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۱۶۸

تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِینَ یَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ (می لرزد از آن، پوستهای آنان که می ترسند از پروردگارشان) یعنی از ترس وعیدی که در قرآن ذکر شده است لرزش در اندام آنان می افتد.

ثُمَّ تَلِینُ جُلُودُهُمْ وَ قُلُوبُهُمْ إِلی ذِکْرِ اللَّهِ (سپس نرم شود پوستها و قلبهـای ایشـان با یاد خـدا) زمانی که بشـنود آن چه را که از وعـده به عـذاب و رحمت در قرآن داده شـده است. و مقصود این است که قلبهـای ایشان با ذکر خداونـد و یاد بهشت و ثواب آرام می گیرد، پس مفعول (ذکر) بخاطر وضوح حذف شده است.

از «عباس بن عبد المطلب» نقل شده که رسول خدا (ص) فرمود:

زمانی که پوست بنده از ترس خدا بلرزد گناهانش می ریزد هم چنان که از درخت خشک برگها می ریزد.

«قتاده» گویـد: این اوصاف، سـتایش اولیاء خداونـد است که پوسـتهایشان از ترس خـدا لرزیده و قلبهایشان با یاد خدا آرام می گیرد نه این که عقلهایشـان- رفته و به حالت بی هوشـی در آینـد، چه این که این اوصاف از ساخته های اهل بـدعت و شـیطان است.

ذلِکَ (ایـن) یعنی قرآن هُـدَی اللَّهِ یَهْـدِی بِهِ مَنْ یَشاءُ (هـدایت خداونـد است که هـدایت میکنـد به آن هر که را بخواهـد) از بندگانش با ادله که بر ایشان نشان می دهد، و آنان کسانی هستند از امت محمد (ص) که قرآن

به سویشان آمده است. و این سخن «جبائی» است.

و گفته شده: هدایت می کند آن را که بخواهد از افرادی که بدنبال هدایت هستند و این که ایشان را به هدایت اختصاص داده چون که از هدایت سود می برند و کسی که هدایت نجوید توصیف نگردد به این که خداوند او را هدایت می کند زیرا که با وی هدایتی نیست. ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۱۶۹

وَ مَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ (و کسی را که خدا گمراه کند) از راه بهشت فَما لَهُ مِنْ هادٍ (پس برای او هدایت کننده ای نباشد) یعنی کسی قدرت بر هدایت او نمی تواند داشته باشد، که این سخن جبائی است.

و برخی گفته اند مقصود چنین است که: هر که گمراه شود از خداوند و رحمت او پس برای او هدایت کننده ای نیست، چنان که گفته می شود: گم کردم شترم را یعنی گم شد. و این گفتار «ابی مسلم» است.

أَ فَمَنْ يَتَّقِي بِوَجْهِهِ سُوءَ الْعَذابِ يَوْمَ الْقِيامَةِ (آیا پس آن که بپرهیزد به رویش از بدی عذاب روز قیامت) و تقدیر این آیه چنین است: (آیا حال آن که عذاب خداوند را برویش دفع می کند مثل حال کسی است که با ایمان آمده و آتش را نخواهد دید؟) و این که (بوجهه- به رویش) گفته شده چون عزیز- ترین اعضاء بدن انسان چهره اوست.

و نیز چنین معنی کرده اند: آیا آن که به روی در آتش افکنده می شود؟

پس اولین عضوی که آتش را ملاقات می کند چهره کافر است. و این سخن عطا می باشد.

و معنی (یتقی) پرهیز می کند در این آیه عبارت از: (نگهدارد) می- باشد.

وَ قِيلَ لِلظَّالِمِينَ ذُوقُوا ما كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ (و

گفته می شود به ستمکاران بچشید آن چه که بودید به دست می آوردید) تا در مقابل گناهانی که انجام داده اید مجازات شوید.

سپس خداوند از امثال این کافران در امتهای گذشته خبر داده و میگوید:

کَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ (تکذیب کردند آنان که پیش از ایشان بودند) به آیات خداوند و منکر شدند رسولان او را (فَأَتاهُمُ الْعَذابُ (پس بیامدشان عذاب) به شتاب مِنْ حَيْثُ لا يَشْعُرُونَ (از جایی که نمی دانستند) یعنی در حالی که

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۱۷۰

ایمن و غافل بودند.

نظم: ... ص : ۱۷۰

خداوند این جمله را (أَ فَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ) به ما قبل خود که شامل ادله توحید و عدل بود متصل ساخته که اگر انسان عاقل تفکر در آنها کند سینه اش گشاده شده و روانش با حاصل شدن یقین اطمینان یافته و آرام گردد.

و نیز این جمله را (اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ) به (فَبَشِّرْ عِبادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ) پیوسته است تا معلوم گردد که (حدیث نیکوتر) قرآن بوده و سزاوارتر از همه برای پیروی است، اینها گفتار «ابو مسلم» می باشد.

و نیز این جمله (أَ فَمَنْ يَتَّقِي بِوَجْهِهِ سُوءَ الْعَذابِ) مربوط می گردد به ما قبل خود بنا به تقدیر این جمله (پس کسی که هدایت نشود به هدایت خداوند، هرگز هدایت نخواهد شد، چگونه به رهنمایی دیگری هدایت گردد آن که به روی در آتش خواهد افتاد) یعنی در آن اقامت خواهد داشت.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۱۷۱

[سوره الزمر (۳۹): آیات ۲۶ تا ۳۱] ... ص : ۱۷۱

اشاره

فَأَذاقَهُمُ اللَّهُ الْخِزْيَ فِي الْحَياهِ الدُّنْيا وَ لَعَذابُ الْآخِرَهِ أَكْبَرُ لَوْ كانُوا يَعْلَمُونَ (۲۶) وَ لَقَدْ ضَرَبْنا لِلنَّاسِ فِي هذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (۲۷) قُرْآناً عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ (۲۸) ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلًا فِيهِ شُرَكاءُ مُتَشاكِسُونَ وَ رَجُلًا سَلَماً لِرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيانِ مَثَلًا الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لا يَعْلَمُونَ (۲۹) إِنَّكَ مَيِّتٌ وَ إِنَّهُمْ مَيِّتُونَ (۳۰)

ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيامَهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ (۳۱)

ترجمه: ... ص : ۱۷۱

پس چشانید خداوند خواری را بر ایشان در زندگانی دنیا و هر آینه عذاب آخرت بزرگتر است اگر باشند که بدانند. و به حقیقت از هر مثلی در این قرآن بر مردم زدیم باشد که پند گیرند. قرآنی عربی بدون کجی باشد که باشد بپرهیزند.

خداوند مردی را مثل زند که در آن شریکان مخالف هم باشند و مردی که سلم برای مردی است آیا یکسان است مثل، ستایش خدا را بلکه اکثر ایشان نمیدانند.

همانا تو میرنده ای و آنان میرندگانند. سپس همانا شما روز قیامت نزد پروردگارتان مخاصمه میکنید.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۱۷۲

قرائت: ... ص :۱۷۲

سلما- «ابن کثیر» و اهل بصره غیر از «سهل» این کلمه را به صورت (سالما) با الف قرائت کرده و دیگران بدون الف و با فتح لام خوانده اند و در میان قرائتهای قلیل قرائت «سعید بن جبیر» است که (سلما) به کسر سین خوانده اند.

«ابو علی» گوید: تأکید می کند به صورت (سالما) را (فیه شرکاء) چنان که (شریک) اسم عین است نه حدث، نیز آن که در مقابل آن است بهتر است به وزن فاعل باشد که اسم عین است نه حدث. و به صورت (سلما و سلما) دو مصدر می باشد که اولی به معنی تسلیم و دومی به معنی صلح است.

خزی- خواری، ناخوش آیند تشاکس- اختلاف، تنازع، ممانعت اختصام- به معنی رد کردن هر یک از دو طرف دلیل و سخن دیگری را بر اساس انکار می باشد، که گاهی یکی حق و یکی باطل و گاهی هر دو باطل می باشند. مانند مخاصمه نصاری و یهود، و گاهی هر دو طرف حق می باشد.

اعراب: ... ص : ۱۷۲

عربیا- منصوب بوده چون حال است یعنی در حال عربیت قرآنا- تأکید است رجلا- بدل است از (مثلا) یعنی (ضرب اللّه مثلا مثل رجلا) که مضاف حذف شده است.

فِیهِ شُرَکاءُ- مرفوع به ظرف است و رجلا عطف به رجلا اول است.

تفسیر: ... ص : ۱۷۲

و اکنون خداوند خبر می دهد از آن چه به امتهای تکذیب کننده انجام داده و می گوید:

فَأَذاقَهُمُ اللَّهُ الْخِزْیَ (پس چشانید خداوند به ایشان خزی را) یعنی

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۱۷۳

خواری و ذلت را.

فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا وَ لَعَذابُ الْآخِرَهِ أَکْبَرُ (در زندگانی دنیا و هر آینه عذاب آخرت بزرگتر است) یعنی اعظم و اشد است.

لَوْ کانُوا یَعْلَمُونَ (اگر بودند که بدانند) و به حقیقت آن پی ببرند.

وَ لَقَدْ ضَرَبْنا لِلنَّاسِ فِی هذَا الْقُرْآنِ مِنْ کُلِّ مَثَلٍ (و هر آینه به حقیقت زدیم برای مردم در این قرآن از هر مثلی) خداوند سرگذشت امتهای پیش را به صورت مثل ذکر می کند، که گاهی می گوید: (و بیان می کنیم بر شما چگونه انجام دادیم با ایشان) و گاهی گوید:

(و زدیم برای شما مثلها را) و منظور این است که ما بیان کرده و توصیف کردیم برای شما هر آن چه که مردم از مصالح دین و دنیاشان به آن احتیاج دارند.

لَعَلَّهُمْ یَتَذَکَّرُونَ (شاید که ایشان پند گیرند) و تدبر کرده و عبرت بگیرند قُرْآناً عَرَبِیًّا غَیْرَ ذِی عِوَجٍ (قرآنی است عربی بدون کجی) یعنی بدون این که از حق دور شود بلکه مستقیم بوده و به حق می رساند.

لَعَلَّهُمْ یَتَّقُونَ (تا که ایشان پرهیز کنند) از معاصی خداوند.

سپس خداوند مثل می زند مرد کافری را که بتها را می پرستیده است و می گوید:

ضَرَبَ اللَّهُ

مَثَلًا رَجُلًا فِيهِ شُرَكاءُ مُتَشاكِسُونَ (مثل می زند خداوند مردی را در آن شریکان مخالف هم هستند)، اختلاف کرده و دارای اخلاق بد بوده و نزاع کننده اند.

خداوند این مثل را برای مشرکان دیگر می زند ولی صفتی را برای صاحب این مثل ذکر می کند که در همه مشرکان وجود دارد پس گویا برای همه مشرکان مثل می زند.

و منظور از این جمله (رَجُلًا فِيهِ شُرَكاءُ) این است که او خدایان و بتهای مختلفی را عبادت می کرده و آنها مخالف هم و منازع هم بوده اند یکی او را امر

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۱۷۴

به چیزی کرده و دیگری از آن نهی می کند و هر یک به تنهایی اراده دارند که وی او را خدمت کند و سپس هر یک کار خود را به دیگری واگذار می کند و در نتیجه آن مرد بدون منفعت باقی می ماند و این حال کسی است که ارباب و جماعت مختلفی را خدمت کند که هر یک دارای عقیده و نظر مخصوصی باشد. تا اینجا سخن از مثل کافر بوده ولی از این به بعد خداوند به مثل مرد مؤمن موحد پرداخته و می فرماید:

وَ رَجُلًا سَلَماً لِرَجُلٍ (مردی که سلم است بر مردی) یعنی خالص بوده که یک پادشاه را عبادت می کرده و به خدمت او خدمت دیگری آلوده نکرده بوده و از دیگری غیر از او امید نداشته است پس آن که به این صفت باشد به ثمره خدمت خود می رسد مخصوصا اگر مخدوم او حکیم و قادر و کریمی مثل خداوند باشد.

«حاکم ابو القاسم حسکانی» به اسناد خود از حضرت امیر المؤمنین (ع) نقل کرده که فرمود:

من این مرد هستم که تسلیم رسول خدا می باشم! «عیاشی» به اسناد خود از امام باقر (ع) نقل کرده که فرمود: در حقیقت (مرد سلم) علی (ع) و شیعیان او می باشند.

هَلْ یَسْتَوِیانِ مَثَلًا (آیا یکسان است آن دو از نظر مثل) یعنی آیا این دو مرد از نظر صفت و شباهت در حسن عاقبت و حصول منفعت یکسان هستند؟

یعنی مساوی نمی باشند، پس خالص آن است که پادشاه او یکی بوده و از کمک و یاری او چیزی به دستش آید که صاحب پادشاهان و شریکان مختلف نمیتوانند بدست بیاورند. و اکنون خداوند دامنه سخن را بسته و می گوید:

الْحَمْدُ لِلَّهِ (سپاس مر خدا راست) یعنی سپاس کنید خدا را که مستحق ستایش و سپاس است بر این مثلی که به شما آموخت و به واسطه آن شبهه را از میان مؤمنان برطرف کرده و دلالت را بر ایشان واضح گردانده است.

و نیز گفته اند: سپاس کنید خدا را بر این که به شما لطف کرده تا تنها

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۱۷۵

او را عبادت کرده و توحید او را داشته و ایمان را بر او خالص گردانیدید پس این نعمت بزرگ است بَلْ أَکْثَرُهُمْ لا یَعْلَمُونَ (بلکه بیشتر ایشان نمی دانند) حقیقت این را، و سپس خداوند بیان می کند مقامی را که آشکار شود در آن اهل حق و باطل و می گوید:

إِنَّکَ مَیِّتٌ وَ إِنَّهُمْ مَیِّتُونَ (همانا تو مرده ای و همانا ایشان مردگانند) یعنی عاقبت تو و ایشان مرگ است ثُمَّ إِنَّکُمْ یَوْمَ الْقِیامَةِ عِنْدَ رَبِّکُمْ تَخْتَصِمُونَ (سپس شما روز قیامت نزد پروردگارتان مخاصمه می کنید) یعنی اهل حق و باطل، ظالم و مظلوم

با هم مخاصمه میکنند و این قول «ابن عباس» است.

«ابو العالیه» می گفته: که اختصام و دشمنی در میان اهل قبله می باشد.

«ابن عمر» گوید: ما گمان می کردیم که این آیه میان ما و اهل کتاب یعنی یهود و نصاری نازل شده است و درباره ما نیست زیرا که خدای ما یکی و کتاب ما یکی است تا آن که دیدم بعضی از ما بر بعض دیگر شمشیر کشیده اند پس دانستیم که این آیه درباره ما نازل شده است.

«ابو سعید خدری» درباره این آیه گوید: ما می گفتیم خدای ما یکی و کتاب ما یکی و دین و پیغمبر ما یکی است پس این خصومتی که در آیه یاد شده، بیان گردیده چیست تا آن که در جنگ «صفین» مشاهده کردیم که بعضی از ما بر بعض دیگر به سختی شمشیر کشیده اند، گفتم آری این همان خبر آیه است.

«ابن عباس» گوید: اختصام میان هدایت شدگان و گمراهان و راستان و دروغگویان باشد

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۱۷۶

[سوره الزمر (۳۹): آیات ۳۲ تا ۳۵] ... ص : ۱۷۶

اشاره

فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ عَلَى اللَّهِ وَ كَذَّبَ بِالصِّدْقِ إِذْ جاءَهُ أَ لَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوىً لِلْكافِرِينَ (۳۲) وَ الَّذِي جاءَ بِالصِّدْقِ وَ صَدَّقَ بِهِ أُولئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ (۳۳) لَهُمْ ما يَشاؤُنَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذلِكَ جَزاءُ الْمُحْسِنِينَ (۳۴) لِيُكَفِّرَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي عَمِلُوا وَ يَجْزِيَهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ الَّذِي كانُوا يَعْمَلُونَ (۳۵)

ترجمه: ... ص : ۱۷۶

پس کیست که ظالمتر باشد از آن که دروغ بست بر خدا و تکذیب کرد به راستی، هنگامی بیامد او را، آیا نیست در جهنم جایگاهی برای کافران و آن که آورد صدق را و تصدیق کرد به آن، ایشان، آنانند پرهیزکاران. بر ایشان است آن چه بخواهند نزد پروردگارشان، آن است پاداش نیکوکاران. تا محو کند خدا از ایشان بدترین آن چه کردند و پاداش دهد به ایشان مزدشان را به بهترین آن چه که بودند عمل می کردند.

اعراب: ... ص : ۱۷۶

وَ الَّذِي جاءَ بِالصِّدْقِ- (الذی) در اینجا به معنی جنس است چون خبرش جمع بوده که (اولئک) باشد پس به آن فرد معینی اراده نشده است.

ليكفر- (لام) در اين كلمه از صله (لَهُمْ ما يَشاؤُنَ) مى باشد و برخى گفته اند: (لام) به معنى قسم است كه تقدير چنين است (و اللّه ليكفرن) كه نون حذف شده و لام كسره داده شده است.

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ٢١، ص: ١٧٧

تفسير: ... ص : ١٧٧

اكنون خداوند به بيان حال دو فرقه حق و باطل اشاره كرده و فرمايد:

فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ عَلَى اللَّهِ (پس كيست ظالمتر از آن كه به خدا دروغ بست) به اين كه گفت براى خدا فرزند و شريك مى باشد.

وَ كَذَّبَ بِالصِّدْقِ (و به راستى تكذيب كرد) كه توحيد و قرآن باشد إِذْ جاءَهُ (زمانى كه بيامدش)، سپس خداوند تهديد كرده آن كه را به اين حالت بوده و مى گويد:

أَ لَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوىً لِلْكافِرِينَ (آيا در جهنم جايگاهى براى كافران نيست) يعنى منزل و مقامى براى منكران حق در جهنم نيست؟! و منظور از اين استفهام تثبيت و تقرير است، يعنى محققا جايگاهى بر ايشان در بهشت خواهد بود.

وَ الَّذِي جاءَ بِالصِّدْقِ وَ صَدَّقَ بِهِ (و آن كه آورد صدق را و تصديق كرد آن را).

در معنى آيه فوق اختلاف شده، برخى گفته اند مراد از: (وَ الَّذِي جاءَ بِالصِّدْقِ) حضرت محمد (ص) است كه قرآن را آورده و مؤمنان او را تصديق كردند و او حجت ايشان در دنيا و آخرت است. و اين سخن «ابن زيد، قتاده، و مقاتل» است و استدلال كرده اند به اين كه خدا مى گويد:

أُولئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ (ايشان آنانند پرهيزكاران).

و نيز

گفته شده منظور از: (وَ الَّذِی جاءَ بِالصِّدْقِ) «جبرئیل» است که قرآن را آورده و محمد (ص) آن را تصدیق و قبول کرده است و این قول «سدی» است.

و برخی گفته اند: منظور از (الَّذِی جاءَ بِالصِّدْقِ) حضرت محمد بوده که بر وی کلمه (لا اله الا اللّه) آمده که آن را تصدیق کرده و آن را تبلیغ نموده است و این گفتار «ابن عباس» است و گوید: اگر تصدیق کننده غیر از محمد (ص) باشد

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۱۷۸

لازم است چنین گفته شود: (و الذی صدق به) و این قویترین اقوال است.

«عطا» و «ربیع» گویند مراد از: (الَّذِی جاءَ بِالصِّدْقِ) پیامبران بوده و از (صدق به) پیروان ایشان می باشد، بنا بر این (الذی) به معنی جنس می باشد.

و نیز گفته اند: مراد از (وَ الَّذِی جاءَ بِالصِّدْقِ) حضرت محمد (ص) بوده و مراد از (صدق به) حضرت علی (ع) می باشد. و این قول «مجاهد» بوده و «ضحاک» آن را از «ابن عباس» روایت کرده و نیز مروی از امامان معصوم ما از آل محمد علیهم السلام می باشد.

سپس خداوند منت گذارده به آنان که بر ایشان نعمتها را آماده کرده و می گوید:

لَهُمْ ما یَشاؤُنَ (بر ایشان است آن چه بخواهند) از ثواب و نعمتهای بهشت عِنْدَ رَبِّهِمْ (نزد پروردگارشان) که از جانب خداوند به آنها می رسد ذلِکَ جَزاءُ الْمُحْسِنِینَ (این است پاداش نیکوکاران) بر احسانی که در دنیا انجام داده و اعمال صالح را بجای آوردند لِیُکَفِّرَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَسْوَأَ الَّذِی عَمِلُوا (تا محو کند خداوند از ایشان بدترین چیزی که انجام دادند) یعنی خداوند از ایشان عقاب شرک و معاصی

را ساقط می کند که قبلا انجام داده بودند به خاطر ایمان و احسانی که کرده و بازگشت به خدا کرده اند.

وَ يَجْزِيَهُمْ أَجْرَهُمْ (و پاداش دهد به ایشان مزدشان را) یعنی ثوابشان را بِأَحْسَنِ الَّذِي كانُوا يَعْمَلُونَ (به بهتر چیزی که بودند عمل می کردند) یعنی به واجبات و مستحبات، که آنها بهترین اعمال ایشان است، زیرا مباح اگر چه نیکوست ولی استحقاق ثواب و مدح بر آن مترتب نمی گردد

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۱۷۹

[سوره الزمر (۳۹): آیات ۳۶ تا ۴۰] ... ص : ۱۷۹

اشاره

أَ لَيْسَ اللَّهُ بِكافٍ عَبْدَهُ وَ يُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ وَ مَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَما لَهُ مِنْ هادٍ (۳۶) وَ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَما لَهُ مِنْ مُضِلٍّ أَ لَيْسَ اللَّهُ بِعَزِيزٍ ذِي انْتِقامٍ (۳۷) وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلْ أَ فَرَأَيْتُمْ ما تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ أَرادَنِيَ اللَّهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كاشِفاتُ ضُرِّهِ أَوْ أَرادَنِي بِرَحْمَةٍ هَلْ هُنَّ مُمْسِكاتُ رَحْمَتِهِ قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ (۳۸) قُلْ يا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلى مَكانَتِكُمْ إِنِّي عامِلٌ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ (۳۹) مَنْ يَأْتِيهِ عَذابٌ يُخْزِيهِ وَ يَحِلُّ عَلَيْهِ عَذابٌ مُقِيمٌ (۴۰)

ترجمه: ... ص : ۱۷۹

آیا خدا کفایت کننده بنده خود نیست؟ و می ترسانند تو را به آنان که غیر او هستند و کسی که خدا او را گمراه کند پس برای او هدایت کننده ای نباشد.

و کسی که خدا او را هدایت کند پس او را گمراه کننده ای نباشد، آیا خداوند عزیز صاحب انتقام نیست؟. و اگر پرسش کنی از ایشان که چه کسی آسمانها و ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۱۸۰

زمین را آفرید گویند البته خداوند! بگو آیا پس دیدید آن چه را غیر از خداوند می خوانید که اگر خداوند ضرری به من اراده کند آیا میتوانند ضرر او را دفع کنند یا اگر اراده کند بر من رحمتی را آیا آنان میتوانند بازدارنده رحمت او باشند، بگو بس است مرا خداوند بر او توکل می کنند توکل کنندگان. بگو ای قوم، عمل کنید بر توانایی خویش همانا من عمل کننده ام، پس بزودی بدانید.

آن که بیایدش عذابی خوار می کند او را و فرود آید بر او عذابی پاینده.

قرائت: ... ص : ۱۸۰

عبده- اهل کوفه غیر از «عاصم» و «ابو جعفر»، (بکاف عباده) به صورت جمع خوانده و دیگران به صورت مفرد قرائت کرده اند. توجیه در قرائت اول این که تقدیر چنین می باشد (آیا خداوند نگهدارنده نیست بندگان پیامبر خود که ابراهیم را از

آتش، نوح را از غرق و یونس را از شکم ماهی و انبیاء را از خطرات نگه داشت، پس تو را نیز نگه داشته و محافظت می کند).

و توجیه در قرائت دوم این است که تقـدیر چنین باشـد: (آیـا خداونـد کفایت کننـده نیست تو را)، یعنی اگر چه آنها تو را می ترسانند ولی خداوند تو را نگهداری

می کند.

کاشفات- ممسکات- این دو کلمه را به دو صورت قرائت کرده اند، اول با تنوین و دوم با اضافه به کلمه ما بعد. و شاید منصوب بوده که حال باشد.

تفسیر: ... ص : ۱۸۰

چون خداوند صادق و مصدق را وعده داد به دنبال آن بیان می کند که ایشان را یاری و کفایت می کند اگر چه دشمنان به قصد اذیت ایشان باشند و می گوید:

أَ لَيْسَ اللَّهُ بِكافٍ عَبْدَهُ (آیا خداوند کفایت کننده بنده خود نیست) از کلمه استفهام تقریر استفاده شده است و منظور از عبد حضرت محمد (ص) میباشد، یعنی خداوند او را در مقابل خطر دشمن محافظت می کند،

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۱۸۱

وَ يُخَوِّفُونَكَ (و می ترسانند تو را) ای محمد! بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ (به آنان که غیر او هستند) «قتاده، سدی، و ابن زید» گویند: کفار آن حضرت را از بتها و اوثانی که عبادت می کردند می ترساندند، زیرا که می گفتند: ای محمد ما می ترسیم که خدایان تو را هلاک کنند.

برخی گفته اند: «خالد» از طرف پیغمبر (ص) مأمور شد که برود و بتها را بشکند، چون آمد، و بت پرستان به وی گفتند: ای خالد بپرهیز از خشم بتها که خشم ایشان سخت است، ولی خالد ترتیب اثر نداده و با تبر آنها را خرد کرده و به زمین ریخت و گفت: کفران باد بر شما نه سبحان، سبحان بر آن که شما را اهانت کند چه این که خدا را می بینم که شما را اهانت کرده است.

وَ مَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَما لَهُ مِنْ هادٍ (و آن که او را خداوند گمراه کند پس برای او هدایت کننده ای نباشد) یعنی آن که را خداوند

از طریق بهشت به کفر و گناهانش گمراه کند، کسی نخواهد بود که او را بسوی بهشت رهنمون باشد.

و نیز گفته شده که مقصود از آیه مذکور چنین است: آن را که خداوند وصف کرده که گمراه است زمانی که گمراه شود از راه حق پس برای او کسی نخواهد بود که به عنوان هادی نامیده شود.

و یا این که: هر که را خداوند از بهره های هدایت محروم کند برای او کسی بهره ای نخواهد رساند.

وَ مَنْ یَهْدِ اللَّهُ فَما لَهُ مِنْ مُضِلٍّ (و آن را که خدا هدایت کند پس برای او گمراه کننده ای نباشد) یعنی هر که را خداوند به راه بهشت هدایت کند، هیچ کس نمی تواند او را از آن باز دارد.

أَ لَیْسَ اللَّهُ بِعَزِیزٍ (آیا نیست خداوند عزیز) یعنی توانای قاهری که کسی بر او غلبه نکند.

ذِی انْتِقامٍ (صاحب انتقام) از دشمنانش که نعمتهای او را منکر میشوند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۱۸۲

سپس به پیغمبر خود می گوید:

وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ (و اگر از ایشان بپرسی) ای محمد مَنْ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ (چه کسی آفرید آسمانها و زمین را) و آنها را ایجاد کرد پس از آن که معدوم بودند لَیَقُولُنَّ اللَّهُ (هر آینه گویند البته خداوند) آفریدگار آنهاست، زیرا که بت پرستان با اینکه بتها را عبادت می کنند ولی به خالقیت خداوند اقرار دارند، سپس خداوند بر کافران استدلال می کند، آن چه را که عبادت می کنند از غیر خداوند نمی توانند مالك برطرف کردن ضرر و بدی از ایشان باشند قُلْ (بگو) بر ایشان ای محمد أَ فَرَأَیْتُمْ ما تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ أَرادَنِیَ اللَّهُ بِضُرٍّ (پس

آیا دیدید آنچه را می خوانید به غیر از خداوند، اگر اراده کند خدا بر من از ضرری) یعنی از مرض و فقر و بلاء و شدت.

هَلْ هُنَّ کاشِفاتُ ضُرِّهِ (آیا برطرف کننـده هسـتند آنان ضـرر او را) که از من برطرف کنند أَوْ أَرادَنِی بِرَحْمَهٍ (یا اگر برای من اراده کنـد رحمتی را) از خیر و سـلامت هَلْ هُنَّ مُمْسِکاتُ رَحْمَتِهِ (آیا آنان نگهدارنـده انـد رحمت او را) یعنی آیا می توانند جلوگیری کننـد از رحمتی که خداونـد بمن بکنـد، خلاصه منظور این است، آن که نـاتوان از کشف ضـرر و زیـان و عاجز از رسانـدن خیر و رحمت است از کسـی که به او تقرب می جویـد چگونه سـزاوار عبادت است، آری عبادت تنها سـزاوار کسـی است که بر همه اینها توانا باشد و ناتوانی و عجز او را فرا نگیرد که این تنها خداوند متعال است.

قُلْ (بگو) ای محمـد حَسْبِیَ اللَّهُ عَلَیْهِ یَتَوَکَّلُ الْمُتَوَکِّلُونَ (بس است مرا خداوند و بر او توکل می کنند توکل کنندگان) و کسـی که بر غیر او توکل کند بر غیر کفایت کننده حال بندگان توکل کرده است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۱۸۳

قُلْ (بگـو) ای محمـد بر ایشـان یـا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلی مَکـانَتِکُمْ (ای قوم عمـل کنیـد بر توانـایی خویش) یعنی به انـدازه قـدرت و کوشـش خود تلاش کنیـد در هلاکت من و ناتوان کردن امر من إِنِّی عامِلٌ (همانا من عمل کننـده ام) به قـدر قدرت و توانایی خود فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ یَأْتِیهِ عَذابٌ یُخْزِیهِ وَ یَحِلُّ عَلَیْهِ عَذابٌ مُقِیمٌ (بزودی بدانید آن را که بیایدش عذاب که خوارش کند و فرو آید بر او عذاب پاینده)

تفسیر این آیه گذشت. و منظور تهدید از وعید است.

نظم: ... ص : ۱۸۳

خداوند این جمله را (وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ) به جمله (وَ يُخَوِّفُونَكَ) پیوسته تا معلوم گردد که: سزاوار نیست ای پیامبر تو را به بتها بترسانند با این که اعتراف می کنند خالق جهانها خداوند یکتاست.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۱۸۴

[سوره الزمر (۳۹): آیات ۴۱ تا ۴۵] ... ص : ۱۸۴

اشاره

إِنَّا أَنْزَلْنا عَلَيْكَ الْكِتابَ لِلنَّاسِ بِالْحَقِّ فَمَنِ اهْتَدى فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ ضَلَّ فَإِنَّما يَضِلُّ عَلَيْها وَ ما أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ (۴۱) اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِها وَ الَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنامِها فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضى عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَ يُرْسِلُ الْأُخْرى إِلى أَجَلٍ مُسَمًّى إِنَّ فِي ذلِكَ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (۴۲) أَمِ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ شُفَعاءَ قُلْ أَ وَ لَوْ كانُوا لا يَمْلِكُونَ شَيْئاً وَ لا يَعْقِلُونَ (۴۳) قُلْ لِلَّهِ الشَّفاعَةُ جَمِيعاً لَهُ مُلْكُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۴۴) وَ إِذا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَ إِذا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ (۴۵)

ترجمه: ... ص : ۱۸۴

همانا ما نازل کردیم بر تو کتاب را برای مردم به حق، پس آن که هدایت یابد پس برای خویش است و آن که گمراه شود همانا بر خود گمراه شده و نیستی ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۱۸۵

تو بر آنان وکیل. خداوند می رباید نفسها را هنگام مرگشان و آن که نمرده است در خوابگاهش، پس نگه دارد آن را که گذارنده است بر آن مرگ را، و رها می کند دیگری را تا سر آمد نامبرده، همانا در این است آیاتی بر گروهی که اندیشه می کنند. یا گرفتند غیر از خداوند شفیعانی، بگو آیا اگر چه باشند مالک نشوند چیزی را و خردمند نباشند. بگو برای خداوند است شفاعت همگی برای اوست پادشاهی آسمانها و زمین، سپس بسوی او بازگردانده شوید. و چون تنها خداوند یاد شود رنجیده شود دلهای آنان که ایمان نمی آورند به آخرت و چون یاد شود آنان که غیر او هستند در آن هنگام شادی

کنند.

قرائت: ... ص : ۱۸۵

قضـی علیهـا المـوت- اهـل کـوفه غیر از «عـاصم» و «قـتیبه» کلمه (قضـی) را به ضـمه و کلمه (المـوت) را به رفع قرائت کرده و دیگران (قضـی) را به فتـح و (الموت) را به نصب خوانده اند توجیه در قرائت اول این است که فعل (قضـی) مانند فعل (یرسل) مبنی بر فاعـل و معلـوم بوده و (الموت) مفعول آن است و در قرائت دوم این که فعـل (قضـی) مبنی بر مفعول و (الموت) نـایب فاعل آن و در حقیقت به معنی فعل معلوم است.

شرح لغات: ... ص : ۱۸۵

توفی- گرفتن چیزی به صورت کامل و تمام می باشد که گفته میشود (توفیت حقی) یعنی تمام و همه حقم را گرفتم اشمئزاز- به معنی گرفتگی، نفرت، و کراهت می باشد

تفسیر: ... ص : ۱۸۵

اشاره

خداوند به محقق بودن وعده عذاب پاینده خود پرداخته و می گوید:

إِنَّا أَنْزَلْنـا عَلَیْـکَ الْکِتـابَ (همانـا مـا فرو فرسـتادیم بر تو کتـاب را) یعنی قرآن را لِلنَّاسِ (برای مردم)، «ابن عباس» گفته یعنی به جمیع مردم بِالْحَقِّ (به حق) که در آن چیزی از حرفهای باطل نیست. برخی چنین

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۱۸۶

معنی کرده انـد که قرآن را به این که حـق یـا بر این که حـق است نـازل کردیم که واجب است در موجب و مقتضـای آن نظر کرد، آن چه قرآن صـحیح دانسـته درسـت دانسـت و آن چه را قرآن فاسـد کرده فاسـد نمـود و آن چه را قرآن ترغیب کرده واجـب است به آن عمـل کرده و آن چه را قرآن از آن بـاز داشـته، از آن اجتنـاب کرد، و آن چه را قرآن به آن دعـوت کرده رشد بوده و آن چه قرآن از آن اعراض کرده ناحق و باطل است.

فَمَنِ اهْتَـدی (آن کـه هـدایت جویـد) بـه آن چه دارای ادله است فَلِنَفْسِهِ (برای خـویش است) زیرا که نفـع آن سـرانجام به او بـاز گردد وَ مَنْ ضَـلَّ (و آن که گمراه شود) از آن و تجـاوز کنـد فَإِنَّما یَضِلُّ عَلَیْها (پس همانا بر آن گمراه شود) یعنی به ضـرر خود گمراه گردد زیرا ضرر آن که عقاب باشد بر خود انسان باز می گردد.

وَ ما أَنْتَ (و نیستی تو) ای محمد عَلَیْهِمْ بِوَکِیلٍ (وکیل بر ایشان) یعنی تو مراقب

نیستی. که حق را به قلب آنان رسانده و بر ایشان محافظت کنی تا ترک نکرده و از آن منصرف نشوند، زیرا که تو نمی توانی آنـان را اکراه و اجبـار به اسـلام کنی، یا تو کفیل ایشان نیستی که لازم باشـد ایمان آنان را نگهـداری کنی، پس تنها وظیفه تو تبلیغ دین است. اللَّهُ یَتَوَفَّی الْأَنْفُسَ حِینَ مَوْتِها (خداونـد می ربایـد نفسـها را هنگام مرگشان) یعنی خداونـد در می یابـد و می گیرد آنهـا را چون مرگشـان فرا رسـیده و سـرآمدشان سپری شود، و مقصود هنگام مرگ بـدنها و جسـدهای ایشان است، پس مضاف در این کلام حذف شده است.

وَ الَّتِی لَمْ تَمُتْ فِی مَنامِها (و آن که نمرده است در خوابگـاهش) یعنی و نیز خداونـد می ربایـد روح آن را که در خوابگاهش نمرده است. آن که در هنگام خواب بیرون می رود عبارت از نفسی است که دارای عقل و تمیز باشد و آن

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۱۸۷

چیزی است که شخص خوابیده از آن جدا بوده و تعقل نمی کند.

و آن که هنگام مرگ بیرون رود عبارت از نفس زندگانی و حیوانی است که چون بیرون رود جان آدمی نیز زائل شود.

خلاصه شـخص خوابیـده نفس می کشد و فرق میان قبض روح خوابیده و قبض روح مرده این است که اولی در مقابل بیداری و دومی در مقابل زنـدگانی است و قبض روح خوابیده با باقی ماندن روح در بدن است و قبض روح مرده با خارج شدن روح از بدن است.

فَیُمْسِکُ الَّتِی قَضی عَلَیْهَا الْمَوْتَ (پس نگه دارد آن را که بر آن مرگ را گذرانده است) بسوی روز قیامت که بسوی دنیا

باز نمی گردد.

وَ يُرْسِلُ الْأُخْرى (و رها می کند دیگری را) یعنی نفسهای دیگر را که مرگ را بر آنها نگذرانده است که منظور نفس خوابیده است.

الی اجل مسمی (تا سرانجام نامبرده) که تا مرگش نامیده شده.

إِنَّ فِي ذلِكَ لَآياتٍ (همانا در این است آیتهایی) یعنی دلالتهای آشکار بر توحید خداوند و کمال قدرت او.

لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (بر قومی که تفکر می کنند) در ادله، زیرا بر قبض نفوس در هنگام مرگ و هنگام خواب جز خداوند کسی قادر و توانا نیست.

روح و نفس ... ص : ۱۸۸

«ابن عباس» گوید: در بنی آدم روح است و نفس که میان آن دو، مانند شعاع خورشید است، پس نفس آن که دارای عقل و تمییز بوده و روح آن است که موجب زندگی و حرکت باشد چون انسان بخوابد نفس او بیرون رفته ولی روحش باقی است و هنگام مرگ خداوند روح و نفس هر دو را قبض می کند و این سخن تأیید می شود به آن چه که:

«عیاشی» به اسناد خود از «حسن بن محبوب» از «عمرو بن ثابت» از امام باقر (ع) روایت کرده کی فرمود:

نیست کسی که بخوابد مگر این که نفس او بسوی آسمان عروج کرده و روحش

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۱، ص: ۱۸۸

در بدن باقی می ماند و میان نفس و بدن رابطه ای چون شعاع خورشید است.

پس اگر خداوند اذن در قبض ارواح دهد روح، نفس را اجابت کند و اگر اذن در رد روح دهد اجابت کند نفس روح را، و این است قول خداوند که می فرماید:

(اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ ...) پس نفس آن چه در ملکوت ببیند دارای تأویل بوده و آن چه که میان

آسمان و زمین ببیند بدون تأویل و از خیالهای شیطانی است.

أَمِ اتَّخَذُوا (یا بگرفتند) یعنی بلکه گرفتند مِنْ دُونِ اللَّهِ (غیر از خداوند) خدایان را شُفَعاءَ (شفیعان)، قُلْ (بگو) ای محمد (ص) أَ وَ لَوْ کانُوا (اگر چه باشند) خدایان لا یَمْلِکُونَ شَیْئاً (مالک نشوند چیزی را) از شفاعت وَ لا یَعْقِلُونَ (و تعقل نکنند)، جواب این استفهام محذوف است که تقدیرش چنین است (اگر چه به این صفت باشند باز بت پرستان آنها را عبادت کرده و شفیع قرار داده و امید به شفاعت آنها را دارند).

قُلْ (بگو) بر ایشان لِلَّهِ الشَّفاعَةُ جَمِیعاً (شفاعت همگی برای خداست) که هیچکس بدون اذن او نمی تواند شفاعت کند، و مقصود این است که هیچ کس نمی تواند مالک شفاعت شود مگر آن که خدا او را مالک شفاعت کرده باشد، چنان که خدا می گوید: (مَنْ ذَا الَّذِی یَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ)، «کیست که شفاعت کند نزد او مگر به اذن خداوند- بقره- ۲۵۵» و در این آیه رد و ابطالی است بر آن که بتها را شفیع می داند.

لَهُ مُلْکُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ ثُمَّ إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ (برای اوست پادشاهی آسمانها و زمین سپس بسوی او بازگردانده شوید)، معنی این آیه سابقا گفته شد و اکنون خداوند از زشتی اعتقاد و سخنی عناد کافران خبر داده و می گوید:

وَ إِذا ذُکِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ (و چون خدا به تنهایی یاد شود رنجیده شود)، «سدی، جبائی، و ضحاک» گفته اند یعنی نفرت کند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۱۸۹

«ابن عباس، مجاهد، و مقاتل» گویند: یعنی گرفته شود و «قتاده» گفته: یعنی کافر شده و تکبر کند:

قُلُوبُ الَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ

بِالْآخِرَةِ (قلبهای آنان که ایمان نمی آورند به آخرت)، مشرکان چون این سخن را (لا اله الا اللّه وحده لا شریک له) میشنیدند نفرت می کردند، چون می گفتند که بتها نیز خدا هستند.

وَ إِذا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ (و چون یاد می شد آنان که غیر او بودند) یعنی بتهایی که بدون خداوند عبادت می شدند إِذا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ (در آن هنگام ایشان شادی می کردند) و بقدری خوشحال می شدند که آثار شادی و سرور از چهره شان پیدا بود

نظم ... ص : ۱۸۹

توجیه در پیوستگی این آیه (اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ) با آیه (وَ ما أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ) این است که خداوند می خواهد بیان کند، وکیل و حفیظ بر ایشان کسی است که ایشان را میرانده و میگرداندشان هر گونه که بخواهد.

برخی گفته اند: این جمله (أَ لَيْسَ اللَّهُ بِكافٍ عَبْدَهُ) به جمله (وَ ما أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ) متصل شده و مقصود چنین است: (آن که عبد خود را کفایت کرده تو را نیز از امر ایشان کفایت می کند). جمله (أَمِ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ شُفَعاءَ) به جمله (أَ لَيْسَ اللَّهُ بِكافٍ ...) پیوسته تا معلوم شود آن که مالک نفع و ضرر نباشد مالک شفاعت هم نخواهد بود.

[سوره الزمر (۳۹): آیات ۴۶ تا ۵۰] ... ص : ۱۹۰

اشاره

قُلِ اللَّهُمَّ فاطِرَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ عالِمَ الْغَيْبِ وَ الشَّهادَةِ أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبادِكَ فِي ما كانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (۴۶) وَ لَوْ أَنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ما فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً وَ مِثْلَهُ مَعَهُ لافْتَدَوْا بِهِ مِنْ سُوءِ الْعَذابِ يَوْمَ الْقِيامَةِ وَ بَدا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ ما لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ (۴۷) وَ بَدا لَهُمْ سَيِّئاتُ ما كَسَبُوا وَ حاقَ بِهِمْ ما كانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ (۴۸) فَإِذا مَسَّ الْإِنْسانَ ضُرٌّ دَعانا ثُمَّ إِذا خَوَّلْناهُ نِعْمَةً مِنَّا قالَ إِنَّما أُوتِيتُهُ عَلى عِلْمٍ بَلْ هِيَ فِتْنَةٌ وَ لكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لا يَعْلَمُونَ (۴۹) قَدْ قالَهَا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَما أَغْنى عَنْهُمْ ما كانُوا يَكْسِبُونَ (۵۰)

ترجمه: ... ص : ۱۹۰

بگو ای خدای پدید آورنده آسمانها و زمین، داننده نهان و آشکار، تو حکم می کنی میان بندگانت در آنچه اختلاف می کردند. و اگر هر آنچه در زمین است و هر آنچه مانند آن است، از آن ستمکاران باشد و آنها را فدیه دهند تا عذاب رستاخیز به آنها نرسد قبول نشود و پدید آید از جانب خدا برای آنها

آنچه گمان نمی کردند. و نمودار شد برای ایشان بدیهای آنچه کسب کردند و فرایشان گرفت آنچه مسخره می کردند. و چون انسان را گزندی رسد بخواند ما را سپس چون او را از جانب خودمان نعمتی دهیم گوید: همانا داده شده ام آن را بر

علمی، بلکه آن فتنه است و لکن اکثر مردم نمی دانند. محققا گفته است آن را کسانی که پیش از آنان بودند پس بی نیاز نکرد از ایشان آنچه را که بودند کسب می کردند.

تفسیر: ... ص : ۱۹۱

زمانی که خداوند سبحان دلیلها را ذکر کرد و مردم در آنها نظر نکردند و مواعظ را بیان فرمود از آنها پند نگرفتند، پیامبر خود را دستور فرمود، با آنان محاکمه کند تا انجام دهد درباره ایشان آنچه استحقاق داشتند. پس گفت:

قُلِ (بگو) ای محمد (ص) بخوان به این دعا اللَّهُمَّ فاطِرَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ (ای خداوند پدید آورنده آسمانها و زمین) یعنی ای آفریدگارشان و ایجاد کننده آسمانها و زمین عالِمَ الْغَيْبِ وَ الشَّهادَةِ (دانای نهان و آشکار) یعنی داننده آنچه علمش از همه مردم پنهان است و ای داننده آنچه مردم مشاهده می کنند و می- دانند.

أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبادِكَ (تو حکم کنی میان بندگانت) روز قیامت فِي ما كانُوا فِيهِ

يَخْتَلِفُونَ (در آن چه بودنـد در آن اختلاف می کننـد) در این دنیا در امر دینشان و دنیاشان و تفصـیل بـده میان آنان به حق در حقـوق و مظـالم، یعنی حکـم کن میـان من و قـوم من به حق، و در این بشـارتی است برای مؤمنـان به پیروزی و نصـرت، زیرا خداوند که پیغمبر خود را امر به دعا می کند ناچار اجابت می کند.

از «سـعید بن مسـیب» نقل شـده که گفت: من آیه ای را در قرآن میشـناسم که کسـی نخوانـد آن را که بواسـطه آن از خداوند سؤال کند مگر آن که خدا به او

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۱۹۲

عطا کند و آن آیه (قُلِ اللَّهُمَّ فاطِرَ السَّماواتِ ...) می باشد، سپس خداوند خبر می دهد از واقع شدن عذاب بر کافران به این که می فرماید:

وَ لَوْ أَنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ما فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً وَ مِثْلَهُ مَعَهُ (و اگر هر آنچه در زمین است و هر آن چه مانند آن است برای ستمکاران باشـد) زیاده بر آن لَافْتَدَوْا بِهِ مِنْ سُوءِ الْعَذابِ يَوْمَ الْقِيامَةِ (فـدیه دهنـد از زشتی عـذاب قیامت که به آنان نرسـد، قبول نشود،) تفسـیر این آیه گـذشت وَ بَدا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ ما لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ (و آشـکار شود بر ایشان از جانب خداوند آن چه گمان نمی کردنـد) یعنی ظاهر شود بر ایشـان از اقسـام عـذاب آن چه که انتظار نداشـته و گمان نداشـتند که به ایشان برسـد و در حساب ایشان نبود.

«سـدی» گفته است: آنهـا کارهـای خـود را خوب می پنداشـتند که بـد برایشـان نموده شـد. و گفته شـده است که «محمـد بن منکدر» هنگام مرگ، زاری می کرد، بدو گفتند:

تـو هـم جزع و زاری می کنی پاسـخ گفـت: مرا آیـه ای از قرآن در بر گرفتـه کـه (وَ بَـدا لَهُـمْ مِنَ اللَّهِ) است و می ترسم که از جانب خداوند چیزهایی برایم آشکار شود که گمان نمی کردم وَ بَدا لَهُمْ (و آشکار شد بر ایشان) سَیِّئاتُ ما کَسَبُوا (بدیهای آن چه کسب کردند) یعنی پاداش کارهای بدشان آشکار شود وَ حاقَ بِهِمْ (فرایشان گیرد) یعنی نازل شود به ایشان ما کانُوا بِهِ یَسْتَهْزِؤُنَ (آنچه که بودند مسخره می کردند) و آن عبارت بود از هر چیزی که پیغمبر (ص) هشدار میداد از آنچه که منکر می شدند و آن را تکذیب می کردند.

سپس خداوند خبر می دهد که انسان شدیدا در تقلب از حالی به حال دیگر است پس فرمود:

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۱۹۳

فَإِذا مَسَّ الْإِنْسانَ ضُـرٌّ (پس زمانی که ضـرری به انسان برسـد) از بیماری و گرفتاری دَعانا (می خوانـد ما را) و پناه می آورد به سوی ما با حالت تسلیم و اخلاص، چه این که می دانـد غیر از ما هیچ کسـی قادر به رفع گرفتاری او نیست ثُمَّ إِذا خَوَّلْناهُ نِعْمَةً مِنَّا (سـپس او را چون از جـانب خود نعمتی دهیم) یعنی چون نعمتی از سـلامت جسم و گشـایش روزی و نعمتهای دیگری باو ببخشـیم قالَ إِنَّما أُوتِیتُهُ عَلی عِلْمٍ (گویـد بر اساس علم داده شـده ام) در تفسـیر این آیه سـخنان گوناگونی گفته شـده است که اینک اشاره میکنیم:

اول- از «حسن» و «جبائی» نقل شـده است که: انسان گویـد، همانا داده شده ام روی دانش و زیرکی و کاردانی خود. پس این اشاره است که آنان به منافع و ضررهای خود جاهل هستند.

دوم- داده شده ام

بر اساس خیری که خداوند از من میداند و این قول از «مقاتل» و «قتاده» نقل شده است.

سوم- داده شده ام بر اساس علمی که خدا آن را از من قبول کرده و راضی است، و لذا خداوند بخشیده است برای من از نعمتهایی که بخشیده است.

سپس خداوند می فرماید: امر بر اساس گفته ایشان نیست بَلْ هِیَ فِتْنَةٌ (بلکه آن فتنه ای می باشد) یعنی آزمایش و امتحانی است که خدا به آن آزمایش کرده است تا ظاهر شود که شکر و صبر انسان در مقابل آن چگونه است تا بر اساس آن مجازات کند.

و گفته شده است که معنی آیه چنین است که این نعمت فتنه ای یعنی عذابی بر ایشان خواهد بود اگر آن را به خود نسبت دهند.

و برخی گفته معنی آیه این است که خود این گفتار برای ایشان فتنه ای می باشد زیرا ایشان بر آن عذاب خواهند شد.

وَ لکِنَّ أَکْثَرَهُمْ لا یَعْلَمُونَ (و لکن بسیاری از ایشان نمی دانند) بلاء چه چیزی

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۱۹۴

و نعمت کدام است.

و گفته اند معنی این است که، آنها نمی دانند تمامی نعمتها از جانب خداوند است اگر چه از جهت بندگان روی اسباب به وجود آمده است.

قَدْ قالَهَا (بتحقیق گفته است آن را) یعنی این کلمه و گفتار را الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ (آنها که پیش از ایشان بودند) مانند «قارون» هنگامی که گفت: همانا داده شده ام بر اساس علمی که در نزد من است.

فَما أَغْنی عَنْهُمْ ما کانُوا یَکْسِبُونَ (پس بی نیاز نکرد از ایشان آن چه که بودند کسب می کردند) یعنی سودی نبخشید بر ایشان آن چه از اموال جمع کردند بلکه برای آنان

موجب بدبختی گردید

. ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۱۹۵

[سوره الزمر (۳۹): آیات ۵۱ تا ۵۵] ... ص : ۱۹۵

اشاره

فَأَصابَهُمْ سَيِّئاتُ ما كَسَبُوا وَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ هؤُلاءِ سَيُصِيبُهُمْ سَيِّئاتُ ما كَسَبُوا وَ ما هُمْ بِمُعْجِزِينَ (۵۱) أَ وَ لَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشاءُ وَ يَقْدِرُ إِنَّ فِي ذلِكَ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۵۲) قُلْ يا عِبادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلى أَنْفُسِهِمْ لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (۵۳) وَ أَنِيبُوا إِلى رَبِّكُمْ وَ أَسْلِمُوا لَهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذابُ ثُمَّ لا تُنْصَرُونَ (۵۴) وَ اتَّبِعُوا أَحْسَنَ ما أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذابُ بَغْتَةً وَ أَنْتُمْ لا تَشْعُرُونَ (۵۵)

ترجمه: ... ص : ۱۹۵

پس رسید به ایشان زشتیهای آن چه دست آوردند و آنان که ستم کردند از ایشان زود باشد که رسد بر ایشان زشتی های آن چه به دست آوردند و نیستند به عجز آرندگان. آیا ندانستند که خدا فراخ گرداند روزی را برای هر که خواهد و تنگ کند، همانا در این است نشانه هایی برای قومی که ایمان آرند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۱۹۶

بگو ای بندگان من که بر جان خودتان اسراف کردید ناامید نباشید و از رحمت خدا، همانا خدا بیامرزد همه گناهان را، همانا اوست آمرزنده مهربان. و باز گردید به سوی پروردگار خویش و بر او تسلیم شوید پیش از آن که بیاید شما را عذاب، سپس یاری نشوید. و پیروی کنید به نیکو آن چه نازل شده است به سوی شما از پروردگارتان پیش از آن که ناگهان بیاید بسوی شما عذاب و شما نمیدانید.

تفسیر ... ص : ۱۹۶

اشاره

سپس خداوند سبحان از حال کافران خبر می دهد و می گوید:

فَأَصابَهُمْ سَيِّئاتُ ما كَسَبُوا (پس رسید به ایشان زشتیهای آن چه را بدست آوردند) یعنی رسید بر ایشان عقاب زشتیهایشان، پس حذف مضاف در اینجا بخاطر دلالت کلام بر این مفهوم است. و برخی گفته اند به این خاطر (عقاب سیئات) گفته می شود که این کلام با دو کلمه اش جفت و قرین است چه این که خدا می گوید: (جَزاءُ سَيِّئَةٍ، سَيِّئَةٌ مِثْلُها)، «پاداش زشتی مانند آن

است» وَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ هؤُلاءِ (و كسانى كه ستم كردند از ايشان) يعنى از كافران قوم تو اى محمد (ص) سَيُصِيبُهُمْ سَيِّئاتُ ما كَسَبُوا (مى رسد به ايشان زشتيهاى آن چه به دست آوردند) و نيز وَ

ما هُمْ بِمُعْجِزِينَ (و نیستند به عجز آورندگان) یعنی آنان نمی توانند از خداوند ربوده شوند، و یا این که آنها نمی توانند خدا را عاجز کرده و از قدرت او خارج شوند.

أَ وَ لَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشاءُ وَ يَقْدِرُ (آیا نمی دانند که خداوند فراخ می کند روزی را به آن که بخواهد و تنگ کند؟!) یعنی خداوند وسعت و گشایش می دهد روزی را به آن که بخواهد و تنگ می کند روزی را به آن که بخواهد به جهت آن چه از مصالح مردم می داند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۱۹۷

إِنَّ فِي ذلِكَ لَآياتٍ (همانا در این است نشانه ها) نشانه های واضح و روشن لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (بر مردمی که ایمان آرند) قبول و تصدیق می کنند توحید خداوند را، چه این که از آن سود می برند.

مغفرت کلی ... ص : ۱۹۷

قُلْ (بگو) ای محمد يا عِبادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلى أَنْفُسِهِمْ (ای بندگان من که بر خودتان اسراف کردید) با مرتکب و آلوده شدن گناهان لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ (ناامید مشوید از مهر خداوند) یعنی مأیوس نشوید از آمرزش خداوند إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (همانا خداوند می- آمرزد همه گناهان را که اوست آمرزنده مهربان) از «ثوبان» غلام رسول خدا (ص) نقل شده که گفت: دوست ندارم دنیا و آن چه در اوست به جای این آیه برای من باشد.

حضرت امیر المؤمنین علیها السلام فرمود: در قرآن آیه ای گسترده تر از آیه (يا عِبادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا ...) نمی باشد.

در مصحف (عبد اللَّه) آیه یاد شده به این صورت آمده (ان اللَّه یغفر الذنوب جمیعا لمن یشاء)، «خداوند می آمرزد همه گناهان را بر آن

که بخواهد.»

برخی گفته اند این آیه درباره «وحشی» کشنده و قاتل «حمزه» نازل شده آن هنگام که خواست مسلمان شود ولی ترسید توبه او قبول نشود و چون این آیه نازل شد اسلام آورد و مسلمان شد.

به رسول خدا (ص) گفته شد، آیا این آیه مخصوص (وحشی) است یا

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۱۹۸

شامل همه مسلمانان می باشد؟ حضرت فرمود: بلکه برای همه مسلمانان است.

این آیه درست نمیباشد که درباره «وحشی» نازل شده باشد زیرا نزول این آیه در مکه بوده و وحشی پس از سالیان دراز اسلام آورده است ولی در پاسخ باید گفت ممکن است این آیه بر او خوانده شده و باعث اسلام او گشته است، پس این آیه به عموم خود حمل می شود، و خداوند ناچار همه گناهان را بر توبه کننده می آمرزد، پس موحد یعنی اهل توحید اگر قبل از توبه کردن بمیرد در مشیت خداوند است اگر بخواهد بر اساس عدالت خود عذاب میکند و اگر بخواهد بر اساس فضل و رحمت خود می آمرزد، چنان که خدا فرماید: (وَ يَغْفِرُ ما دُونَ ذٰلِكَ لِمَنْ يَشاءُ)، «می آمرزد خداوند بغیر از شرک از هر که بخواهد» سپس خداوند بندگان خود را بسوی توبه دعوت می کند و ایشان را امر می کند که بسوی خدا بازگردند و می فرماید:

وَ أَنِيبُوا إِلى رَبِّكُمْ (و برگردید به سوی پروردگارتان) یعنی بازگردید از شرک و گناهان بسوی خداوند و توحید کنید او را وَ أَسْلِمُوا لَهُ (و تسلیم شوید مر او را) یعنی سر فرود آورید به اطاعت او در آن چه شما را امر می کند، و گفته شده معنی این است، قرار دهید

خودتان را خالص برای خداونـد، خداونـد با این آیه مردم را سوق به سوی توبه می دهد تا انسان به گناه آلوده نشده و توبه را به امید آیه سابق ترک نکند مِنْ قَبْلِ أَنْ یَأْتِیَکُمُ الْعَذابُ ثُمَّ لا تُنْصَرُونَ (پیش از آن که بیاید بسوی شما عذاب سپس یاری نمی شوید) موقعی که عذاب بشما نازل شود.

وَ اتَّبِعُوا أَحْسَنَ ما أُنْزِلَ إِلَیْکُمْ مِنْ رَبِّکُمْ (و تابع شوید به بهتر آن چه نازل شده است بسوی شـما از پروردگارتان) یعنی از حلال و حرام و امر و نهی و و وعده و وعید پس کسی که انجام دهد آن چه امر شده و ترک کند آن چه نهی شده،

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۱۹۹

پس حقیقتا تابع نیکوتر شده است، این سخن از «ابن عباس» نقل شده است.

و گفته شده که اراده شده از نیکوتر و احسن، ناسخ بغیر از منسوخ و این از «جبائی» است.

«علی بن عیسـی» گوید: این گفتار، نادرست است زیرا به منسوخ عمل نمی شود تا حسن و نیکو باشد و ناسخ احسن و نیکوتر، پس منسوخ قبیح است و ناسخ نمی تواند نیکوتر و احسن از قبیح و زشت باشد، و از این سـخن به این نحو جواب داده شده که منسوخ جایز است که حسن و نیکو باشد مگر این که عمل کردن به ناسخ اصلح و احسن می باشد.

مِنْ قَبْلِ أَنْ یَأْتِیَکُمُ الْعَذابُ بَغْتَةً (پیش از آن که بیایـد بسوی شـما عـذاب ناگهـانی) یعنی ناگهـان در وقـتی که متوقع و منتظر نبودید وَ أَنْتُمْ لا تَشْعُرُونَ (و شما نمی دانید) یعنی نمی دانید که عذاب چه وقتی بر شما نازل

می شود.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۲۰۰

[سوره الزمر (۳۹): آیات ۵۶ تا ۶۰] ... ص : ۲۰۰

اشاره

أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ یا حَسْرَتی عَلی ما فَرَّطْتُ فِی جَنْبِ اللَّهِ وَ إِنْ کُنْتُ لَمِنَ السَّاخِرِینَ (۵۶) أَوْ تَقُولَ لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدانِی لَکُنْتُ مِنَ الْمُتَّقِینَ (۵۷) أَوْ تَقُولَ حِینَ تَرَی الْعَذابَ لَوْ أَنَّ لِی کَرَّةً فَأَکُونَ مِنَ الْمُحْسِنِینَ (۵۸) بَلی قَدْ جاءَتْکَ آیاتِی فَکَذَّبْتَ بِها وَ اسْتَکْبَرْتَ وَ کُنْتَ مِنَ الْکافِرِینَ (۵۹) وَ یَوْمَ الْقِیامَهِ تَرَی الَّذِینَ کَذَبُوا عَلَی اللَّهِ وُجُوهُهُمْ مُسْوَدَّهٌ أَ لَیْسَ فِی جَهَنَّمَ مَثْویً لِلْمُتَکَبِّرِینَ (۶۰)

ترجمه: ... ص : ۲۰۰

این که می گوید کسی ای دریغ بر آن چه کوتاهی کردم در جنب خداوند و هر آینه بودم از مسخره کنندگان. یا که گوید اگر خدا هدایتم می کرد همانا بودم از پرهیزکاران. یا گوید هنگامی که بیند عذاب را، اگر برای من بازگشتی بود پس می شدم از نیکوکاران. بلی آمد به تو آیات من پس تکذیب کردی آنها را و کبر ورزیدی و بودی از کافران. و روز قیامت می بینی آنان را که دروغ گفتند بر خدا که روهایشان سیاه شده آیا دوزخ جایگاهی نیست برای کبرورزان.

قرائت: ... ص : ۲۰۰

«ابو جعفر» یا (حسرتای) به یاء مفتوحه بعد از الف خوانده و دیگران یا (حسرتا) بدون یا خوانده اند.

«ابن جنی» گوید لفظ یا (حسرتای) نادرست است، زیرا الف در

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۲۰۱

(حسرتا) بجای یا می باشد و بخاطر سنگینی استعمال (یا) به آسان بودن استعمال (الف) پناه برده شده است.

شرح لغات: ... ص : ۲۰۱

تفریط- اهمال کردن در چیزی میباشد که پیشروی در آن واجب بوده و به خاطر سهل انگاری وقت آن فوت شده است و ضد آن کار با حزم است، گفته می شود فلانی حازم است در مقابل کسی که مفرط است.

حسرت- بمعنی غمگین شدن بر آن چه وقت آن گذشته و پشیمان شدن به آن چه جبران آن ممکن نبوده می باشد و تأسف نیز مانند آن است و اصل معنی تحسر و حسرت به معنی انقطاع و بریدن است گفته می شود (انحسرت الدابه ای انقطع سیرها

کلالا)، «منحسر شد چهارپا یعنی از شدت خستگی فرو ماند و از سیر و حرکت باز ماند».

جنب- عضو معروف بـدن است، و نیز جنب به معنی چیز بزرگ و زیـادتر است گفته می شود (هـذا قلیـل فی جنب مودتـک)، «ایـن چیز انـدکی در پیش مهر شـما اسـت» و یـا گفته می شـود (مـا فعلت فی جنب حـاجتی ای فی امره)، «چه کردی در جنب حاجت و نیاز من یعنی در امر آن» «کثیر» گوید:

الا تتقین اللَّه فی جنب عاشق له کبد حری علیک تقطع

«آیا پرهیز نمی کنی از خداوند در کنار عاشقی- بر او دل تشنه ای است که برای تو چاک شده است»

اعراب: ... ص : ۲۰۱

(بَلی قَدْ جاءَتْکَ) جواب می باشد برای (أَوْ تَقُولَ لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدانِی لَکُنْتُ مِنَ الْمُتَّقِینَ) زیرا معنی این سـخن چنین است که خدا مرا هـدایت نکرد پس گفته می شود که بلی آیات ما بسوی تو آمـد، و چون (بلی) بایـد در جواب سـخن منفی باشـد ناچار در معنی، سخن منفی اراده می شود.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۲۰۲

(وُجُوهُهُمْ مُسْوَدَّةٌ) این جمله مبتدا و خبر

است و این جمله چون دارای معنی حال می باشد لذا اعرابا منصوب می باشد و از واو حال بخاطر ضمیر، بی نیاز هستیم، و جایز است (وجوههم) را بخاطر بدل از (الَّذِینَ کَذَبُوا) منصوب خواند یعنی (و تری وجوه الذین کذبوا علی اللَّه مسوده)

تفسیر: ... ص : ۲۰۲

اشاره

و چون خداوند سبحان مردم را بخاطر دور ماندن از عذاب و عقوبات امر به تبعیت از طاعات و واجبات و اجتناب از زشتیها کرد، غرض از این کار را به این نحو بیان فرمود که:

أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ (اینکه گوید کسی) یعنی به ترس از اینکه گوید، یا به حذر از اینکه گوید و معنی این است که کراهت دارید در حالتی قرار گیرید که در آن گوئید:

یا حَسْرَتی عَلی ما فَرَّطْتُ فِی جَنْبِ اللَّهِ (ای دریغ بر آنچه کوتاهی کردم در جنب خداوند) یعنی دریغا از پشیمانی من بر آنچه ضایع کردم از ثواب کردن برای خداوند، این قول «ابن عباس» است.

و گفته شده است که: ای دریغ بر آنچه کوتاه آمدم در امر خداوند، و این سخن از «مجاهد» و «سدی» وارد شده است، از «حسن» نقل شده که، جنب خداوند- بمعنی طاعت خداوند است.

«فراء» گوید: جنب بمعنی قرب و نزدیکی می باشد که قرب خداوند و جوار خداوند منظور می باشد، مثلا گفته می شود که فلانی در جنب فلانی زندگی میکند یعنی در جنب و جوار او زندگی میکند. پس معنی بر اساس این تفسیر چنین میشود که: کسی گوید ای دریغ بر آنچه کوتاه آمدم در جنب خدا یعنی در طلب قرب و جوار خدا که آن بهشت است.

«زجاج» گوید: منظور از جنب، طریق و راه است که معنی

چنین می شود:

ای دریغ از اینکه کوتاه آمدم در راهی که آن راه خداوند است، پس جنب به

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۲۰۳

معنی جانب خواهد بود، یعنی ای دریغ از اینکه کوتاه آمدم در جانبی که منتهی به رضایت خداوند می شد.

«عیاشی» از «ابی جارود» از امام باقر (ع) نقل کرده که فرمود:

(نحن جنب اللّه)

یعنی ما جنب و کنار خداوند هستیم.

وَ إِنْ كُنْتُ لَمِنَ السَّاخِرِينَ (و هر آینه بودم از مسخره کنندگان) «قتاده» و «سدی» گفته اند منظور این است که: بودم من از مسخره کنندگان پیغمبر (ص) و مسخره می کردم مومنان و قرآن را در دنیا یا به این معنی که: من بودم مسخره میکردم آن را که مرا بسوی ایمان دعوت میکرد.

أَوْ تَقُولَ لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدانِي لَكُنْتُ مِنَ الْمُتَّقِينَ (یا گوید اگر خداوند مرا هدایت می کرد هر آینه بودم از پرهیزکاران) یعنی این کار را انجام داده و آیات خود را آوردیم تا کسی نتواند بگوید اگر خداوند مرا هدایت میکرد همانا از کسانی میشدم که بخاطر ترس از عذاب الهی از گناهان پرهیز می کردم.

برخی گفته اند: چون مردم کافر در ادله الهی نظر نکردند و از قرآن اعراض کرده و مشغول به دنیا و امور باطل شدند، گمان کردند که خداوند متعال آنان را هدایت نکرده است و این سخن را با گمان خود میگویند، و لذا خداوند بر آنان رد کرده و می فرماید: (بَلى قَدْ جاءَتْكَ آياتِي)، «بلی آمد به سوی تو آیات من» و برخی گفته اند: معنی آیه، این است که: گوید کسی اگر خداوند هدایت میکرد مرا بسوی نجات، برمیگرداند و رجوع میداد به حال

اختیار و تکلیف، در آن موقع من از کسانی میشدم که هدایت یافته و از معاصی و گناهان دوری می- کردم، و این سخن از «جبائی» نقل شده است و دلیل این سخن آن که مردم کافر در روز قیامت می دانند که خداوند وسیله هدایت را بر ایشان فراهم کرده است، پس فقط درخواست و اشکال ایشان در بازگشت به دنیا و حال تکلیف

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۲۰۴

می باشد.

أَوْ تَقُولَ حِینَ تَرَی الْعَذابَ لَوْ أَنَّ لِی کَرَّةً فَأَکُونَ مِنَ الْمُحْسِنِینَ (یا گوید کسی هنگامی که بیند عذاب را اگر برای من بازگشتی بود هر آینه بودم من از نکوکاران) یعنی اگر من بازگشتی به دنیا داشتم از اهل توحید شده و خدای را اطاعت می کردم، خداوند در انکار سخن این شخص می گوید:

بَلی (بلی) یعنی این چنین نیست که تو می گویی قَدْ جاءَتْکَ آیاتِی (بتحقیق آمد بسوی تو آیات من) یعنی حجت ها و دلالت ها و نشانه های من.

فَکَذَّبْتَ بِها (پس تکذیب کردی آنها را) یعنی دوری کردی از پیروی آنها، چه این که خدا می گوید:

وَ اسْتَکْبَرْتَ وَ کُنْتَ مِنَ الْکافِرِینَ (و تکبر کردی و بودی از کافران) به آنها.

(بحث ادبی) ... ص : ۲۰۴

در اینجا این اشکال پیش می آید که چرا لفظ (جاءتک) به فتح کاف که علامت مذکر می باشد به کار برده شده است با این که (نفس) مؤنث می باشد؟، در جواب باید گفت: مراد از (نفس در اینجا انسان می باشد و آن هم مذکر است).

قابل تذکر است که در برخی از قرائتهای نادر و قلیل که از: «عاصم» و «جحدری» و «یحیی بن یعمر» روایت شده برای مطابقت با تأنیث (نفس)، کاف و تمامی

(تـا) هـای مخاطب این آیه مکسور که علامت تأنیث می باشـد خوانـده شـده است و اینچنین می شود: (بلی قـد جاءتک آیاتی فکـذبت بهـا و اسـتکبرت و کنت من الکـافرین) وَ یَوْمَ الْقِیـامَهِ تَرَی الَّذِینَ کَذَبُوا عَلَی اللَّهِ (و روز قیامت می بینی کسانی را که دروغ گفتند بر خداوند) و گمان کردند که برای خداوند شریکی و فرزندی می- باشد

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۲۰۵

وُجُوهُهُمْ مُسْوَدَّهٌ أَ لَیْسَ فِی جَهَنَّمَ مَثْویً لِلْمُتَکَبِّرِینَ (روهاشـان سـیاه است آیا در جهنم جایگاهی برای کبرورزان نیست) آنهایی که از ایمان آوردن به خداوند تکبر ورزیدند.

این استفهام و سؤال به صورت تثبیت و تقریر مطلب است یعنی حتما در جهنم جایگاه و مقام آنها می باشد.

(تکذیب امام؟) ... ص : ۲۰۵

«عیاشـی» از «خثیمه» روایت کرده که گفت از حضـرت «صادق» (ع) شنیدم فرمود: کسی که حدیثی از ما بگوید ما روزی را از او سؤال خواهیم کرد، اگر راست گفته و مـا را تصـدیق کنـد همانـا بر خـدا و رسول خـدا (ص) راست گفته است و اگر مـا را تکـذیب کنـد همانـا بر خـدا و رسول خـدا دروغ گفته و تکـذیب کرده است، زیرا چون مـا سـخن می گوئیم، نمی گوئیم این شخص و آن شـخص گفته است، همانا می گوئیم خـدا و رسول خـدا (ص) چنین گفته اند، سـپس حضـرت این آیه را تلاوت فرمود: (وَ یَوْمَ الْقِیـامَهِ تَرَی الَّذِینَ کَذَبُوا عَلَی ...) در این هنگـام خـثیمه به دو گوش خود اشـاره کرده و گفت: کر شود این دو گوش من اگر آن را نشنیدم (یعنی معتقد به آن نباشم) و از «سوده بن کلیب» نقل شده که گفت از این آیه (وَ یَوْمَ

الْقِیامَهِ تَرَی ...) از حضرت باقر (ع) سؤال کردم فرمود: این آیه درباره آن کسی می باشد که خود را امام بداند بدون آن که از جانب خداوند باشد، گفتم اگر چه آن شخص علوی باشد؟ فرمود: آری!، گفتم اگر چه فاطمی باشد فرمود:

آری؟

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۲۰۶

[سوره الزمر (۳۹): آیات ۶۱ تا ۶۶] ... ص : ۲۰۶

اشاره

وَ یُنَجِّی اللَّهُ الَّذِینَ اتَّقَوْا بِمَفازَتِهِمْ لا یَمَسُّهُمُ السُّوءُ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ (۶۱) اللَّهُ خالِقُ کُلِّ شَیْ ءٍ وَ هُوَ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ وَکِیلٌ (۶۲) لَهُ مَقالِیدُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ الَّذِینَ کَفَرُوا بِآیاتِ اللَّهِ أُولئِکَ هُمُ الْخاسِرُونَ (۶۳) قُلْ أَ فَغَیْرَ اللَّهِ تَأْمُرُونِّی أَعْبُدُ أَیُّهَا الْجاهِلُونَ (۶۴) وَ لَقَدْ أُوحِیَ إِلَیْکَ وَ إِلَی الَّذِینَ مِنْ قَبْلِکَ لَئِنْ أَشْرَکْتَ لَیَحْبَطَنَّ عَمَلُکَ وَ لَتَکُونَنَّ مِنَ الْخاسِرِینَ (۶۵)

بَلِ اللَّهَ فَاعْبُدْ وَ کُنْ مِنَ الشَّاکِرِینَ (۶۶)

ترجمه: ... ص : ۲۰۶

و نجات می دهد خداوند کسانی را که پرهیز کردند با رستگاریشان، بدی به ایشان نمی رسد و آنان غمگین نمی شوند. خداوند آفریننده هر چیزی است و او بر هر چیزی وکیل است. برای اوست کلیدهای آسمانها و زمین، و آنان که به آیات خداوند کافر شدند ایشانند زیانکاران. بگو آیا دستور می دهید غیر از خدا را بندگی کنم ای نادانان. و بتحقیق وحی شده است بر تو و بر آنان که پیش از تو بودند اگر مشرک شوی تباه می شود عملت و خواهی بود از زیان- کاران. بلکه خدای را پرستش کن و بوده باش از سپاسگزاران.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۲۰۷

قرائت: ... ص : ۲۰۷

مفازه- اهل کوفه غیر از «حفص»، (بمفازاتهم) خوانده اند و دیگران (بمفازتهم) گفته اند، دلیل آنان که (مفازه) را جمع خوانده اند این است که مصدر چون اقسام و اجناسش مختلف شود می توان به صورت جمع استعمال کرد، از این جهت می گوئیم (مکانتکم و مکاناتکم)، و دلیل آنها که مفرد خوانده اند این که (مفازه) چون (فوز) بوده و ناچار چون مصدر است باید مفرد و به صورت (مفازه) خوانده شود.

تفسیر: ... ص : ۲۰۷

اشاره

چون خداوند سبحان از حال کافران خبر داد بدنبال آن، حال پرهیز کاران نکوکار را بیان کرده و فرمود:

وَ يُنَجِّى اللَّهُ الَّذِينَ اتَّقَوْا (و نجات می دهد خداوند کسانی را که پرهیز کردند) از معاصی به خاطر ترس از عقاب خداوند بِمَفازَتِهِمْ (به رستگاریشان) یعنی به نجات یافتنشان از آتش، اصل کلمه (مفازه) به معنی نجات یافتن است، لذا از باب تفأل به خیر (مفازه) را (نجات) گویند، چنان که از باب تفأل به خیر مار گزیده را سلیم گویند و یا به کار بردن (سلیم) او را به سلامت فال می زنند.

لا يَمَسُّهُمُ السُّوءُ (نمی رسد بدی به ایشان) یعنی به ایشان مکروه و شدت اصابت نمی کند وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ (و نه ایشان غمگین شوند) از آن چه از خوشی ها و لذات از دست آنان رفته باشد.

چون خداوند مسئله وعد و وعید را خاطرنشان ساخت بیان می کند که او بر همه چیز توانا می باشد اللَّهُ خالِقُ كُلِّ شَيْ ءٍ (خداوند آفریننده هر چیز است) یعنی بوجود آورنده و پدید آرنده هر چیز است

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۲۰۸

وَ هُوَ عَلى كُلِّ شَيْ ءٍ وَكِيلٌ (و او بر هر چیزی وکیل است) یعنی نگهدارنده با تدبیر هر

چیز است لَهُ مَقالِیدُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ (برای او کلیدهای آسمانها و زمین است) (مقالید) جمع (مقلید) و (مقلاد) است و منظور از آسمانها و زمین روزی و رحمت است، که روزی و رحمت از آن خداوند می باشد و این سخن «ابن عباس و قتاده» است، و «ضحاك» گفته: خزینه های آسمانها و زمین به دست خداوند است، می- گشاید روزی را به آن که بخواهد و می بندد از آن که بخواهد.

وَ الَّذِینَ کَفَرُوا بِآیاتِ اللَّهِ أُولئِکَ هُمُ الْخاسِرُونَ (آنان که کافر شدند به آیات خداوند، پس ایشان هستند زیانکاران) زیرا با از دست دادن بهشت و نعمتهای آن و با چشیدن آتش و زبانه های آن زیان می کنند.

سپس خداوند مردم را دانا می کند که معبودی به غیر از (اللّه) نیست و می گوید:

قُلْ (بگو) ای محمد به این کافران أَ فَغَیْرَ اللَّهِ تَأْمُرُونِّی أَعْبُدُ (به غیر از اللّه دستور می دهید عبادت کنم) یعنی امر می کنید که غیر از خداوند را عبادت کنم أَیُّهَا الْجاهِلُونَ (ای نادانان) در آن چه که امر می کنید، زیرا شما امر می کنید عبادت کنم کسی را که نمی بیند و نمی شنود و سودی نمی دهد و ضرری نمی بخشد. سپس به پیغمبر (ص) خود می گوید:

وَ لَقَدْ أُوحِیَ إِلَیْکَ (و بتحقیق وحی گردیده شد بسوی تو) ای محمد (ص) وَ إِلَی الَّذِینَ مِنْ قَبْلِکَ (و آنان که پیش از تو بودند) از پیامبران و رسولان لَئِنْ أَشْرَکْتَ لَیَحْبَطَنَّ عَمَلُکَ وَ لَتَکُونَنَّ مِنَ الْخاسِرِینَ (اگر شرك ورزی همانا تباه شود عمل تو و همانا خواهی بود از زیانکاران) «ابن عباس» گوید: این خطاب تأدیبی نسبت به پیغمبر (ص) بوده و تهدیدی نسبت به دیگر مردم می باشد، زیرا خداوند

پیمبر خود را از شرک

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۲۰۹

و مداهنه کافران نگه داشته و معصوم گردانیده است، و در این سخن چیزی نیست که دلالت کند به صحیح بودن گفته اهل وعید که قائل به احباط و تباهی اعمال می باشند، زیرا معنی آیه چنین است، کسی که در عبادت خدا شرک بورزد و بتها و غیر آنها را در عبادت خدا شریک قرار دهد، عبادت او بر وجهی قرار می گیرد که استحقاقی برای ثواب پیدا نمی کند، و لذا این عمل را خداوند وصف می کند که آن تباه است زیرا اگر عمل، خالص برای خداوند باشد سزاوار ثواب می تواند باشد.

سپس خداوند سبحان امر به توحید می کند و می فرماید:

بَلِ اللَّهَ فَاعْبُدْ (بلکه خداوند را عبادت کن) یعنی عبادت خود را تنها بسوی خداوند بدون توجه به بتها، متوجه کن وَ کُنْ مِنَ الشَّاکِرِینَ (و بوده باش از سپاسگزاران) آنان که بر نعمتهای خداوند سپاس گذاشته و عبادت را خالص برای خداوند انجام می دهند.

(بحث ادبی) ... ص : ۲۰۹

«زجاج» گوید: (اللَّه) معمول منصوب (فاعبد) است و (فا) به معنی مجازات آمده است و مقصود چنین می شود، چون بیان کردم پس عبادت کن خدای را.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۲۱۰

[سوره الزمر (۳۹): آیات ۶۷ تا ۷۰] ... ص : ۲۱۰

اشاره

وَ ما قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَ الْأَرْضُ جَمِیعاً قَبْضَتُهُ یَوْمَ الْقِیامَهِ وَ السَّماواتُ مَطْوِیَّاتٌ بِیَمِینِهِ سُبْحانَهُ وَ تَعالی عَمَّا یُشْرِکُونَ (۶۷) وَ نُفِخَ فِی الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ مَنْ فِی الْأَرْضِ إِلاَّ مَنْ شاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِیهِ أُخْری فَإِذا هُمْ قِیامٌ یَنْظُرُونَ (۶۸) وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّها وَ وُضِعَ الْکِتابُ وَ جِی ءَ بِالنَّبِیِّینَ وَ الشُّهَداءِ وَ قُضِیَ بَیْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَ هُمْ لا یُظْلَمُونَ (۶۹) وَ وُفِّیَتْ کُلُّ نَفْسٍ ما عَمِلَتْ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِما یَفْعَلُونَ (۷۰)

ترجمه: ... ص : ۲۱۰

و ارج نگذاردند بر خدا حق ارجش، و زمین، همه آن در قبضه اوست در روز قیامت، و آسمانها پیچیده دست قدرت اوست، منزه و برتر است از آنچه شرک می ورزند. و دمیده شد در صور پس بیهوش افتاد آن که در آسمانها و آن که در زمین است

مگر آن که را خدا خواست، سپس دوباره دمیده شد، پس ناگاه ایشانند ایستادگان نگران. و درخشید زمین بنور پروردگارش واگذارده شد کتاب و آورده شدند پیامبران و گواهان، و داوری شد میان ایشان به حق

و آنان ستم نشوند. و پرداخت شد به هر کسی آن چه انجام داد و او داناتر است به آن چه انجام می دهند.

اعراب: ... ص : ۲۱۱

جمیعا- نصب داده شده چون حال است و عامل آن محذوف است و تقدیر چنین است (و الارض اذا کانت مجتمعه قبضته)، «زمین زمانی که مجتمع است در قبضه اوست»، پس (اذا) ظرف زمان بوده و عامل آن (قبضته) میباشد و (کان) در اینجا تامه است چه این که اگر ناقص بود باید (جمیعا) خبر آن باشد و درست نمی بود که حال باشد.

تفسیر: ... ص : ۲۱۱

اشاره

سپس خداوند از حال کافران خبر می دهد و می گوید:

وَ ما قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ (و ارج نگذاردند خدای را حق ارجش) یعنی خدا را مناسب و سزاوار عظمت و بزرگیش، تعظیم نکردند، زیرا غیر از خداوند را عبادت کردند و پیامبرش را امر کردند که غیر او را عبادت کند، این سخن از «حسن» و «سدی» نقل شده است.

«مبرد» گفته که اصل این سخن از آنجا است که می گویی: (فلانی عظیم القدر است) و از این جمله جلالت و بزرگی او را اراده می کنی، و (قدر) اختصاص دادن چیزیست به بزرگی و کوچکی و تساوی.

و برخی گفته مقصود از این آیه چنین است که، ستایش نکردند خدای را آن چنان که سزاوار بود، زیرا بعث و رستاخیز را انکار کردند و خدا را چنین وصف کرده و شناختند که خداوند مردم را بیهوده آفریده و از بازگردانیدن و قیامت عاجز است.

«زمین در قبضه خداست» ... ص : ۲۱۱

وَ الْأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيامَهِ (و همه زمین در قبضه اوست در روز قیامت) قبضه- این کلمه در لغت به این معنی آمده که: (ما قبضت علیه بجمیع

كفلـك)، «آن چه بـا همه كف دست خود فرا گيرى» خداونـد با اين بيان از كمال قـدرت خود خبر داده و يادآور مى شود كه زمين بـا همه بزرگيش در تحت قـدرت اوست ماننـد چيزى كه قـابض در كـف دست خود درمى آورد، پس در قبضه اش مى شود، اين سـخن بر اساس سخنان مردم مى باشد كه خداوند خواسته است بر ما به آسانى بفهماند چه اين كه ما مى گوئيم، اين چيز در قبضه فلانى و در دست فلانى

است زمانی که تصرف آن بر او آسان باشد اگر چه قبض نکرده است

آسمانها پیچیده دست قدرت اوست ... ص : ۲۱۲

و همچنین است قول خداوند که می فرماید:

وَ السَّماواتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ (و آسمانها پیچیده دست او هستند) یعنی می گردانند با قدرت خود هم چنان که ما چیزی را که توانایی داریم با دست خود می گردانیم، به کار بردن «یمین- دست» برای مبالغه در قدرت و ثابت کردن بیشتر مالکیت است، چنان که خداوند میفرماید: (أَوْ ما مَلَكَتْ أَيْمانُكُمْ)، «آن چه مالك شد دستهایتان» یعنی آن چه در تحت قدرت شماست، زیرا ملك چیزی نیست که بدون یسار و اعضاء دیگر بدن به (یمین) اختصاص داشته باشد.

و برخی گفته اند: معنی چنین است که آسمانها محفوظ و مصون به قوت خداوند است و (یمین) را به معنی (قوت) گرفته اند چنان که شاعر میگوید:

اذا ما رایه رفعت لمجد تلقاها عرابه بالیمین

«زمانی که پرچمی نباشد که برای عظمت افراشته گردد- آن را «عرابه» به دست (یمین) خود قرار گیرد» «۱».

سپس خداوند خود را تنزیه و پاك می كند از آنچه به او شریك قائل میشوند

---

(۱) این شعر را شخصی بنام «شماخ» گفته و «جوهری» آن را به «حطیئه» نسبت داده است و «عرابه» اسم مردی از «انصار» می باشد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۲۱۳

و می گوید:

سُبْحانَهُ وَ تَعالى عَمَّا يُشْرِكُونَ (منزه و برتر است از آن چه شرك می ورزند) یعنی از آن چه شبیه و مثل به او نسبت می دهند.

«صور» دمیده میشود ... ص : ۲۱۳

وَ نُفِخَ فِي الصُّورِ (و دمیده شد در صور) و آن شاخی است که «اسرافیل» در آن می دمد.

حکمت در دمیده شدن (صور) این است که خداوند آن را نشانه ای قرار داده تا خردمندان پایان کار خود را در جهان تکلیف

دانسته و آغاز خلقت جدید را

متوجه شونـد، پس این را تشـبیه کرده به آنچه در میـان مردم متعـارف است که هنگـام کوچ و رحلت و نزول و فرود بوق می زنند و برای مردم چه مثالی بهتر از این می توان در این حادثه به کار برد.

برخی گفته اند (صور) جمع صورت است، گویا که در صورتها و چهره های مردم دمیده می شود و این قول «قتاده» است و نیز از او نقل شده که (صور) را بفتح واو قرائت کرده است.

فَصَعِقَ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ مَنْ فِی الْأَرْضِ (پس بیهوش بر زمین افتاد آن که در آسمانها و آن که در زمین است) یعنی از سختی و شدت این صیحه و فریاد که از (صور) خارج می شود همه آنها که در آسمانها و زمین است می میرند.

گفته می شود: (صعق فلان)، «فلانی بیهوش شد» زمانی که بمیرد به حال وحشتناک چون صیحه ای که عظیم باشد.

إِلَّا مَنْ شاءَ اللَّهُ (مگر آن کـه را خـدا بخواهـد) در معنی مسـتثنی (یعنی آن کسـی کـه از خطر صـور و بیهوشـی معـاف است) اختلاف شده است.

برخی گفته اند افراد مسـتثنی عبارتند از: «جبرئیل»، «میکائیل»، «اسـرافیل» و ملک الموت یعنی «عزرائیل». و این سخن از «سدی» نقل شده

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۲۱۴

و نیز روایت مرفوعی در این باب نقل کرده اند.

و عده ای گفته اند: افراد مستثنی عبارتند از شهیدان در راه خداوند و این سخن را «سعید بن جبیر» و «عطا» از «ابن عباس» و «ابو هریره»، از پیغمبر (ص) نقـل کرده انـد که آن حضـرت دربـاره این آیه از کسـانی که شامل بیهوشـی مرگ آور نمی شونـد از جبرائیل سؤال کرد و او جواب گفت که ایشان شهیدان می باشند که

شمشیرهای خود را کنار عرش به کمر بسته اند.

ثُمَّ نُفِخَ فِیهِ أُخْری (سپس دو باره در صور دمیده شد) مراد از نفخه دوباره نفخه بعث و رستاخیز است که آن نفخه دوم است.

«قتاده» در حدیث مرفوعی که نقل کرده گوید: میان دو نفخه از جهت زمان چهل سال می باشد، و گفته شده که خداوند پس از نفخ صور و مردن افراد، اجسام را نابود کرده و دوباره ایشان را بازمیگرداند و خداوند هم با این بیان:

فَإِذا هُمْ قِیامٌ (پس ناگهان ایشانند ایستادگان) از سرعت ایجاد و پدید آوردنشان خبر می دهد، زیرا خداوند سبحان زمانی که نفخه دوم دمیده شد ایشان را پس از آن باز می گرداند، پس ایشان از گورهای خود برخاسته و می ایستند.

یَنْظُرُونَ (می نگرند) یعنی منتظرند تا چه شود بر ایشان و به چه چیزی دستور داده شوند.

وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّها (و درخشید زمین به نور پروردگارش) یعنی روشن شد زمین به عدل پروردگارش در روز قیامت، زیرا نور و روشنایی زمین به عدل و داد است، چنان که نور علم و دانش به عمل و کردار است، و این سخن «حسن» و «سدی» می باشد.

و برخی گفته اند: زمین می درخشد به نوری که خداوند خلق کرده و به واسطه آن زمین قیامت را روشن ساخته بدون این که نور خورشید و ماهی در کار باشد

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۲۱۵

وَ وُضِعَ الْکِتابُ (و گذارده شد کتاب) یعنی کتابهایی که فرشتگان اعمال بنی آدم را در آنها نوشته اند در دستهای مردم قرار داده می شود تا در آنها اعمال و کردار خود را بخوانند.

تذکر این نکته لازم است که لفظ (کتاب)

اگر چه مفرد است ولی چون اسم جنس است معنی جمع را میرساند، یعنی گذارده میشود کتاب هر انسانی در یمین (دست راست) یا شمالش (دست چپ) وَ جِی ءَ بِالنَّبِیِّینَ وَ الشُّهَداءِ (و آورده شده پیامبران و گواهان) ۱- و آنها کسانی هستند که گواهی می کنند کار پیامبران را نسبت به امت ایشان. به این که پیامبران تبلیغ کردند ولی مردم تکذیب کردند، این سخن «ابن عباس» و «سعید بن جبیر» است.

۲- و قول دیگر این که آنان (گواهان کسانند که در راه خدا کشته شده اند، این سخن از «سدی» نقل شده است.

۳- و گفته شده که گواهان، افراد عادلی هستند که گواهی می کنند به مردم آن چه را که از ایشان دیده اند، و این سخن «جبائی» و «ابی مسلم» می باشد. باید گفت: عادت مردم نیز چنین است که قضا و حکم را در پیش عده ای از گواهان عادل انجام می دهند.

۴- نظر چهارم این است که آنان (گواهان) نگهبانانی از فرشتگانند و دلیل این سخن قول خداوند متعال است که می فرماید: (وَ جاءَتْ کُلُّ نَفْسٍ مَعَها سائِقٌ وَ شَهِیدٌ)، «آمد هر کسی با او بود راننده ای و گواهی- سوره ق- ۲۱» ۵- گواهان عبارت است از کلیه اعضاء و جوارح و مکان و زمان.

وَ قُضِیَ بَیْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَ هُمْ لا یُظْلَمُونَ (و داوری شد میان ایشان به حق و آنان ستم گردیده نمی شوند) یعنی تفصیل داده شود میان مردم به حق و چیزی از ثواب از کسی که مستحق آن است کم نمی شود و به کسی اگر مستحق و

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۲۱۶

سزاوار نباشد عذاب نمی شود.

وَ وُفِّیَتْ کُلُّ نَفْسٍ

ما عَمِلَتْ (و تمام داده شود به هر کسی آن چه عمل کرده است) یعنی داده شود به هر کسی که عمل به واجبات کرده پاداش آن چه عمل کرده است و این وفاء، کاملا و بدون نقصان انجام می شود.

وَ هُوَ أَعْلَمُ بِما یَفْعَلُونَ (و او داناتر است به آنچه انجام می دهند) یعنی خداوند داناتر از همه است به آن چه که از طاعت و معصیت او، مردم انجام می دهند، و ملائکه را به خاطر داشتن احتیاج به ایشان امر نکرده است که اعمال مردم را بنویسند بلکه ایشان را امر به نوشتن اعمال مردم کرده که تأکید زیادی شده و ایشان بدانند که مجازات می شوند به حسب آنچه عمل کردند

نظم: ... ص : ۲۱۶

در آیه اول از آیات گذشته خداوند متعال این جمله را (وَ ما قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ)، «قدر نگذاشتند خدای را به حق قدرش» یعنی خدا را به حق و سزاوار بزرگی و عظمتش، تعظیم نکردند، با جمله (وَ الْأَرْضُ جَمِیعاً قَبْضَتُهُ یَوْمَ الْقِیامَهِ)، «زمین در روز قیامت در قبضه اوست» پیوسته و متصل کرده است و بیان می کند:

خداوند با این که بر تمام آسمانها و زمین قدرت دارد ولی کافران با خدا دیگران را نیز عبادت و پرستش کردند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۲۱۷

[سوره الزمر (۳۹): آیات ۷۱ تا ۷۶] ... ص : ۲۱۷

اشاره

وَ سِیقَ الَّذِینَ کَفَرُوا إِلی جَهَنَّمَ زُمَراً حَتَّی إِذا جاؤُها فُتِحَتْ أَبْوابُها وَ قالَ لَهُمْ خَزَنَتُها أَ لَمْ یَأْتِکُمْ رُسُلٌ مِنْکُمْ یَتْلُونَ عَلَیْکُمْ آیاتِ رَبِّکُمْ وَ یُنْذِرُونَکُمْ لِقاءَ یَوْمِکُمْ هذا قالُوا بَلی وَ لکِنْ حَقَّتْ کَلِمَهُ الْعَذابِ عَلَی الْکافِرِینَ (۷۱) قِیلَ ادْخُلُوا أَبْوابَ جَهَنَّمَ خالِدِینَ فِیها فَبِئْسَ مَثْوَی الْمُتَکَبِّرِینَ (۷۲) وَ سِیقَ الَّذِینَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَی الْجَنَّهِ زُمَراً حَتَّی إِذا جاؤُها وَ فُتِحَتْ أَبْوابُها وَ قالَ لَهُمْ خَزَنَتُها سَلامٌ عَلَیْکُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوها خالِدِینَ (۷۳) وَ قالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی صَدَقَنا وَعْدَهُ وَ أَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّهِ حَیْثُ نَشاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعامِلِینَ (۷۴) وَ تَرَی الْمَلائِکَهَ حَافِّینَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ یُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ قُضِیَ بَیْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَ قِیلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ (۷۵)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۲۱۸

ترجمه: ... ص : ۲۱۸

و رانده شوند آنان که کافر شدند گروه گروه به سوی دوزخ تا چون به آنجا آیند درهای آن گشاده گردد، و خازنان دوزخ

ایشان را گویند: آیا نیامد بسوی شما رسولانی از شما بخواند بر شما آیات پروردگارتان را و بترساند شما را از دیدار این روز، گوینـد آری، و لکن حق است بر کـافران کلمه عـذاب. گفته شود داخل شویـد درهای دوزخ را جاویدانیـد در آن پس چه بد است جایگـاه متکبران. و رانـده شونـد آنـان که پرهیز کردنـد از پروردگارشـان به سوی بهشت گروه گروه تا بـدانجا آینـده و گشوده شود درهای آن و گوید بر ایشان خازنان آن سلام بر شما پاک شدید پس داخل شوید در آن جاودانه. و گویند سپاس خداوند را، راست گردانید بر ما وعده خود را و ما را وارث

زمین کرد جا گیریم در بهشت هر جا که بخواهیم پس چه نیکوست پاداش عمل کنندگان. و بینی فرشتگان را فرا گیرندگان دور عرش ستایش کنند به سپاس پروردگارشان و به حق حکم شود میان ایشان و گفته شود سپاس خدای را که پروردگار جهانیان است.

قرائت: ... ص : ۲۱۸

فتحت- اهل کوفه در هر دو مورد لفظ (فتحت) را به تخفیف خوانده و دیگران (فتحت) به تشدید خوانده اند دلیل گروه دوم این است که در جای دیگر قرآن اسم مفعول این باب با تشدید خوانده شده چون (مفتحه لهم الأبواب)، «گشوده شده بر ایشان دربها» و دیگر این که تشدید دلالت بر کثرت می کند.

دلیل اهل تخفیف این که آن بر کثیر و قلیل صلاحیت دارد.

لغت: ... ص : ۲۱۸

سیق- سوق به معنی تحریک برای سیر است و از این جهت است که می گویند: سخن بر یک سیاق جاری است و بازار را از آن جهت (سوق) می گویند

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۲۱۹

که در آن خرید و فروش در جریان و در حال سوق دادن است.

زمر- این لفظ جمع (زمره) است و آن به معنی گروه و جماعت است که صدای آنان مانند صدای (مزمار) طنین مخصوصی دارد و (مزامیر) داود (ع) پیامبر نیز عبارت از آوازهای دلنشین بوده است.

تفسیر: ... ص : ۲۱۹

در این آیات خداوند سبحان پس از تفصیل قضا و داوری مردم به قسمت احوال مخلوقات در روز محشر پرداخته و می گوید:

وَ سِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا (و رانده شوند آنان که کافر شدند) یعنی به جبر سوق داده می شوند إِلى جَهَنَّمَ زُمَراً (بسوی دوزخ گروه گروه) یعنی فوجی پس از فوج و گروهی پس از گروه حَتَّى إِذا جاؤُها فُتِحَتْ أَبْوابُها (تا زمانی که بدانجا بیایند گشوده شود درهای آن) یعنی تا زمانی که به جهنم برسند، گشوده شود درهای جهنم هنگامی که به جهنم روی آورند و آن هفت درب است وَ قالَ لَهُمْ خَزَنَتُها (و گوید بر ایشان خازنان آن) آنان که موکل جهنم است و با بد گفتن به کردارشان و انکارشان گویند:

أَ لَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ (آیا نیامد بسوی شما رسولانی از شما) یعنی مانند شما از افراد بشر يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آياتِ رَبِّكُمْ (بخوانند بر شما آیات پروردگارتان را) و قرائت کنند بر شما حجتهای پروردگارتان را و آن چه دلالت کند شما را بر شناختن خداوند و

واجب بودن معرفت او.

وَ يُنْذِرُونَكُمْ لِقاءَ يَوْمِكُمْ هذا

(و بترسانند شـما را از دیدار این روز) یعنی بیم دهند شما را از مشاهده و عذاب این روز! قالُوا (گویند) یعنی کافران بر خازنان جهنم گویند بَلی (آری) آمد فرستادگان پروردگارمان و از آیات خداوند ما را ترساندند

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۲۲۰

وَ لکِنْ حَقَّتْ کَلِمَهُ الْعَـذابِ عَلَی الْکافِرِینَ (و لکن حق شد کلمه عذاب بر کافران) یعنی واجب شد عقاب بر آن که کافر شد به خداوند متعال، چون خداوند از این موضوع خبر داده و می دانست چه کسـی کافر خواهد شد و وفای به کفرش می کند، پس قطع به عقـابش کرده است و چیزی نیست که از او بر خلاـف علم خداونـد و آن چه خـبر داده است واقـع شود، پس در جهنم بودن ما (کافران) نیز موافق بوده با آن چه خداوند خبر داده و می دانست.

قِیـلَ ادْخُلُـوا أَبْـوابَ جَهَنَّمَ خالِـدِینَ فِیهـا (گفته می شود داخـل شویـد درهـای دوزخ را جاویدانیـد در آن) یعنی در این هنگـام نگهبانـان جهنم که همـان ملائکه موکل هسـتند گوینـد، در آئیـد درهای جهنم را که در آن همیشه خواهیـد بود و پایانی برای عذاب شما نیست.

فَبِئْسَ مَثْوَی الْمُتَکَبِّرِینَ (چه بـد است جایگاه متکبران) یعنی چه زشت است مکانی که متکبران از قبول حق در آن اقامت دارند که جهنم باشد.

وَ سِیقَ الَّذِینَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَی الْجَنَّهِ زُمَراً (و رانده شوند آنان که از خدا.

پرهیز کردنـد به سوی بهشت گروه گروه) یعنی بـا احـترام گروهی پس از گروهی به سوی بهشت سوق داده شونـد، چنـان که خداوند می گوید: (یَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِینَ إِلَی الرَّحْمنِ وَفْداً)، «روزی که گرد آوردیم پرهیزکاران را به سوی رحمن

میهمانانی- سوره مریم- ۸۵».

در اینجا سوق دادن مؤمنان که در مقابل سوق دادن کافران ذکر شـده است مانند بشارت است که آن، اگر چه برای مؤمنان در اخبار سرور انگیز بکار می رود اما برای تفهیم در اخبار عذاب نیز استعمال شده است چنان که خداوند فرماید:

(فَبَشِّرْهُمْ بِعَذابٍ أَلِيمٍ)، «پس بشارت بده ایشان را به عذابی دردناک، سوره انشقاق- ۲۴».

حَتَّى إِذا جاؤُها وَ فُتِحَتْ أَبْوابُها (تا زمانی که بـدانجا آینـد و گشوده شود درهای آن) یعنی گشوده شـده است درهای بهشـت پیش از آمدن ایشان

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۲۲۱

و آنها هشت درب هستند.

از «سهل بن سعد ساعدی» نقل شده که رسول خدا (ص) فرمود:

برای بهشت هشت درب می باشـد، یک درب آن به نام (ریان) است که از آن داخل نمی شوند مگر روزه داران و این حدیث را «بخاری و مسلم» در «صحیح» خود نقل کرده اند.

وَ قالَ لَهُمْ خَزَنَتُها (و گوید بر ایشان نگهبانان آن) هنگامی که اسـتقبال می کنند سَـلامٌ عَلَيْكُمْ (سـلام بر شـما) یعنی سـلامتی از جانب خداوند بر شـما باد، که به این جمله ایشان را تحیّت می گویند تا به این وسیله شادی ایشان را زیاد کنند، و گفته اند این جمله خبر دادن به مؤمنـان است به سـلامت که سالم شدیـد از آفات طِبْتُمْ (پاک شدیـد) ۱- یعنی بـا کردار نیکو در دنیـا پاک شدید و کردارتان پاکیزه گردید و صالح شد.

۲- برخی گفته اند، یعنی، نفسهایتان با داخل شدن به بهشت پاک گردید.

۳- «قتـاده» گفته است: مؤمنـان پیش از داخـل شـدن به بهشت، بـا آمرزش پـاک شونـد و از برخی برای عـده ای دیگر قصاص گرفته شود و چون

تهذیب و پاکیزه شدند نگهبانان بهشت بر ایشان گویند: پاک شدید.

۴- «ابن عباس» گوید: یعنی، پاکیزه گردید مکان شما.

۵- آخرین گفتار در این آیه چنین است، که چون مؤمنان نزدیک به بهشت شوند آنها را باز می گردانند کنار چشمه ای، پس در آن شستشو کرده و از آن می نوشند، پس خداوند باطن ایشان را نیز پاک کرده و پس از این برای ایشان چرکی و کثافت و حدثی باقی نمی ماند و رنگهایشان دگرگون نمیگردد،

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۲۲۲

پس فرشتگان در این هنگام بر ایشان گویند: (طبتم) «پاک شدید» فَادْخُلُوها خالِدِینَ (پس داخل شوید در آن، جاویدانید) یعنی داخل بهشت شوید که خالد و مخلد و همیشگی هستید.

وَ قالُوا (و گویند) یعنی اهل بهشت چون داخل بهشت شوند برای اعتراف به نعمتهای خداوند که بر ایشان داده شده می گویند:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی صَدَقَنا وَعْدَهُ (سپاس خدایی را که وعده خود را بر ما راست گردانید) یعنی آن وعده هایی که از زبان پیامبران داده بود وَ أَوْرَثَنَا الْأَرْضَ (و ما را وارث زمین گردانید) یعنی زمین بهشت، از آن جهت که بهشت عاقبت امر ایشان می شود لذا به لفظ میراث یاد شده است، و برخی گفته اند از آن جهت لفظ میراث گفته شده که ایشان زمین بهشت را از اهل آتش به ارث می برند.

نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّهِ (جا گیریم از بهشت) یعنی از بهشت جای و مکانی برای خود فرا گیریم حَیْثُ نَشاءُ (هر جا که بخواهیم) و این اشاره است از زیادی قصرها و منزلها و وسعت نعمتهای بهشت فَنِعْمَ أَجْرُ الْعامِلِینَ (پس چه نیکوست پاداش عمل کنندگان) یعنی چه نیکوست ثواب نیکوکاران

که بهشت و نعمتهای آن باشد وَ تَرَی الْمَلائِکَهَ حَافِّینَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ (و بنی فرشتگان را فرا گیرندگان از حول عرش) یعنی از عجائب امور آخرت این است که می بینی فرشتگان را که عرش را احاطه کرده اند.

و «قتاده و سدی» گفته اند که فرشتگان طواف می کنند دور عرش.

یُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ (تسبیح می کنند به حمد پروردگارشان) یعنی تنزیه می کنند خداوند را از آنچه لایق او نیست و یاد می کنند خدا را به صفاتی که داراست.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۲۲۳

برخی گفته اند که موحدان چون داخل بهشت شوند فرشتگان حمد خدا را گویند.

عده ای گفته اند تسبیح ایشان در این وقت به جهت لذت بردن و تنعم است نه به جهت تعبد چه اینکه در آنجا تکلیفی نیست خداوند امر داوری و قضا را در آخرت بزرگ قرار داده به این که (عرش) نصب شود و ملائکه در دور عرش قیام کرده و خدا را تعظیم و ستایش می کنند چنان که پادشاهان چون بخواهند داوری کنند بر تخت خود می نشینند و لشکر خود را می فرمایند تا برای تعظیم آنان در کنار ایشان قرار گیرند، اگر چه قرار گرفتن خداوند بر عرش محال است زیرا خداوند به صفت اجسام و جواهر نیست و جلوس بر عرش از صفات اجسام است ولی از باب تفهیم و مثال چنین بیان شده است.

وَ قُضِیَ بَیْنَهُمْ بِالْحَقِّ (و داوری شود میان ایشان به حق) یعنی میان مخلوقات به عدل تفصیل داده شود.

گفته شده که میان پیامبران و امتهای داوری شود و نیز گفته اند میان اهل بهشت و دوزخ به حق داوری شود.

وَ قِیلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ (و گفته

شود سپاس خدای را که پروردگار جهانیان است) این سخن اهل بهشت است که برای سپاسگزاری از نعمتهای تام خداوند می گویند.

برخی گفته اند: این از کلام خداوند است که در آغاز آفرینش گفت:

(الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ) و نیز پس از نابود کردن خلق و پس از برانگیختن ایشان و استقرار اهل بهشت در بهشت فرماید (الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ) پس واجب است برای ادب گزاردن به خداوند متعال، آغاز و انجام هر کاری را به حمد و ستایش خداوند انجام دهیم.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۲۲۴

سوره مؤمن ... ص : ۲۲۴

مکان نزول: ... ص : ۲۲۴

«ابن عباس» و «قتاده» گفته اند که این سوره تماما به غیر از دو آیه از (إِنَّ الَّذِینَ یُجادِلُونَ فِی آیاتِ اللَّهِ- آیه ۵۶) تا (لا یَعْلَمُونَ- آیه ۵۷) که در مدینه نازل شده اند (مکی) می باشند.

و «حسن» گوید: این سوره تماما در مکه نازل شده به غیر از آیه (وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّکَ بِالْعَشِیِّ وَ الْإِبْکارِ)، «و تسبیح گوی بحمد پروردگارت شامگاهان و بامداد- آیه ۵۵» که در مدینه نازل شده است، زیرا مراد از (عشی) نماز مغرب و از (ابکار) نماز صبح است و این هر دو در مدینه واجب شده اند.

عددآیات ... ص : ۲۲۴

«کوفیان» و «شامیان» این سوره را هشتاد و پنج و «حجازیان» هشتاد و چهار و «بصریان» هشتاد و دو آیه گفته اند.

فضیلت سوره: ... ص : ۲۲۴

۱- رسول خدا (ص) فرمود: کسی که دوست دارد در باغهای بهشت بگردد پس سوره هایی را که اول آنها به (حم) آغاز می شود در نماز شب بخواند.

۲- «انس بن مالک» از رسول خدا (ص) روایت کرده که فرمود:

سوره هایی که اول آنها (حم) است دیباج قرآن می باشند.

۳- «ابن عباس» از پیغمبر خاتم (ص) نقل کرده که فرمود:

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۲۲۵

هر چیزی دارای زبده و جوهریست و زبده قرآن سوره های (حم) است.

۴- «ابن مسعود» از پیغمبر (ص) آورده که گفت: هر زمانی که در سوره- های (حم) قرار گرفته و دقیق شدم گویا در باغهای خرم و لطیف قرار گرفته و دقیق شدم.

۵- «ابی بن کعب» گوید، رسول خدا (ص) فرمود:

هر که سوره (حم- مؤمن) را بخواند، روح همه پیامبران و صدیقان و مؤمنان بر او نماز گزارده و برای وی طلب آمرزش کنند.

۶- «ابو بصیر» از حضرت صادق (ع) روایت کرده که فرمود:

سوره های (حم)، «ریحان» قرآن هستند، پس خدا را ستایش و سپاس کنید با حفظ کردن و خواندن آنها، همانا بنده چون برخیزد که بخواند سوره های (حم) را، خارج شود از دهان او بویی که خوشتر از مشک و عنبر است، و خداوند رحم می کند تلاوت کننده آن و خواننده آن را، و همسایگان و دوستان و آشنایان او را و می آمرزد هر کسی را که با اظهار دوستی به او نزدیکی می کند، و در روز قیامت «عرش» و «کرسی» و فرشتگان مقرب الهی برای او

استغفار می کنند.

۷- «ابو صباح» از حضرت باقر (ع) آورده که فرمود:

هر که بخواند (حم- مؤمن) را در هر سه می آمرزد خدا برای او از گناهانش آنچه گذشته و آنچه خواهد آمد و تقوی را همراه او کرده و آخرت او را از دنیای او بهتر می کند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۲۲۶

[سوره غافر (۴۰): آیات ۱ تا ۵] ... ص : ۲۲۶

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

حم (۱) تَنْزِيلُ الْكِتابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ (۲) غافِرِ الذَّنْبِ وَ قابِلِ التَّوْبِ شَدِيدِ الْعِقابِ ذِي الطَّوْلِ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ (۳) ما يُجادِلُ فِي آياتِ اللَّهِ إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَلا يَغْرُرْكَ تَقَلُّبُهُمْ فِي الْبِلادِ (۴)

كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَ الْأَحْزابُ مِنْ بَعْدِهِمْ وَ هَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ لِيَأْخُذُوهُ وَ جادَلُوا بِالْباطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ فَأَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كانَ عِقابِ (۵)

ترجمه: ... ص : ۲۲۶

به نام خداوند رحمن رحیم. حا میم. نازل شدن کتاب از خداوند عزیز دانا. آمرزنده گناه، پذیرنده توبه، سخت عقاب، و صاحب توان است، نیست الهی جز او و بازگشت به سوی اوست. جدال نکند در آیات خدا مگر آنان که کافر شدند، پس فریب ندهد تو را گردش ایشان در شهرها. دروغ گفت پیش از ایشان قوم نوح و احزاب پس از ایشان، و آهنگ کرد هر امتی بر رسول خود تا بگیرند او را و جدال کردند به باطل تا نابود کنند به آن حق را، پس فرا گرفتم آنان را پس چگونه بود عقوبت من.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۲۲۷

قرائت: ... ص : ۲۲۷

اهل کوفه غیر از عاصم مگر «حماد» و «یحیی» از «ابی بکر» به (اماله) الف و دیگران به فتح و بدون (اماله) لفظ (حم) را قرائت کرده اند و هر دو لغت فصیح می باشد.

لغت: ... ص : ۲۲۷

(حم) اگر اسم سوره ای باشد با این شعر تأیید می شود:

یذکرنی حامیم و الرمح شاجر فهلا تلاحم قبل التقدم

عزیز به معنی غالب- توب جمع توبه است. طول به معنی نعمت دادن است که مدت آن به طول انجامد.

اعراب: ... ص : ۲۲۷

حم- این کلمه محلا یا منصوب است که مفعول فعل مقدّر (اتل) باشد و یا مرفوع است که خبر مبتدای مقدر (هذا) باشد و یا مجرور است به حرف (قسم).

«علی بن عیسی» میم را نصب داده به این که اسم سوره باشد و چون بر وزن (هابیل) است، تنوین پذیر نمی باشد.

تفسیر: ... ص : ۲۲۷

حم (حام- میم) سخنانی را در این لفظ یادآور شدیم و نیز گفته اند خداوند با این لفظ به حلم و ملك خود قسم خورد هر که به خدا پناه برد و با اخلاص از قلب (لا اله الا اللّه) بگوید خداوند او را عذاب نمی کند، و این سخن «قرظی» است و برخی گفته اند که (حم) آغاز نامهای خداوند است که عبارت است از:

حلیم، حمید، حکیم، حیّ، حنان، ملك، مجید، مبدی، معید، و این گفتار «عطاء خراسانی» می باشد.

و گفته شده که (حم) یعنی قضا و انجام شد آنچه بود، و این سخن از «کلبی» نقل شده است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۲۲۸

تَنْزِیلُ الْکِتابِ (نازل کردن کتاب) یعنی این است نازل شدن کتاب مِنَ اللَّهِ (از خداوند) آن که سزاوار عبادت است الْعَزِیزِ (عزیز) در ملکش الْعَلِیمِ (دانا) دارای علوم بسیار غافِرِ الذَّنْبِ (آمرزنده گناه) است بر کسی که (لا اله الا اللّه) بگوید، و آنان اولیاء و اهل طاعت خداوندند.

(ذنب) این لفظ اگر چه مفرد است ولی چون (اسم جنس) است به معنی جمع و (ذنوب) می باشد، پس مقصود چنین است که خداوند آمرزنده گناهان است آنچه گذشته و آن چه خواهد آمد.

وَ قابِلِ التَّوْبِ (و پذیرنده توبه) یعنی قبول می کند توبه کسی را که از معاصی و

گناهان به سوی خدا باز می گردد به اینکه ثواب دهد به توبه و ساقط شود معاصـی که مقدم داشته و این از باب تفضل است و از این جهت می باشد که این صفت مدح برای خداوند می باشد اگر چه سقوط عقاب به خاطر توبه واجب است.

«فراء» گفته معنی این دو جمله چنین است که خداوند صاحب مغفرت و صاحب قبول توبه است و لذا این دو جمله صفت برای معرفت می باشد.

شَدِيدِ الْعِقابِ (سخت شکنجه) یعنی خداوند عقابش شدید است، این جمله عقیب جمله (غافِرِ الذَّنْبِ) ذکر شده تا مکلف تکیه بر غفران خداوند نکرده بلکه میان خوف و رجاء باقی بماند.

ذِي الطَّوْلِ (صاحب نیرو) یعنی صاحب نعمتها بر بندگانش که ابن «عباس» گفته است. و «مجاهد» گوید: یعنی خداوند صاحب بی نیازی و وسعت است. و «حسن و قتاده» گویند: صاحب تفضل بر مؤمنان است.

«ابن زید و سدی» تفسیر کرده اند: خداوند صاحب قدرت و وسعت است.

«ابن عباس» می گوید: خداوند آمرزنده گناه است بر کسی که (لا اله الا اللَّه)

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: **۲۲۹**

گوید و پذیرنده توبه است از کسـی که لا اله الا اللَّه گوید و سخت شکنجه است بر کسی که این کلمه را نگوید و صاحب بی نیازی است از کسی که نیز این کلمه را نگوید.

و برخی گفته انـد: خداونـد این جمله (ذی طول) را بـدین جهت پس از (شَدِيدِ الْعِقابِ) ذکر کرده است که گناهکـار بـداند هلاکت او از جـانب خودش بوده نه از جـانب خداونـد چه این که نعمتهـای خداونـد همواره در دین و دنیا شامل حال او بوده است.

لا إِلهَ إِلَّا هُوَ (نیست

الهی مگر اللّه) یعنی خداوند آراسته به این صفات می باشد نه غیر او و او سزاوار عبادت است نه غیر او.

إِلَيْهِ الْمَصِيرُ (به سوی اوست بازگشت) یعنی بازگشت در پاداش به سوی خداوند است. و مقصود این است که بازگشت برای خداوند است آن زمان که کسی مالك سود و زیان و امر و نهی به غیر از خداوند نباشد که آن روز قیامت است.

ما يُجادِلُ فِي آياتِ اللَّهِ إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا (و جدال نکند در آیات خدا مگر آنان که کافر شدند) یعنی مخاصمه و دشمنی در حجتهای خداوند نکند و انکار جحد ننماید مگر آنان که کافر شدند به آیات خداوند و انکار کردند نعمتها و دلالتهای خداوند را.

فَلا يَغْرُرْكَ (مغرور نکند تو را) ای محمد تَقَلُّبُهُمْ فِي الْبِلادِ (گردش ایشان در شهرها) یعنی متصرف شدن ایشان در امور بازرگانی که با داشتن صحت و سلامت در شهرها، تو را فریب ندهد پس از آنکه ایشان کافر شدند، همانا بر خداوند حال ایشان پوشیده نیست و این که خدا آنان را مهلت داده به این جهت است که ایشان در تحت قدرت خداوند بوده و نمی توانند از او دور شوند و خدا آنان را بیهوده وانگذاشته است. و در این سخن هشدار سختی برای کافران است!.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۲۳۰

سپس خداوند بیان می کند که سرانجام کار ایشان نابودی و هلاکت بوده آن چنان که عاقبت کافران پیش از آنان بوده است. و می گوید:

كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ (دروغ گفت پیش از ایشان قوم نوح) یعنی رسول خودشان «نوح» را تکذیب کردند.

وَ الْأَحْزابُ مِنْ بَعْدِهِمْ (و احزاب پس از

ایشان) آنان کسانی بودند که حزب بندی و جبهه بندی کردند در مقابل پیامبرانشان به این که آنان را تکذیب کردند مانند قوم «عاد» و «ثمود» و یا آنان که پس از ایشان بودند وَ هَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ (و آهنگ کرد هر امتی) از ایشان بِرَسُولِهِمْ (به رسول خودشان) یعنی قصد ایشان کردند لِيَأْخُذُوهُ (تا بگیرند آنان را) یعنی بکشند و هلاک کنند پیامبرانشان را، که این را «ابن عباس» چنین تفسیر کرده است. در اینجا این سؤال مطرح است که چرا ضمیر (ها) در (برسولهم) به کار نرفته که مناسب با مرجع خود، (امه) باشد؟ در جواب باید گفت که (برسولهم) با ضمیر (هم) به کار رفته است که بازگشت آن به معنی (امه) است که رجال و مردم که (جمع ذوی- العقول) هستند باشد وَ جادَلُوا بِالْباطِلِ (و جدال با باطل کردند) یعنی با رسولان خود دشمنی کرده به اینکه گفتند: شما بشری هستید مانند ما و چرا خداوند فرشتگانی را نفرستاد، و سخنانی از این رهگذر به عنوان دشمنی به کار بردند لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ (تا به آن نابود کنند حق را) که خداوند بیان کرده است و پیامبران آن را آورده اند، یعنی از این راه خواستند حق را باطل کرده و زایل و نابود کنند، چه این که گفته می شود (ادحض اللّه حجته) یعنی زایل کرد حجت او را خداوند.

فَأَخَذْتُهُمْ (پس فرا گرفتم ایشان را) یعنی خدا هلاک کرد ایشان را و عقاب و نابودشان ساخت.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۲۳۱

فَكَيْفَ كانَ عِقابِ (پس چگونه بود شکنجه) یعنی بنگر که شکنجه من درباره ایشان چگونه خواهد بود

و این استفهام که به صورت (صیغه ماضی) به کار رفته برای تحکیم و تأکید عقوبتی است که بر ایشان واقع است

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۲۳۲

[سوره غافر (۴۰): آیات ۶ تا ۱۰] ... ص : ۲۳۲

اشاره

وَ کَذلِکَ حَقَّتْ کَلِمَهُ رَبِّکَ عَلَی الَّذِینَ کَفَرُوا أَنَّهُمْ أَصْحابُ النَّارِ (۶) الَّذِینَ یَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَ مَنْ حَوْلَهُ یُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ یُؤْمِنُونَ بِهِ وَ یَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِینَ آمَنُوا رَبَّنا وَسِعْتَ کُلَّ شَیْ ءٍ رَحْمَهً وَ عِلْماً فَاغْفِرْ لِلَّذِینَ تابُوا وَ اتَّبَعُوا سَبِیلَکَ وَ قِهِمْ عَذابَ الْجَحِیمِ (۷) رَبَّنا وَ أَدْخِلْهُمْ جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِی وَعَدْتَهُمْ وَ مَنْ صَلَحَ مِنْ آبائِهِمْ وَ أَزْواجِهِمْ وَ ذُرِّیَّاتِهِمْ إِنَّکَ أَنْتَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ (۸) وَ قِهِمُ السَّیِّئاتِ وَ مَنْ تَقِ السَّیِّئاتِ یَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ وَ ذلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ (۹) إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا یُنادَوْنَ لَمَقْتُ اللَّهِ أَکْبَرُ مِنْ مَقْتِکُمْ أَنْفُسَکُمْ إِذْ تُدْعَوْنَ إِلَی الْإِیمانِ فَتَکْفُرُونَ (۱۰)

ترجمه: ... ص : ۲۳۲

و بدین سان راست آمد سخن پروردگارت بر آنان که کافر شدند که ایشانند اصحاب نار. آنان که حمل کنند عرش را و آن که گردن آن است، تسبیح کنند به

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۲۳۳

سپاس پروردگارشان و ایمان آورند به او و آمرزش خواهند به آنان که ایمان آوردند، پروردگارا فرا گرفتی همه چیز را به رحمت و علم پس بیامرز کسانی را که توبه کرده و راه تو را پیروی کردند و نگه دارشان از آتش دوزخ. پروردگارا درآورشان به بهشتهای عدن که وعده دادی ایشان را و آنان که شایسته شدند از پدرانشان و همسرهاشان و فرزندانشان که تو عزیز و حکیم هستی. و دورشان دار از بدیها و آن چه را در آن روز از بدیها بدور داشتی پس همانا رحمتش کردی و این است رستگاری بزرگ. همانا آنان که کافر شدند خوانده شوند که خشم خدا بزرگتر است از خشم شما مر خودتان را هنگامی که

خوانده شدید به سوی ایمان سپس کافر شدید.

قرائت: ... ص : ۲۳۳

اهل مدینه و «ابن عامر»، (کلمات ربک) را به صورت جمع خوانده و دیگران مفرد و به صورت (کلمه ربک) خوانده اند.

کسانی که مفرد خوانده اند دلیل آورده اند که مفرد در چنین مواقعی به معنی جمع می باشد چنان که می گویی (یعجبنی قیامکم و قعودکم نشست و برخاست شما، من را به شگفت آورده است) که لفظ (قیام) و (قعود) اگر چه مفرد هستند ولی معنی جمع از آنها استفاده شده است، چنان که خداوند می فرماید: (إِنَّ أَنْکَرَ الْأَصْواتِ لَصَوْتُ الْحَمِیرِ)، «همانا بدترین آوازها، آواز خران است- لقمان- ۱۹» که در اینجا نیز (صوت) که به لفظ مفرد بوده از آن معنی جمع استفاده شده است.

دلیل آنان که جمع خوانده اند این است که مصدر و لفظ (کلمه) در صورتی می تواند در حال افراد به معنی جمع باشد که دارای اجناس مختلف نباشد ولی این لفظ دارای اجناس مختلف است.

تفسیر: ... ص : ۲۳۳

اشاره

پس از اینکه خداوند حال کافران از اقوام گذشته را بیان می کند میگوید:

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۲۳۴

وَ کَذلِکَ (و بدین سان) یعنی چنان که برای اقوام گذشته شکنجه و عقاب سزاوار شد حَقَّتْ کَلِمَهُ رَبِّکَ (راست آمد کلمه پروردگارت) که عذاب باشد عَلَی الَّذِینَ کَفَرُوا (بر آنان که کافر شدند) از قوم تو آنان که اصرار بر کفرشان ورزیدند أَنَّهُمْ (که ایشان) یعنی برای اینکه ایشان، یا به این که ایشان أَصْحابُ النَّارِ (اصحاب آتشند) سپس خداوند خبر می دهد از حال مؤمنان و این که فرشتگان استغفار می کنند بر ایشان و دارای مقام بزرگی نزد خداوند می باشند، پس حال آنان بر خلاف حال کافران خواهد بود که گفته شد، پس خداوند فرمود:

الَّذِینَ یَحْمِلُونَ

الْعَرْشَ (آنان که حمل می کنند عرش را) به خاطر این که خدا را عبادت کرده و دستور او را فرمان برند وَ مَنْ حَوْلَهُ (و آن که گرد آن است) منظور فرشتگانی هستند که دور عرش طواف می کنند و آنان (کرّوبیان) و بزرگان فرشتگان هستند.

يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ (تسبیح می گویند به سپاس پروردگارشان) یعنی تنزیه می کنند خدا را از آن چه که این اهل جدال وصف می کنند و گفته شده که، تسبیح می کنند به تسبیح معهود و سپاسگزاری می کنند بر نعمتهای خداوند وَ يُؤْمِنُونَ بِهِ (و ایمان می آورند به او) یعنی خداوند را تصدیق کرده و به یگانگی او اعتراف می کنند.

وَ يَسْتَغْفِرُونَ (و طلب آمرزش می کنند) یعنی از خدا درخواست مغفرت می کنند لِلَّذِينَ آمَنُوا (بر آنان که ایمان آوردند) از اهل زمین یعنی آنان که یگانگی خدا را تصدیق کرده و به خدایی خداوند و آنچه به آن اعتراف لازم است اقرار

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۲۳۵

می کنند و فرشتگان در دعائی که بر آنان می کنند می گویند:

رَبَّنا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْ‌ءٍ رَحْمَةً وَ عِلْماً (پروردگار ما فرا گرفتی همه چیز را به رحمت و علم خود) یعنی علم و رحمت تو بر همه چیز گسترش پیدا کرد.

وسعت علم و رحمت ... ص : ۲۳۵

مراد از علم در این مورد، معلوم می باشد. چنان که فرماید: (وَ لا يُحِيطُونَ بِشَيْ‌ءٍ مِنْ عِلْمِهِ)، «و به چیزی از علم او احاطه پیدا نمی کنند- بقره- ۲۵۵».

یعنی به تفصیل و بسط بر چیزی از معلوم خداوند احاطه نمی کنند پس در اینجا (علم) به جای (معلوم) قرار داده شده است و مقصود چنین است که: ای خدا اختصاصی برای معلومات تو نیست بلکه تو بر همه

چیز دانا می باشی و رحمت تو بر زنده ای بدون دیگری نیست بلکه رحمت تو شامل جمیع زندگان است.

در این سخن یک آموزش عالی برای انسانها داده شده که هنگام دعا اول به ستایش بپردازند.

فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تابُوا (پس بیامرز آنان را که برگشتند) از شرک و گناهان وَ اتَّبَعُوا سَبِيلَكَ (و پیروی کردند راه تو را) آن راهی که بندگانت را به آن خواندی که اسلام باشد وَ قِهِمْ (و نگهدارشان) یعنی دور کن از ایشان عَذابَ الْجَحِيمِ (عذاب دوزخ را).

این آیه دلالت می کند که ساقط شدن عذاب به واسطه توبه از باب تفضل خداوند است و بر خدا لازم نیست، زیرا اسقاط عقاب به واسطه توبه اگر واجب بود نیازی به سؤال کردن و درخواست نبود بلکه حتما خداوند اسقاط عذاب از ایشان می کرد.

رَبَّنا وَ أَدْخِلْهُمْ (پروردگار ما داخل کن ایشان را) پس از آن که توبه ایشان را قبول کرده و از آتش نگه داشتی

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۲۳۶

جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ (به بهشتهای عدن که وعده شان دادی) با زبان پیامبران وَ مَنْ صَلَحَ مِنْ آبائِهِمْ وَ أَزْواجِهِمْ وَ ذُرِّيَّاتِهِمْ (و آن که صالح شد از پدرانشان و همسرانشان و فرزندانشان) تا کانونشان گرم و کامل و شادی شان افزون شود إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ (همانا تو هستی عزیز) توانا به آن چه که بخواهی الْحَكِيمُ (حکیم) در کارهایت.

وَ قِهِمُ السَّيِّئاتِ (و نگهدارشان از بدیها) یعنی نگهدار ایشان را از عذاب زشتی ها. و ممکن است که (سیئات) همان، عذاب باشد که از باب وسعت کلمه (سیئه) باشد که شامل عذاب نیز می شود چنان که خدا می گوید: (وَ جَزاءُ سَيِّئَةٍ

سَيِّئَةٌ مِثْلُها)، «و پاداش زشتی، زشتی مانند آن خواهد بود» وَ مَنْ تَقِ السَّيِّئاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ (و كسی را كه نگهداری از بديها در آن روز پس رحمت كردی به او) يعنی كسی را كه از شر گناهانش باز داری پس به او به اسقاط عذاب تفضل كرده و نعمت داده ای وَ ذلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (و اين است همان رستگاری بزرگ) يعنی پيروزی و رسيدن به آرزو و رستگاری بزرگ.

سپس خداوند سخن خود را به حال كافران كه سابقا ذكر فرمود بازگشت می دهد و می گويد:

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنادَوْنَ همانا كسانی كه كافر شدند خوانده می شوند) يعنی روز قيامت فرشتگان ايشان را صدا می زنند لَمَقْتُ اللَّهِ أَكْبَرُ مِنْ مَقْتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ إِذْ تُدْعَوْنَ إِلَى الْإِيمانِ فَتَكْفُرُونَ (هر آينه خشم خداوند بزرگتر است از خشم شما بر خويشتن، چون خوانده شديد به ايمان سپس كافر گشتيد).

مقت- دشمنی و خشم سخت را گويند. مقصود اين است كه كافران چون اعمال خود را ببينند و در كتاب و نامه اعمال خود بنگرند و در ميان آتش شوند،

ترجمه مجمع البيان فی تفسير القرآن، ج ۲۱، ص: ۲۳۷

به خاطر كرده های زشت بر خود خشم می كنند، ندا می گردند كه خشم خداوند بر شما در دنيا هنگامی كه خوانده شديد به سوی ايمان سپس كافر شديد بزرگتر است از خشمی كه امروز بر خود می كنيد و اين قول «مجاهد»، «قتاده» و «سدی» می باشد.

و برخی گفته اند مقصود اين است كه كافران چون ايمان را ترک كرده و به سوی كفر رفتند، پس در حقيقت خود را دشمن داشته اند، چنان كه ما گاهی به ديگری می گوئيم: تو كه بر خود توجه نداری پس

توجه من هم چندان فایده ای نخواهد داشت، و مقصود ما این نیست که او ظاهرا به خود توجه ندارد بلکه مقصود این است که کاری انجام می دهد که گویا بخودش زیان می رساند، و این سخن از «بلخی» نقل شده است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۲۳۸

[سوره غافر (۴۰): آیات ۱۱ تا ۱۷] ... ص : ۲۳۸

اشاره

قالُوا رَبَّنا أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وَ أَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنا بِذُنُوبِنا فَهَلْ إِلى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ (۱۱) ذلِكُمْ بِأَنَّهُ إِذا دُعِيَ اللَّهُ وَحْدَهُ كَفَرْتُمْ وَ إِنْ يُشْرَكْ بِهِ تُؤْمِنُوا فَالْحُكْمُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ (۱۲) هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ آياتِهِ وَ يُنَزِّلُ لَكُمْ مِنَ السَّماءِ رِزْقاً وَ ما يَتَذَكَّرُ إِلاَّ مَنْ يُنِيبُ (۱۳) فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَ لَوْ كَرِهَ الْكافِرُونَ (۱۴) رَفِيعُ الدَّرَجاتِ ذُو الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلى مَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ لِيُنْذِرَ يَوْمَ التَّلاقِ (۱۵)

يَوْمَ هُمْ بارِزُونَ لا يَخْفى عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْ ءٌ لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْواحِدِ الْقَهَّارِ (۱۶) الْيَوْمَ تُجْزى كُلُّ نَفْسٍ بِما كَسَبَتْ لا ظُلْمَ الْيَوْمَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسابِ (۱۷)

ترجمه: ... ص : ۲۳۸

گویند پروردگار ما میراندی ما را دوباره و زنده گرداندی ما را دو بار، پس اعتراف کردیم به گناهانمان پس به بیرون رفتن راهی هست؟. و این بدان است

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۲۳۹

که چون خدا تنها خوانده شود کافر شوید و اگر شریک قرار داده شود باو ایمان میآورید، پس حکم مخصوص خداوند برتر و بزرگ است. اوست آن که نشان می دهد آیات خود را و نازل می کند برای شما روزی را از آسمان و پند نگیرد مگر آن که باز گردد. پس بخوانید خدا را با اخلاص در دین مر او را اگر چه خوش ندارند کافران. بلند درجات صاحب عرش است القا کند روح را بر آن که بخواهد از بندگانش تا بترساند از روز ملاقات. روزی که ایشان آشکارند، پوشیده نماند بر خدا چیزی از ایشان، ملک امروز برای کیست، برای خداوند یکتای قهار است. امروز هر کسی پاداش داده شود

به آنچه کسب کرد، ستمی نیست امروز، همانا خداوند زود حساب است.

قرائت: ... ص : ۲۳۹

ینذر- «زید» به قرائت «یعقوب»، (لتنذر) به (تاء) خطاب خوانده و گفته اند که مخاطب، پیغمبر (ص) می باشد، و دیگران (لینذر) به (یاء) غیاب خوانده و گفته اند ضمیر به (الی من یشاء من عباده) باز میگردد.

تفسیر: ... ص : ۲۳۹

اشاره

خداوند سبحان به حکایت از حال کافران که در سابق وصف آنان ذکر شد می گوید: قالُوا (آنان گویند) رَبَّنا أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وَ أَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ (پروردگار ما، میراندی ما را دو بار و زنده کردی ما را دو بار) در تفسیر این آیه سخنان گوناگونی ذکر شده که به ترتیب ذکر میکنیم.

دو بار مرگ و زندگی! ... ص : ۲۳۹

۱- مردن اول در دنیا پس از زندگی در آن و مردن دوم در قبر پیش از رستاخیز می باشد. و زنده شدن در قبر پس از پرسش و زندگی دوم در روز قیامت می باشد، و این گفتار «سدی» و مورد اختیار «بلخی» است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۲۴۰

۲- مردن اول در حالی است که انسان نطفه بوده پس خداوند او را در دنیا زنده گردانیده است، سپس برای بار دوم خداوند او را می میراند، سپس او را در رستاخیز زنده می گرداند، پس این دو زندگی و دو مرگ می باشد و نظیر آن قول خداوند است که می فرماید: (كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَ كُنْتُمْ أَمْواتاً فَأَحْياكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ) «چگونه کافر شدید خدا را و حال آنکه مرده بودید پس میراند شما را سپس بسوی او بازگردانده شوید- بقره ۲۸» و این قول «ابن عباس» و «قتاده» و «ضحاک» و «مختار» و «ابو مسلم» است.

۳- زنده شدن اول در دنیا و دوم در قبر باشد که در قیامت زنده شدن نخواهد بود و مرگ اول در دنیا و مرگ دوم در قبر باشد و این قول «جبائی» است.

فَاعْتَرَفْنا بِذُنُوبِنا (پس اعتراف کردیم به گناهان خود) که در دنیا مرتکب شده بودیم فَهَلْ إِلى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ (پس

آیا برای بیرون رفتن راهی هست؟) این یک نوع نرمش برای استدعا می باشد، یعنی آیا پس از اعتراف به گناه راهی برای خروج وجود دارد؟! برخی گفته اند که ایشان درخواست بازگشت به دنیا را می کنند، یعنی آیا از آتش می توانیم بیرون رویم به سوی دنیا تا به طاعت خداوند بپردازیم و اگر خداوند می دانست که ایشان اگر برگردند رستگار می شوند، ایشان را به حال تکلیف باز می گردانید و لذا می فرماید: (لَوْ رُدُّوا لَعادُوا لِما نُهُوا عَنْهُ) «اگر برگردانده شوند دوباره انجام می دهند آنچه را که نهی شده بودند از آن- انعام- ۲۸» خداوند با این بیان متوجه می سازد که اگر کافران راست بگویند خداوند آنچه را که ایشان آرزو داشته و درخواست می کردند اجابت می فرمود. در این آیه مورد بحث گویا چیزی در تقدیر گرفته شده است که چنین می شود: (پس

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۲۴۱

جواب داده می شوند که راهی برای خروج برای شما نیست) ذلِکُمْ (این) یعنی این عذاب که شما را فرا گرفته است بِأَنَّهُ إِذا دُعِيَ اللَّهُ وَحْدَهُ كَفَرْتُمْ (به این که چون خداوند تنها خوانده می شد کفر می ورزیدید) یعنی زمانی که (لا اله الا اللّه) گفته می شد شما میگفتید:

(أَ جَعَلَ الْآلِهَةَ إِلهاً واحِداً)، «آیا قرار داد خدایان را خدای تنها- ص- ۲۸» و منکر می شدید وَ إِنْ يُشْرَكْ بِهِ تُؤْمِنُوا (و اگر شریک قرار داده شود برای خدا ایمان آورید) یعنی اگر برای خداوند شریکی از بتها و معبودهای ساختگی قرار داده شود تصدیق می کنید فَالْحُكْمُ لِلَّهِ (پس حکم برای خداست) در این کار و در تفصیل میان حق و باطل الْعَلِيِّ (برتر است) و

توانا بر هر چیزی می باشد و ما فوق او کسی نیست که از او تواناتر بوده و یا در قدرت مساوی او باشد.

علی- لغت (علی) که دلالت بر علوّ مکان می کند به معنی علو در مقام منتقل و استعمال شده است و لذا جایز است خداوند را به آن صفت وصف کرد.

گفته می شود (فلانی بر او استعلا پیدا کرد به قوه و حجت)، ولی باید دانست که (رفعت) مثل (علوّ) نیست و لذا نمی توان گفت که مکان خداوند رفیع است هم چنان که می گوئیم خداوند علی است.

الْكَبِيرِ (بزرگ) یعنی آن که در صفات خود با عظمت بوده و در آنها برای او شریکی نیست. و برخی گفته اند که (کبیر) به معنی سید جلیل است که این گفتار «جبائی» می باشد.

هُوَ الَّذِی یُرِیكُمْ آیاتِهِ (اوست آن که نشان می دهد به شما آیات خود را) یعنی مصنوعات خود را از آسمان و زمین و خورشید و ماه تا دلالت کنند بر توحید و قدرت خداوند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۲۴۲

وَ یُنَزِّلُ لَكُمْ مِنَ السَّماءِ رِزْقاً (و نازل می کند برای شما از آسمان روزی را) که باران باشد تا بواسطه آن رزق و روزی مردم روئیده شود وَ ما یَتَذَكَّرُ (و پند نگیرد) یعنی از این آیات موعظه نگیرد و در حقیقت آنها اندیشه نکند إِلَّا مَنْ یُنِیبُ (مگر آن که بازگردد) یعنی کسی که به سوی خداوند بازگردد و «سدی» گفته یعنی کسی که روی آورد به اطاعت خداوند.

در این هنگام خداوند مؤمنان را به توحید خود دستور می دهد و می- فرماید:

فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ (پس بخوانید خدا را خالص کنید دین

را برای او) یعنی عبادت خود را فقط متوجه او کنید وَ لَوْ کَرِهَ الْکافِرُونَ (و اگر چه ناخوش دارند کافران) پس، از آنان باکی نداشته باشید.

و سپس خداوند به ستایش خود پرداخته و می گوید:

رَفِیعُ الدَّرَجاتِ (بلند درجات است)، (رفیع) به معنی رافع و بلند کننده است، یعنی خداوند بلند کننده درجات پیامبران و وارستگان، در بهشت است که این گفتار «عطا» از «ابن عباس» است. ولی «سعید بن جبیر» گفته (رفیع) به معنی رافع و بلند کننده هفت آسمان می باشد، و برخی گفته اند مقصود این که خداوند دارای صفات برتر است.

ذُو الْعَرْشِ (صاحب عرش است) یعنی مالك و آفریدگار و پروردگار عرش است، و «ابی مسلم» گفته (عرش) به معنی (ملك) است یعنی خداوند صاحب ملك است.

یُلْقِی الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلی مَنْ یَشاءُ مِنْ عِبادِهِ (القاء کند از امر خود روح را به هر که بخواهد از بندگانش)

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۲۴۳

معنی روح ... ص : ۲۴۳

۱- برخی گفته اند (روح) به معنی «قرآن» و هر کتابی که خداوند بر پیغمبری از پیامبران نازل کرده است می باشد.

۲- روح به معنی (وحی) است، در اینجا. زیرا خداوند به واسطه آن دل را زنده می کند و مقصود چنین می شود که خداوند القاء میکند وحی را بر قلب هر کدام از بندگانش که بخواهد و او را اهل بداند، گفته می شود: (القیته کذا القاء کردم بر او این چنین) یعنی این مسئله را بر او فهماندم.

۳- روح به معنی «جبرئیل» است که خداوند به امر خود او را میفرستد و این قول «ضحاك» و «قتاده» است ۴- «سدی» گوید روح به معنی (نبوت) است.

لِیُنْذِرَ (تا بترساند) پیغمبر

به آن چه که به او وحی شده یَوْمَ التَّلاقِ (روز ملاقات را) که در این روز:

۱- به قول «قتاده و سدی و ابن زید» مردم آسمانها و زمین با هم ملاقات می کنند.

۲- «جبائی» گوید: در آن روز اولین بار آخرین و ستم کننده با ستم دیده و ظالم با مظلوم ملاقات می کنند.

۳- «ابن عباس» گفته که ملاقات به معنی حکم در میان مردم است.

۴- و آخرین قول این است که مردم با عمل خود ملاقات می کنند. باید گفت اشکالی ندارد که همه این گفتار منظور خداوند باشد و خدا داناتر است یَوْمَ هُمْ بارِزُونَ (روزی که ایشان آشکارند) از قبرهای خویش.

برخی گفته بعضی بر بعضی آشکار شده و حال هیچکدام بر دیگری پوشیده نیست زیرا آشکار می شود آن چه که پوشیده بوده است.

لا یَخْفی عَلَی اللَّهِ مِنْهُمْ شَیْ ءٌ (پوشیده نماند بر خداوند از ایشان چیزی) از کردارشان و احوالشان، و می گوید خداوند در این روز:

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۲۴۴

لِمَنِ الْمُلْکُ الْیَوْمَ (ملک برای کیست امروز؟) پس مؤمنان و کافران اقرار می کنند که:

لِلَّهِ الْواحِدِ الْقَهَّارِ (برای خداوند یکتای قهار است).

برخی گفته اند گوینده و جواب دهنده این دو جمله شخص خداوند است و خبر به این موضوع از جانب خداوند دارای مصلحتی برای مردم و مکلفین هست.

«محمد بن کعب قرظی» گوید: خداوند میان دو (نفخه) این سؤال و جواب را می گوید: آن هنگام که همه مخلوقات نابود شده و خداوند تنها مانده است.

ولی باید گفت که قول اول در تفسیر آیه فوق صحیحتر است زیرا این سخن را خداوند در روزی می گوید که روز ملاقات بوده و مردم از

قبرهای خود آشکار می شوند.

پرسش می شود که خداوند چرا جمله مالک بودن خود را در آن روز میگوید در جواب باید گفت زیرا مردم در دنیا ظاهرا مالک برخی از چیزها بودند ولی در آن روز کسی چیزی را مالک نمی شود.

باز اگر اشکال شود که آیا مگر پیامبران و مؤمنان در آخرت دارای ملک عظیم نمی شوند، جواب این است که هیچ کسی سزاوار نیست که صف مالکیت به او غیر از خداوند اطلاق شود، زیرا خداوند بدون مالک کننده دیگر، خود مالک همه چیز می باشد.

و عده ای گفته اند مراد از این جمله در روز قیامت پیش از مالک شدن بهشتیان آن چه را که باید مالک شوند می باشد.

الْيَوْمَ تُجْزى كُلُّ نَفْسٍ بِما كَسَبَتْ (امروز پاداش داده شود هر کسی به آنچه کسب کرده است)، شخص نیکوکار به کار خوب و شخص بدکار به کار بد خود پاداش داده می شود.

در حدیث وارد شده که خداوند می گوید: منم ملک و منم جزا دهنده،

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۲۴۵

سزاوار نیست به کسی از اهل بهشت که داخل بهشت شود و به کسی از اهل دوزخ که داخل دوزخ شود و در نزد او مظلمه ای باشد مگر آن که از او قصاص کنم سپس این آیه را تلاوت کرد:

لا ظُلْمَ الْيَوْمَ (ستمی نیست امروز) یعنی کسی برای کسی ستمی نکند و از ثواب کسی ناقص نشده و در عقاب کسی افزوده نگردد.

إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسابِ (همانا خداوند زود حساب است) و محاسبه از کسی، او را از محاسبه دیگری باز نمی دارد

نظم ... ص : ۲۴۵

نظم در آیات گذشته بدین قرار است که خداوند (رَبَّنا أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وَ ...)

را به

ما قبل خود که شرح حال کافران درباره انکار قیامت است متصل ساخته و به ذکر حال ایشان که به این حقیقت اعتراف می کنند می پردازد. و نیز خداوند پس از ذکر این که کافران بر خود خشم می کنند به خاطر سنگینی آنچه بر ایشان نازل می شود و پس از آن سؤال از بازگشتن به دنیا را از قول ایشان نقل کرده است. و وجه این که خداوند این سخن (فَاعْتَرَفْنا بِذُنُوبِنا) را به ما قبل خود که اقرار به صفت پروردگار می باشد متصل و پیوسته کرده این است که گویا کافران می گویند: ما اعتراف کردیم به تو ای پروردگار ما، پس تو میراندی ما را، و زنده کردی ما را با این حال اعتراف می کنیم به گناهان خود.

و این جمله (هُوَ الَّذِی یُرِیکُمْ آیاتِهِ) به جمله (الْعَلِیِّ الْکَبِیرِ) متصل شده تا معلوم شود که ارائه آیات نیز از صفات خدا بوده و کیست که دارای این صفات باشد؟.

جمله (رَفِیعُ الدَّرَجاتِ) را خداوند به جمله (هُوَ الَّذِی یُرِیکُمْ آیاتِهِ) پیوسته گردانیده تا به صفات خود عطف کرده و بگوید (و نیز خداوند رفیع الدرجات است). و برخی گفته اند: چون خداوند حال هر دو گروه از مؤمن و کافر را بیان کرد به ذکر درجات پرداخت

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۲۴۶

[سوره غافر (۴۰): آیات ۱۸ تا ۲۰] ... ص : ۲۴۶

اشاره

وَ أَنْذِرْهُمْ یَوْمَ الْآزِفَهِ إِذِ الْقُلُوبُ لَدَی الْحَناجِرِ کاظِمِینَ ما لِلظَّالِمِینَ مِنْ حَمِیمٍ وَ لا شَفِیعٍ یُطاعُ (۱۸) یَعْلَمُ خائِنَهَ الْأَعْیُنِ وَ ما تُخْفِی الصُّدُورُ (۱۹) وَ اللَّهُ یَقْضِی بِالْحَقِّ وَ الَّذِینَ یَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لا یَقْضُونَ بِشَیْ ءٍ إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّمِیعُ الْبَصِیرُ (۲۰)

ترجمه: ... ص : ۲۴۶

و بترسان ایشان را از روز نزدیک، زمانی که دلها نزد گلوگاه است، خشم فرو برنده باشند، نیست برای ستمکاران دوستی و نه شفاعت کننده ای که اطاعت شود. می داند خیانت چشمها را و آنچه در سینه ها پنهان است. و خداوند حکم کند به حق و آنان که می خوانند غیر از او را حکم نمی کنند به چیزی، همانا خداوند شنوا و بینا است.

قرائت: ... ص : ۲۴۶

یدعون- «نافع» و «هشام» از «ابن عامر» (تدعون) به (تا) قرائت کرده و گفته اند که تقدیر چنین است که: (ای محمد بگو بر ایشان آن که را به غیر از خدا می خوانید).

و دیگران (یدعون) به (یا) خوانده و گفته اند مراد، إخبار از افراد غایب است.

شرح لغات: ... ص : ۲۴۶

آزفه- به معنی چیز نزدیـک است، گفته می شود (ازف الامـر) یعنی نزدیک ترجمه مجمع البیان فی تفسـیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۲۴۷

شد امر.

حناجر- این لفظ جمع (حنجره) است، و آن به معنی حلقوم می باشد کاظم- این لفظ را بر کسـی گویند که نگهدارد آنچه در قلبش قرار دارد گفته می شود (کظم غیظه) «خشم خود را فرو برد» زمانی که خشم خود را فرو برده باشد.

اعراب: ... ص : ۲۴۷

کاظمین- منصوب است بنا بر این که حال باشـد و حال هم حمل به معنی شده است، زیرا به (قلب) گفته نمی شود که (کاظم) است، پس (کاظمین) حال اصـحاب قلوب می باشـد و مقصود چنین خواهد بود: زمانی که قلبهای مردم به حلقومشان برسد در حالی که خشم خود را فرو می نشاننـد. و این کلمه حال از ضـمیر در (لـدی الحناجر) است و مقصود این است که آنان از همه چیز به غیر از فکر آن حال متوقف می باشند. نسبت کظم به قلب مانند نسبت کتابت به دستها می باشد.

یطاع- این کلمه محلا مجرور است چون صفت (شفیع) می باشد

تفسیر: ... ص : ۲۴۷

خداوند متعال در این آیات مکلفین را از روز قیامت ترسانده و میگوید:

وَ أَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْآزِفَهِ (و بترسان ایشان را از روز نزدیک) که آن روز قیامت است، زیرا هر چیز آینده، نزدیک می باشد و گفته اند منظور، روز نزدیک شدن مجازات است.

إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَناجِرِ (زمانی که قلبها نزد گلوها باشـد) به جهت این که از شدت ترس دلها از جای خود حرکت کرده و به گلوگاه ها برسد و مانند این است قول دیگر خداوند (و بلغت القلوب الحناجر)، «و برسد قلبها به گلوگاه ها- احزاب- ۱۰».

كاظِمِينَ (خشم فرو برندگان) یعنی کسانی که غمگین و اندوهناک و افسرده

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۲۴۸

باشند از این جهت که زبانهاشان از شدت ترس بر قلبهاشان بسته شود.

ما لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ (دوستی برای ستمکاران نیست) یعنی برای مشرکان و منافقان کسی نزدیک نیست که ایشان را سود دهد وَ لا شَفِيعٍ يُطاعُ (و نه شفاعت کننده ای که اطاعت گردد) در میان ایشان که شفاعت او مورد قبول

باشد. از «ابن عباس» و «مقاتل».

يَعْلَمُ خائِنَةَ الْأَعْيُنِ (می داند خیانت چشمها را) و آن سرقت و نگاه کردن چشم است به آن چه که جایز نیست به آن نظر کرد. «از مجاهد و قتاده.»

(خائنه) مانند (خیانت) مصدر است چنان که (کاذبه) و (لاغیه) مانند (کذب) و (لغو) مصدر می باشد.

«مؤرج» گفته که منظور چشمهای خائن است.

«سدی» گوید منظور: رمز چشم است.

«ضحاک» می گوید: منظور چنین است که شخصی بگوید، دیدم در حالی که ندیده و بگوید ندیدم در حالی که دیده است.

وَ ما تُخْفِي الصُّدُورُ (و آن چه پنهان بدارد سینه ها) یعنی خداوند می داند آن چه را که سینه ها در نهان دارند.

در خبر وارد شده است که:

(ان النظره الاولی لک و الثانیه علیک)

، «نگاه اول به نفع تو و نگاه دوم به ضرر تو است»، بنا بر این نگاه دوم حرام بوده و مراد از خیانت چشمها، همان می باشد.

وَ اللَّهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ (و خداوند حکم به حق می کند) یعنی میان مردم به حق تفصیل داده و هر صاحب حقی را به حق خود می رساند.

وَ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ (و آنان که می خوانند به غیر از او را) از بتها لا يَقْضُونَ بِشَيْ ءٍ (حکم به چیزی نمی کنند) زیرا آنها جماد می باشند إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ (همانا خداوند، او شنوا و داناست) یعنی واجب است که شنیدنیها را شنیده و دیدنیها را ببیند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۲۴۹

این دو صفت بازگشت دارند به اینکه خداوند زنده است و برای او آسیبی نمی رسد. و برخی گفته اند که منظور این است: که خداوند، عالم به مسموعات و عالم به مبصرات

می باشد، ولی قول اول درست تر است

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۲۵۰

[سوره غافر (۴۰): آیات ۲۱ تا ۲۵] ... ص : ۲۵۰

اشاره

أَ وَ لَمْ یَسِیرُوا فِی الْأَرْضِ فَیَنْظُرُوا کَیْفَ کانَ عاقِبَةُ الَّذِینَ کانُوا مِنْ قَبْلِهِمْ کانُوا هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ آثاراً فِی الْأَرْضِ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَ ما کانَ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ واقٍ (۲۱) ذلِکَ بِأَنَّهُمْ کانَتْ تَأْتِیهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَیِّناتِ فَکَفَرُوا فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ إِنَّهُ قَوِیٌّ شَدِیدُ الْعِقابِ (۲۲) وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا مُوسی بِآیاتِنا وَ سُلْطانٍ مُبِینٍ (۲۳) إِلی فِرْعَوْنَ وَ هامانَ وَ قارُونَ فَقالُوا ساحِرٌ کَذَّابٌ (۲۴) فَلَمَّا جاءَهُمْ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِنا قالُوا اقْتُلُوا أَبْناءَ الَّذِینَ آمَنُوا مَعَهُ وَ اسْتَحْیُوا نِساءَهُمْ وَ ما کَیْدُ الْکافِرِینَ إِلاَّ فِی ضَلالٍ (۲۵)

ترجمه: ... ص : ۲۵۰

آیا سیر نکردند در زمین پس بنگرند چگونه بوده است فرجام کسانی که پیش از ایشان بودند، بودند ایشان سخت تر از آنان از نظر نیرو و آثار در زمین، پس فرا گرفت خداوند ایشان را به گناهانشان، و نبود برای ایشان نگهداری از خداوند. و این بدانجهت بود که رسولان ایشان، با نشانه ها به

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۲۵۱

سوی آنان آمدند، پس ایشان کافر شدند، پس خداوند فرا گرفتشان که او نیرومند و سخت شکنجه است. همانا به تحقیق فرستادیم موسی را با آیات و دلیل آشکار. به سوی فرعون و هامان و قارون، پس گفتند که او ساحر دروغگوست.

پس چون بیامدشان به حق از نزد ما، گفتند: بکشید فرزندان آنان را که با او ایمان آوردند و زنده بدارید زنهای آنان را، و نیست نیرنگ کافران مگر در گمراهی.

قرائت: ... ص : ۲۵۱

منکم- برخی (اشدّ منکم) خوانده و گفته اند که ضمیر از غیبت به خطاب بازگشته و منصرف شده است، چون قول خداوند: (ایاک نعبد- تو را تنها عبادت می کنیم- حمد- ۴) پس از (الْحَمْدُ لِلَّهِ ...)

و آنان که (اشدّ منهم) خوانده اند دلیلشان چنین توجیه می شود که ضمیر (منهم) به خاطر ما قبل خود (ا و لم یسیروا ...) که به لفظ غیبت می باشد به صورت غایب آورده شده است.

تفسیر: ... ص : ۲۵۱

اشاره

خداوند متعال کافران را به نظر کردن متنبه ساخته و فرموده است:

أَ وَ لَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الَّذِينَ كانُوا مِنْ قَبْلِهِمْ (آیا سیر نکردند در زمین تا بنگرند چگونه بوده است فرجام آنان که پیش از ایشان بوده اند) از کسانی که پیامبران خود را تکذیب کردند كانُوا هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً (بودند ایشان سخت تر از آنان از نظر نیرو) در پیش خودشان وَ آثاراً فِي الْأَرْضِ (و آثار در زمین) یعنی بناها و ساختمانهای بیشتری را عمارت کردند. و گفته شده یعنی به زمین های دورتری برای به دست آوردن مال دنیا رفتند.

فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ (پس فرا گرفتشان خداوند به گناهانشان) یعنی

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۲۵۲

خداوند به سبب گناهانشان آنان را هلاک گردانید.

وَ ما كانَ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ واقٍ (و نبود برای ایشان نگهدارنده ای از خداوند) یعنی دافعی نبود که عذاب خداوند را دفع کرده و مانع از نزول عذاب بر ایشان باشد.

ذلِكَ (این) عذاب که بر ایشان نازل شد بِأَنَّهُمْ كانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّناتِ (بدانجهت بود که آمد به سوی ایشان پیامبرانشان با نشانه ها) یعنی با معجزات آشکار و دلیلهای روشن فَكَفَرُوا (پس کافر شدند) به

آنها فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ (پس بگرفتشان خداوند) یعنی در شکنجه کفرشان خداوند هلاکشان کرد.

إِنَّهُ قَوِيٌّ (همانا او نیرومند) و قادر است که از ایشان انتقام بگیرد شَدِيدُ الْعِقابِ (سخت شکنجه است).

فرازی از داستان موسی ... ص : ۲۵۲

سپس خداوند به داستان موسی (ع) و فرعون پرداخته و می گوید:

وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا مُوسى بِآياتِنا (و به تحقیق موسی را با نشانه های خودمان فرستادیم) یعنی او را به حجتها و دلالتهای خود برانگیختیم.

وَ سُلْطانٍ مُبِينٍ. (و با دلیل آشکار) یعنی با حجت ظاهر خود چون اژدها شدن عصا و شکافته شدن دریا.

إِلى فِرْعَوْنَ وَ هامانَ وَ قارُونَ (به سوی فرعون و هامان و قارون).

حضرت موسی علیه السلام اگر چه برای همه آن مردم پیامبر و رسول بود ولی این که اسم فرعون تنها ذکر شده چون رهبر آنان بود و «هامان» نیز وزیر او بوده و «قارون» صاحب گنجهای او بوده است، پس ما بقی مردم تابع آنان بودند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۲۵۳

این که لفظ (سلطان) عطف به (آیات) شده به خاطر تأکید می باشد.

و برخی گفته اند مراد از (آیات) حجتهای توحید و عدل بوده و مراد از (سلطان) معجزاتی می باشد که دلالت بر نبوت او می کند.

فَقالُوا ساحِرٌ (پس گفتند ساحر است) یعنی جادوگر است كَذَّابٌ (دروغگوست) در آنچه که به آن می خواند.

فَلَمَّا جاءَهُمْ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِنا (پس چون بیامد به سوی ایشان به حق از نزد ما) یعنی هنگامی که «موسی» با برنامه توحید و دلالتها به سوی ایشان از نزد ما آمد. و گفته اند مراد به (حق) دین حق است.

قالُوا اقْتُلُوا أَبْناءَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ وَ اسْتَحْيُوا نِساءَهُمْ (گفتند بکشید فرزندان کسانی را که با او (موسی) ایمان

آوردنـد و زنده نگهدارید زنان ایشان را) یعنی فرعونیان امر کردند که پسـران قوم موسـی را بکشـند تا کثرت پیدا نکنند که بر آنان غلبه کنند، و زنان را نگهدارند که بر ایشان خدمت کنند.

باید تذکر داد که این کشـتار غیر از کشتار اول است، زیرا کشتار اول برای این بود که پسری باقی نماند که طبق گفته منجمان بـاعث زوال ملک فرعون شود، و چون موسـی ظاهر شـد و فرعون به مقصود اولی خود نرسـید این بار دسـتور داد برای از میان رفتن نیروی انسـانی قوم موسـی آنـان را به قتل برساننـد، ولی خداونـد ایشان را از این قصـد شوم بازداشـته و خون و قورباغه و طوفان و ملخ را نازل کرد و فرستاد و آنان را از قصدشان مانع شد چنان که سابقا در این موضوع مطالبی را گفتیم.

سپس خداوند خبر می دهد که فرعونیان با کشـتن مردان و زنده نگه- داشتن زنان نتوانستند کاری را از پیش ببرند و سودی به دست بیاورند و می- گوید:

وَ ما کَیْدُ الْکافِرِینَ إِلَّا فِی ضَلالٍ (و نیست نیرنگ کافران مگر در گمراهی) یعنی در مقابل حق رفتنی بوده و منفعت نبردند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۲۵۴

[سوره غافر (۴۰): آیات ۲۶ تا ۳۰] ... ص : ۲۵۴

اشاره

وَ قـالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِی أَقْتُلْ مُوسـی وَ لْیَـدْعُ رَبَّهُ إِنِّی أَخافُ أَنْ یُبَـدِّلَ دِینَکُمْ أَوْ أَنْ یُظْهِرَ فِی الْأَرْضِ الْفَسادَ (۲۶) وَ قالَ مُوسی إِنِّی عُـذْتُ بِرَبِّی وَ رَبِّکُمْ مِنْ کُلِّ مُتَکَبِّرٍ لا یُؤْمِنُ بِیَوْمِ الْحِسابِ (۲۷) وَ قـالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ یَکْتُمُ إِیمانَهُ أَ تَقْتُلُونَ رَجُلاً أَنْ یَقُولَ رَبِّیَ اللَّهُ وَ قَدْ جاءَکُمْ بِالْبَیِّناتِ مِنْ رَبِّکُمْ وَ إِنْ یَکُ کاذِباً فَعَلَیْهِ کَذِبُهُ وَ

إِنْ يَکُ صادِقاً يُصِبْکُمْ بَعْضُ الَّذِی يَعِدُکُمْ إِنَّ اللَّهَ لا يَهْدِی مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ کَذَّابٌ (۲۸) يا قَوْمِ لَکُمُ الْمُلْکُ الْيَوْمَ ظاهِرِينَ فِی الْأَرْضِ فَمَنْ يَنْصُرُنا مِنْ بَأْسِ اللَّهِ إِنْ جاءَنا قالَ فِرْعَوْنُ ما أُرِيکُمْ إِلاَّ ما أَری وَ ما أَهْدِيکُمْ إِلاَّ سَبِيلَ الرَّشادِ (۲۹) وَ قالَ الَّذِی آمَنَ يا قَوْمِ إِنِّی أَخافُ عَلَيْکُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزابِ (۳۰)

ترجمه مجمع البيان فی تفسير القرآن، ج ۲۱، ص: ۲۵۵

ترجمه: ... ص : ۲۵۵

و گفت فرعون واگذاريد مرا بکشم موسی را و بخواند پروردگارش را، همانا می ترسم که دگرگون کند دين شما را يا آشکار کند در زمين فساد را. و گفت موسی همانا پناه می برم به پروردگار خود و شما از هر متکبری که ايمان نياورد به روز حساب. و گفت مردی مؤمنی از آل فرعون که پنهان می داشت ايمان خود را.

آيا می کشيد مردی را که می گويد پروردگار من اللّه است و به تحقيق آمد به سوی شما با نشانه هايی از جانب پروردگارتان، و اگر دروغگو باشد بر او باشد دروغ او و اگر راستگو باشد می رسد به شما برخی از آنچه وعده می دهد، همانا خداوند هدايت نمی کند آنکه او مصرف و کذاب باشد. ای قوم من! ملك، امروز از آن شماست، چيره آيندگان در زمين پس کيست که ما را ياری کند از بأس خداوند اگر بيايد ما را گفت فرعون نشان ندهم شما را مگر آنچه ببينم و هدايت نمی کنم شما را مگر به راه رشاد. و گفت آنکه ايمان آورده بود ای قوم می ترسم بر شما مانند روز احزاب.

قرائت: ... ص : ۲۵۵

۱- او ان يظهر فی الارض الفساد- اهل مدينه و «ابو عمرو»، (و ان يظهر) بدون الف قبل از واو خوانده و (يظهر) را به ضم (ياء) و کسر (ها) قرائت کرده و (الفساد) را به نصب قرائت کرده اند.

«ابو علی» گويد دليل قرائت کنندگان فوق که واو را بدون الف خوانده اند اين است که «فرعون» گفت من از دو کار که يکی دگرگونی دين و دوم ظهور فساد در زمين است از موسی می ترسم و نيز طبق قرائت فوق اسناد فعل (يظهر) به «موسی»

بوده و (الفساد) مفعول خواهد بود که در جمله قبل نیز اسناد فعل به موسی بوده که (یبدل دینکم) باشد.

۲- «ابن کثیر و ابن عامر»، (و ان یظهر) به فتح (یاء)، و (الفساد) به ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۲۵۶

رفع حرف آخر خوانده اند و مقصود این می شود که به جای دین، فساد ظاهر می شود.

۳- «حفص» و «یعقوب»، (او ان یظهر الفساد) به ضم (یا) و نصب (دال) قرائت کرده و دیگران (او ان یظهر الفساد) به رفع (دال) قرائت کرده اند.

عذت- اهل کوفه غیر از «عاصم» و «ابو عمرو» و «اسماعیل» از «نافع» و «ابو جعفر»، (عذت) بدون ادغام خوانده و در سوره (دخان) آیه (۲۰) به ادغام (ذال) قرائت کرده اند اما ادغام کردن در (عذت) نیکوست که دو حرف با هم متقارب و نزدیکند و اظهار نیز نیکوست چون (ذال) از سنخ (تا) نیست و غیر از اهل کوفه در همه جا (عذت) با اظهار خوانده اند.

[تفسیر] ... ص : ۲۵۶

فرازی دیگر از داستان موسی ... ص : ۲۵۶

تفسیر:

وَ قالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِی أَقْتُلْ مُوسی (و فرعون گفت واگذارید مرا تا بکشم موسی را) یعنی به قوم خود گفت مرا ترک کنید تا موسی را به قتل برسانم. از این جمله استفاده می شود که از افراد خاص فرعون کسانی بودند که از روی مشورت و اشاره به فرعون می گفتند که موسی را نکش و می ترسانیدند از این که خدای خود را بخواند و باعث هلاکت فرعون شود و لذا فرعون گفت:

وَ لْیَدْعُ رَبَّهُ (و بخواند پروردگارش را) یعنی هم چنان که مردم می گویند.

و برخی گفته اند، از این جهت از قتل موسی جلوگیری کردند که گفتند: او ساحر است اگر پیش از ظاهر شدن حجت

از او، او را به قتل برسانی شبهه ای را تقویت خواهی کرد بلکه (قالوا ارجه و اخاه و ارسل فی المدائن حاشرین) «گفتند بگذار او و برادرش را و بفرست در شهرها گرد آورندگانی- اعراف- ۱۱۱»، و معنی (لْيَدْعُ رَبَّهُ) این است که بگوئید برای او بخواند پروردگارش را و برای سلامت جان خود از کشته شدن به او استعانت جوید که او از این

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۲۵۷

دعای خود چیزی به دست نخواهد آورد، و این جمله را فرعون از روی جبر و پرخاش و بی باکی به زبان آورد.

إِنِّی أَخافُ أَنْ یُبَدِّلَ دِینَکُمْ (و من می ترسم که دگرگون کند دین شما را) که خدایی من است اگر او را نکشم أَوْ أَنْ یُظْهِرَ فِی الْأَرْضِ الْفَسادَ (و اینکه ظاهر کند در زمین فساد را) به اینکه قوم او پیرویش کنند و ما ناچار خواهیم بود که با ایشان به جنگ پردازیم و این انگیزه نابودی شهرها خواهد شد و بدین صورت فساد ظاهر خواهد گشت.

«قتاده» گفته منظور از فساد در نزد فرعون عمل کردن به طاعت خداوند بود.

و چون فرعون این سخنان را گفت، موسی به پروردگارش پناه برد که:

وَ قالَ مُوسی إِنِّی عُذْتُ بِرَبِّی وَ رَبِّکُمْ مِنْ کُلِّ مُتَکَبِّرٍ لا یُؤْمِنُ بِیَوْمِ الْحِسابِ (و موسی گفت من پناه می برم به پروردگارم و پروردگار شما از هر متکبری که ایمان نیاورد به روز حساب) یعنی من اعتصام می جویم به پروردگار خود که مرا آفرید و پروردگار شما که شما را آفرید از شرّ هر کسی که بر خداوند تکبر کرده و از فرمانبرداری او سرپیچی کند و

روز قیامت را تصدیق نکند تا خداوند از شرّ او مرا نگهدارد، و چون فرعون تصمیم قتل موسی را گرفت یکی از درباریان او که مرد با ایمانی بود وی را موعظه کرد:

وَ قالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ یَکْتُمُ إِیمانَهُ (و مرد مؤمنی از آل فرعون که ایمان خود را پوشیده می داشت گفت) که بر وجه تقیه ایمانش را در سینه اش پنهان می داشت.

(حدیث تقیه) ... ص : ۲۵۷

امام صادق (ع) فرمود:

(التقیه من دینی و دین آبائی و لا دین لمن لا تقیه له و التقیه ترس اللّه فی الارض لان مؤمن آل فرعون لو اظهر الاسلام لقتل)

«تقیه (کار بدون گرفتاری و حرکت بدون سقوط و مبارزه بدون نابودی)

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۲۵۸

از دین من و از دین پدران من است و دینی نیست بر آن که تقیه ندارد، و آن سپر خداوند در زمین است زیرا (مؤمن آل فرعون) اگر دین خود را ظاهر می- کرد کشته می شد»

مؤمن آل فرعون ... ص : ۲۵۸

«ابن عباس» گوید: در میان درباریان و خاندان فرعون مؤمنی به غیر از آن یک نفر و زن فرعون و آن که موسی را از خبر قتل آگاه ساخت و گفت ای موسی (إِنَّ الْمَلَأَ یَأْتَمِرُونَ بِکَ لِیَقْتُلُوکَ)، «همانا مردم در اندیشه تو هستند که تو را بکشند- قصص- ۲۰» مؤمن دیگری نبود.

«سدی و مقاتل» گفته: پسر عمه فرعون مؤمن بوده و همو بوده که آمده و موسی را از قتل او خبر داده است.

و برخی گفته اند که: مؤمن آل فرعون ولیعهد او بوده که نامش (حبیب) یا (حزبیل) می باشد.

أَ تَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ یَقُولَ رَبِّیَ اللَّهُ (آیا می کشید مردی را به اینکه می گوید پروردگار من اللّه است) این جمله، استفهام انکاری است و اگر می گفت (آیا می کشید مردی را که گوینده است پروردگار من اللّه می باشد) دلالت نمی کرد که قتل و کشتن بخاطر ایمان اوست، زیرا در این صورت (قائلا گوینده) صفت برای (رجل مرد) می شد، پس محل (ان یقول) منصوب است چون مفعول له می باشد.

وَ قَدْ جاءَکُمْ بِالْبَیِّناتِ مِنْ رَبِّکُمْ (و به تحقیق

آمـد به سوی شـما با نشانه- هایی از پروردگارتان) یعنی آورد برای شـما معجزه هایی چون (عصا) و (ید بیضا) تا او را تصدیق کنید.

وَ إِنْ يَكُ كاذِباً فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ (و اگر دروغگـوست بر او باشـد دروغش) ایـن سـخن از بـاب نرمش و انعطـاف است مثـل قـول خداوند: (وَ إِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلى هُدىً أَوْ فِي ضَلالٍ مُبِينٍ)، «و ما و شما یا بر هدایت بوده و یا در ضلالت آشکاریم-

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۲۵۹

سبأ- ۲۴» و مقصود این است که اگر دروغگو باشد گناه دروغش بر خودش خواهد بود.

وَ إِنْ يَكُ صادِقاً يُصِبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ (و اگر راستگو باشد می رسد به شما برخی از آنچه وعده داده است شما را) گفته شده که موسی ایشان را به نجات وعده داده بود اگر ایمان می آوردند و به هلاکت وعده داده بود اگر کافر می شدند.

برخی گفته انـد علت اینکه (بَعْضُ الَّذِي) به لفظ بعض گفته بـدینجهت می باشـد که موسـی برای ایشان دو وعـده که نجات و هلاکت باشد داده بود و چون منظور در اینجا بشارت به وعده نجات است به صورت بعض گفته شده است.

و برخی گفته انـد وعـده هایی که موسـی داده بود امور گوناگونی بود چون هلاکت در دنیا و عذاب در آخرت، پس هلاکت ایشان در دنیا برخی و بعضی از آن وعده ها بوده است.

و نیز عـده ای گفتنـد در اینجـا (بعض) به جای (کل) اسـتعمال شـده و این بـدانجهت است که گاهی از باب لطف در سـخن و توسعه در گفتار چنین بکار می رود چنان که شاعر گوید:

(قد یدرک المتأنی بعض حاجته و قد یکون من المستعجل الزلل)

«گاهی آدم دقیق و آرام به دست می آورد برخی از حاجت خود را- و گاهی می شود که شخص شتابنده و عجول دچار لغزشها می گردد».

گویا که می خواهد بگوید: کمتر چیزی که به شما می رسد برخی از آن است که وعده می دهد و در آن بعض، هلاکت شما می باشد.

«علی بن عیسی» گفته معنی این که بعضی از آنچه وعده داده شما را کفایت می کند در احتجاج و استدلال، پس چگونه خواهد بود زیادی و همه آن.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۲۶۰

إِنَّ اللَّهَ لا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ (خداوند هدایت نمی کند آن را که مسرف دروغگو باشد) یعنی خداوند به بهشت و ثواب خود هدایت نمی کند آن را که بر خود اسراف کرده و در معصیت و گناه از حد و اندازه بگذرد و بر خداوند دروغ بگوید.

ممکن است که جمله فوق حکایت از سخن مؤمن آل فرعون باشد و جایز است شروع سخن خداوند باشد.

سپس مؤمن آل فرعون بر آن قوم از ملک و سلطنت یادآوری می کند تا شکر خدا را به ایمان آوردن به او به جا بیاورند و می گوید:

يا قَوْمِ لَكُمُ الْمُلْكُ الْيَوْمَ (ای قوم ملک برای شماست امروز) یعنی شما امروز بر اهل زمین یعنی اهل «مصر» سلطنت دارید.

ظاهِرِينَ فِي الْأَرْضِ (چیره شدگان در زمین) یعنی برتر و غالب بوده و بر اهل زمین مسلط می باشید.

فَمَنْ يَنْصُرُنا مِنْ بَأْسِ اللَّهِ (پس کیست که ما را از بأس خدا یاری کند) یعنی کیست که عذاب خدا را از ما مانع شود إِنْ جاءَنا (اگر بیاید ما را) پس مقصود این است که با کشتن و تکذیب پیغمبر متعرض

عـذاب خـدا نشویـد که اگر به سوی ما بیایـد مانعی از عـذاب خداونـد پیدا نخواهد شد قالَ فِرْعَوْنُ (پس فرعون گفت) در این هنگـام ما أُرِیکُمْ إِلَّا ما أَری (نشان نـدهم شـما را مگر آنچه را خود ببینم) یعنی اشاره نـدهم شـما را مگر به آنچه که برای خود صواب دیده و پسندیدم، که کشتن موسی و تکذیب او و خدا و اله گرفتن من باشد.

وَ ما أَهْدِیکُمْ إِلَّا سَبِیلَ الرَّشادِ (و هدایت نمی کنیم شما را مگر به راه رشاد).

سپس به یاد می آورد آنچه که بر پیش از ایشان نازل شده و می گوید:

وَ قالَ الَّذِی آمَنَ یا قَوْمِ إِنِّی أَخافُ عَلَیْکُمْ مِثْلَ یَوْمِ الْأَحْزابِ (و گفت آن که ایمان آورد ای قوم من، همانا من می ترسم بر شما از مثل روز احزاب) یعنی از

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۲۶۱

عذابی که مانند عذاب روز احزاب می باشد.

«جبائی» گفته، گوینده سـخن فوق، خود حضـرت «موسی» می باشد زیرا «مؤمن آل فرعون» ایمان خود را پنهان داشته و سخنی نمی گفت. ولی این گفتار نادرست است زیرا قریب همین سـخن در جمله قبل که از سـخن مؤمن آل فرعون است می باشـد و آن این است (أَ تَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ یَقُولَ رَبِّیَ اللَّهُ) احزاب- مراد از احزاب اجتماعـاتی می باشـد که بر علیه پیامبران حزب- بنـدی کردند که ایشان را تکذیب کنند.

یوم- لفظ یوم که در فارسـی مرادف با (روز) است گاهی به دو معنی که نعمت و مهنت و شادی و غم باشد اسـتعمال می شود که در این آیه به معنی هلاکت و مهنت به کار رفته است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص:

[سوره غافر (۴۰): آيات ۳۱ تا ۳۵] ... ص : ۲۶۲

اشاره

مِثْلَ دَأْبِ قَوْمِ نُوحٍ وَ عادٍ وَ ثَمُودَ وَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ وَ مَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْماً لِلْعِبادِ (۳۱) وَ يا قَوْمِ إِنِّي أَخافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنادِ (۳۲) يَوْمَ تُوَلُّونَ مُدْبِرِينَ ما لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عاصِمٍ وَ مَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَما لَهُ مِنْ هادٍ (۳۳) وَ لَقَدْ جاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّناتِ فَما زِلْتُمْ فِي شَكٍّ مِمَّا جاءَكُمْ بِهِ حَتَّى إِذا هَلَكَ قُلْتُمْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولاً كَذلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتابٌ (۳۴) الَّذِينَ يُجادِلُونَ فِي آياتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطانٍ أَتاهُمْ كَبُرَ مَقْتاً عِنْدَ اللَّهِ وَ عِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلى كُلِّ قَلْبِ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ (۳۵)

ترجمه: ... ص : ۲۶۲

مانند روش قوم نوح و عاد و ثمود و آنان که از پس ایشان بودند و نیست خداوند اراده کند ستمی را بر بندگان. و ای قوم همانا می ترسم برای شما از روز فریاد. روزی که روی برتابید پشت کنان، نیست برای شما نگهدارنده ای از خداوند، و کسی که خداوند او را گمراه کند نیست برای او هدایت کننده ای. و

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۱، ص: ۲۶۳

هر آينه به تحقیق آمد شما را یوسف از پیش با نشانها پس همواره در شک بودید از آنچه برای شما آورد تا گاهی که مرد، گفتید هرگز مبعوث نکند خداوند از پس او رسولی را، همچنین گمراه می کند خداوند آن را که اسراف کننده شک آور باشد.

آنان که ستیزه می کنند در آیات خداوند بدون دلیلی که بیایدشان، بزرگ باشد از نظر خشم نزد خداوند و نزد آنان که ایمان آوردند، همچنین مهر گذارد خداوند بر هر قلب تکبر کننده جبار.

قرائت: ... ص : ۲۶۳

قلب متکبر- «ابو عمرو» و «ابن ذکوان» و «قتیبه» لفظ (قلب) را با تنوین مجرور خوانده و دیگران همه به صورت اضافه یعنی اضافه (قلب) به (متکبر) قرائت کرده اند.

«ابو علی» گوید: آنان که قلب را با تنوین خوانده اند، متکبر را صفت برای قلب قرار داده اند، و منظور از قلب متکبر، متکبر بودن صاحب آن است چنان که تصعیر به صورت نسبت داده شده در این آیه (و لا تصعر خدک)، «و مگردان به تکبر رویت را- لقمان- ۱۸» و آنان که قلب را مضاف دانسته اند گفته اند (بر هر قلب متکبر)، ولی باید چیزی در تقدیر گرفت و الا معنی چنین می شود که (بر کل و تمامی

قلب تکبر کننده) و در این صورت لازم می شود که قلب دارای کل و جزء باشد، پس باید توجیه کرد که منظور (بر هر قلب که قلبها باشد) است، پس فهمیده شد منظور ظاهر لفظ نیست چون لفظ (طبع) که ختم بر یک نکته معین است از نظر ظاهر درست نخواهد بود، لذا ناچاریم از این دو لفظ معنی گسترده تری را استفاده کنیم.

لغت: ... ص : ۲۶۳

جبار- کسی را گویند که با خشم و غضب مردم را به قتل برساند و (اجبر فهو جبار) مانند (ادرک و هو دراك) است و برای این دو مثال سومی نمیباشد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۲۶۴

تفسیر: ... ص : ۲۶۴

مِثْلَ دَأْبِ قَوْمِ نُوحٍ وَ عادٍ وَ ثَمُودَ (مانند شیوه قوم نوح و عاد و ثمود) لفظ (دأب) به معنی (عادت) است، پس مقصود این می شود: من می ترسم برای شما از مانند سنتی که خداوند متعال نسبت به قوم نوح و عاد و ثمود به کار برد و از آن هنگام که ایشان را در برابر کفرشان هلاك و مستأصل گردانید.

وَ الَّذِینَ مِنْ بَعْدِهِمْ وَ مَا اللَّهُ یُرِیدُ ظُلْماً لِلْعِبادِ (و آنان که پیش از ایشان بودند و نیست خداوند اراده کند ستمی را برای بندگان) این آیه روشنترین دلیل بر فساد عقیده «جبریه» می باشد که می گویند هر ظلم و ستمی که در عالم بوجود می آید همه اش به اراده خداوند است.

سپس از عذاب آخرت نیز هشدار داده و می گوید:

وَ یا قَوْمِ إِنِّی أَخافُ عَلَیْکُمْ یَوْمَ التَّنادِ (و ای قوم من می ترسم برای شما از روز ندا کردن) در لفظ (تناد)، (یا) حذف شده به خاطر اینکه در آخر لفظ کسره ای وجود دارد که دلالت بر (یا) محذوف می کند، و آن روز، روز قیامت است که برخی از ستمکاران برخ دیگر را به بیچارگی و زاری ندا می کنند.

برخی گفته اند، آن روز روزی است که اصحاب بهشت، مردم دوزخ را ندا می کنند که (أَنْ قَدْ وَجَدْنا ما وَعَدَنا رَبُّنا حَقًّا ...)، «این که به تحقیق، حق یافتیم آنچه وعده داد ما را پروردگارمان- اعراف- ۴۴» و اصحاب

دوزخ مردم بهشت را نـدا می کننـد که (أَفِيضُوا عَلَيْنا مِنَ الْماءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ)، «بریزید بر ما از آب یا از آنچه خداوند شـما را روزی داده است- اعراف- ۵۰» و این گفتار «قتاده و ابن زید» است.

و برخی گفته انـد مراد از روز ندا این است که (يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُناسٍ بِإِمامِهِمْ)، «روزی که بخوانیم هر مردی را به پیشوایانشان- بنی اسرائیل- ۷۱» يَوْمَ تُوَلُّونَ مُـدْبِرِينَ (روزی که روی برتابیـد پشت کننـدگان) یعنی روزی که به آتش عرضه می شوید و در این حال فرار می کنید و گمان خواهید داشت که

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۲۶۵

فرار، شما را سودی بخشید.

و برخی گفته اند، یعنی: منصرف شوید به آتش پس از حساب، از «قتاده و مقاتل» است.

ما لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عاصِمٍ (نیست برای شما از خداوند نگهدارنده ای) از عذاب خداوند.

وَ مَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَما لَهُ مِنْ هادٍ (و کسی را که خداوند گمراه کند برای او هدایت کننده ای نباشد) یعنی کسی را که خدا از راه بهشت گمراه کنـد پس کسـی نخواهـد توانست که او را به سوی بهشت هدایت کند وَ لَقَدْ جاءَكُمْ يُوسُفُ (و به تحقیق آمد به سوی شما یوسف) و او «یوسف ابن یعقوب» است که خداوند به عنوان رسالت او را به قوم «قبط» مبعوث گردانید.

مِنْ قَبْلُ (از پیش) یعنی پیش از موسی بِالْبَيِّناتِ (با بینات) یعنی با حجتهای واضح فَما زِلْتُمْ فِي شَكٍّ مِمَّا جاءَكُمْ بِهِ (پس همواره در شک بودیـد از آنچه برای شـما آورد از عبادت خداونـد که تنهاست و شـریکی نـدارد، از «ابن عباس» و برخی گفته اند، از آنچه از دین، شما

را به آن دعوت کرد.

حَتَّى إِذا هَلَكَ (تا آن که هلاک شد) یعنی مرد قُلْتُمْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا (گفتید هرگز مبعوث نکند خداوند پس از آن رسولی را) یعنی بر کفر خود باقی مانده و گمان کردید خداوند حجتی را بوجود نخواهد آورد.

كَذلِكَ (همچنین) یعنی مانند این گمراهی يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ (گمراه می کند خداوند آن را که اسراف کار باشد) بر خودش و کافر باشد، اصل اسراف به معنی تجاوز از حد است مُرْتابٌ (شک کننده) یعنی شک کننده در توحید و نبوت انبیاء

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۲۶۶

الَّذِينَ يُجادِلُونَ فِي آياتِ اللَّهِ (آنان که ستیزه می کنند در آیات خداوند) یعنی در دفع و ابطال آیات خداوند جدال می کنند.

(الذین) محلا منصوب است چون بدل از (مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ) می باشد و جایز است محلا مرفوع باشد به جهت تقدیر ضمیر (هم).

بِغَيْرِ سُلْطانٍ (بدون سلطانی) یعنی بدون حجت که:

أَتاهُمْ كَبُرَ مَقْتاً عِنْدَ اللَّهِ (بیایدشان، بزرگ باشد از نظر خشم نزد خداوند) یعنی بزرگ باشد این جدال از ایشان از نظر عداوت نزد خداوند وَ عِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا (و نزد آنان که ایمان آوردند) به خداوند، مقصود این است که خداوند خشم کرده و لعن نموده و برای او عذاب مهیا کرده است، و مؤمنان نیز او را دشمن داشته و به خاطر این جدال خشم می کنند پس شما نیز چون ایشان در رد آیات خداوند مخاصمه و مجادله می کنید پس شما هم مستحق آن حال خواهید بود.

كَذلِكَ (همچنین) یعنی مانند آنان که بر دلهاشان علامت کفر زده شده بود.

يَطْبَعُ اللَّهُ عَلى كُلِّ قَلْبِ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ (مهر می زند

خداوند بر قلب هر متکبر جبار) خدا این کار را برای عقوبت کفر شخص متکبر انجام می دهد، و لفظ (جبار) صفت برای (متکبر) بوده و به معنی آن کسی است که از قبول حق سر- پیچی کند و یا به معنی (قتّال) یعنی زیاد کشنده است

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۲۶۷

[سوره غافر (۴۰): آیات ۳۶ تا ۴۰] ... ص : ۲۶۷

اشاره

وَ قالَ فِرْعَوْنُ یا هامانُ ابْنِ لِی صَرْحاً لَعَلِّی أَبْلُغُ الْأَسْبابَ (۳۶) أَسْبابَ السَّماواتِ فَأَطَّلِعَ إِلی إِلهِ مُوسی وَ إِنِّی لَأَظُنُّهُ کاذِباً وَ کَذلِکَ زُیِّنَ لِفِرْعَوْنَ سُوءُ عَمَلِهِ وَ صُدَّ عَنِ السَّبِیلِ وَ ما کَیْدُ فِرْعَوْنَ إِلاَّ فِی تَبابٍ (۳۷) وَ قالَ الَّذِی آمَنَ یا قَوْمِ اتَّبِعُونِ أَهْدِکُمْ سَبِیلَ الرَّشادِ (۳۸) یا قَوْمِ إِنَّما هذِهِ الْحَیاةُ الدُّنْیا مَتاعٌ وَ إِنَّ الْآخِرَةَ هِیَ دارُ الْقَرارِ (۳۹) مَنْ عَمِلَ سَیِّئَةً فَلا یُجْزی إِلاَّ مِثْلَها وَ مَنْ عَمِلَ صالِحاً مِنْ ذَکَرٍ أَوْ أُنْثی وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولئِکَ یَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ یُرْزَقُونَ فِیها بِغَیْرِ حِسابٍ (۴۰)

ترجمه: ... ص : ۲۶۷

و فرعون گفت ای هامان بنا کن برای من کاخی شاید برسم به اسباب.

اسباب آسمانها، پس مطلع شوم به خدای موسی و من او را دروغگو گمان میکنم و این چنین آراسته شد برای فرعون زشتی کردارش و بازداشته شد از راه، و نیست نیرنگ فرعون مگر در تباهی. و گفت آن که ایمان آورده بود ای قوم من پیروی کنید

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۲۶۸

مرا، هدایت کنم شما را براه راستی. ای قوم من، همانا این دنیا بهره ایست و آخرت آنست خانه قرار. کسی که عمل بد بکند پس پاداش داده نشود مگر به مانند آن، و کسی که عمل صالح بکند از مرد یا زن در حالی که مؤمن باشد پس ایشان داخل می شوند به بهشت و روزی داده می شوند در آن بدون حساب.

قرائت: ... ص : ۲۶۸

فاطلع- این لفظ را «حفص» به نصب آخر خوانده است و دیگران به رفع آخر قرائت کرده اند، آن که به رفع خوانده گفته معنی چنین است: لعلی ابلغ و لعلی اطلع شاید برسم و شاید آگاه شوم) که دارای جواب نباشد، و آن که به نصب خوانده، (اطلع) را با (فاء) اول آن، جواب قرار داده که به این صورت می شود (انی اذا بلغت و اطلعت) صدّ- این لفظ را برخی معلوم خوانده و گفته اند که این لفظ مانند:

(الَّذِینَ کَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِیلِ اللَّهِ) می باشد.

عده ای هم مجهول خوانده و گفته اند این لفظ مانند ما قبل خود میباشد (و کذلک زین لفرعون سوء عمله) که (زیّن) مجهول می باشد.

شرح لغات: ... ص : ۲۶۸

صرح- این لفظ به معنی بنای آشکاریست که از چشم ناظر اگر چه دور باشد پوشیده و ناپدید نشود، و این لغت به تصریح و اظهار چیزی به صورت کامل و اتم می باشد.

سبب- هر آنچه که باعث رسیدن چیزی به چیز دورتر باشد به آن (سبب) گفته می شود و جمع آن (اسباب) است.

تباب- به معنی ضرر و زیان و منقطع شدن به هلاکت است.

تفسیر: ... ص : ۲۶۸

وَ قالَ فِرْعَوْنُ یا هامانُ (و گفت فرعون ای هامان) که او وزیر و صاحب امرش بود

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۲۶۹

ابْنِ لِی صَرْحاً (بنا کن برای من کاخی) یعنی قصری که به آجر ساخته شود، و «حسن» گفته، یعنی مجلس عالی لَعَلِّی أَبْلُغُ الْأَسْبابَ (تا شاید برسم من به اسباب)، سپس اسباب را تفسیر می کند که:

أَسْبابَ السَّماواتِ (اسباب آسمانها) «سدی» گفته منظور این است که: برسم به راههای از آسمانی به آسمان دیگر.

«قتاده» گوید: برسم به درهای راههای آسمان «ابن عباس» می گوید: برسم به منازل آسمانها و گفته شده مقصود این است که شاید سببی به دست آورم و به آن به مرادم برسم و به دانشی دست پیدا کنم که از من پوشیده است فَأَطَّلِعَ إِلی إِلهِ مُوسی (پس آگاه شوم به خدای موسی) یعنی نگاه کنم به او، و او اراده کرد که با این راه ایجاد ضعف کند با این که می دانست چنین چیزی محال است. از قول «حسن» و گفته شده که منظور فرعون این بود که می گفت: تا برسم به خدای موسی، پس جهل و نادانی به او غلبه کرده و خیال می کرد که خداوند در آسمان است و

او می تواند به آسمان برسد.

وَ إِنِّی لَأَظُنُّهُ کاذِباً (و همانا من گمان می کنم او دروغگوست) یعنی من گمان می کنم که موسی دروغ می گوید که برای او غیر از من خدایی وجود دارد که او را بسوی ما فرستاده است.

وَ کَذلِکَ (و همچنین) یعنی چنان که بر آن قوم کافر زشتی کردارشان زینت داده شده بود.

زُیِّنَ لِفِرْعَوْنَ سُوءُ عَمَلِهِ (آراسته شده بود برای فرعون زشتی کردارش) عمل زشت فرعون را اصحاب و همنشینانش و شیطان زینت داده و آراسته بودند،

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۲۷۰

چنان که خدا می گوید: (وَ زَیَّنَ لَهُمُ الشَّیْطانُ)، «و زینت داده بود بر ایشان شیطان- انعام- ۴۳».

وَ صُدَّ عَنِ السَّبِیلِ (و بازداشته شد از راه) وَ ما کَیْدُ فِرْعَوْنَ (و نبود نیرنگ فرعون) در ابطال آیات موسی إِلَّا فِی تَبابٍ (مگر در تباهی) یعنی در هلاکت و زیانی که او را سودی نمی داد. سپس خداوند به یادآوری نصیحت «مؤمن آل فرعون» برگشته و فرمود:

وَ قالَ الَّذِی آمَنَ یا قَوْمِ اتَّبِعُونِ أَهْدِکُمْ سَبِیلَ الرَّشادِ (و گفت آن که ایمان آورده بود که ای قوم من، پیروی کنید مرا هدایت کنم شما را به راه راستی) یعنی براه هدایت که آن، ایمان به خداوند و توحید او و اقرار به موسی می باشد.

«جبائی» گفته: گوینده این جمله نیز خود (موسی) می باشد.

یا قَوْمِ إِنَّما هذِهِ الْحَیاةُ الدُّنْیا مَتاعٌ (ای قوم من همانا این دنیا بهره ایست) یعنی این دنیا دارای نفع قلیلی است که زایل شده و منقطع می شود و وزر و گناهان آن باقی می ماند.

وَ إِنَّ الْآخِرَةَ هِیَ دارُ الْقَرارِ (و همانا آخرت خانه قرار است) یعنی خانه اقامت که

در آن خلائق قرار می گیرند، پس فریب این دنیای فانی را نخورید و آن را برتر از خانه باقی قرار ندهید مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فَلا يُجْزى إِلَّا مِثْلَها (کسی که کار زشت انجام دهد مجازات نمی شود مگر به مانند آن) یعنی کسی که کار زشت انجام دهد مجازات نمیشود مگر به مقداری که به آن مستحق و سزاوار است از عقاب نه زیادتر از آن! وَ مَنْ عَمِلَ صالِحاً مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ (و کسی که عمل صالح کند از مرد یا زن در حالی که او مؤمن باشد) تصدیق کند خداوند و پیامبرانش را، که ایمان، شرط قبولی عمل صالح می باشد.

فَأُولئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيها بِغَيْرِ حِسابٍ (پس ایشان داخل بهشت شوند، روزی داده شوند در آن بدون حساب) یعنی روزی داده شوند زیادتر از آنچه مستحق هستند و این از باب تفضل خداوند است، زیرا اگر

ترجمه مجمع البيان في تفسير القرآن، ج ۲۱، ص: ۲۷۱

تنها به اندازه عمل و کردارشان پاداش داده شوند مسلما با حساب خواهد بود.

برخی گفته اند: منظور اینکه بازخواستی نیست بر اهل بهشت در آنچه داده شوند، و این سخن «مقاتل» است.

«حسن» گوید: این سخن کلام (مؤمن آل فرعون) است و ممکن است که کلام خود خداوند باشد

ترجمه مجمع البيان في تفسير القرآن، ج ۲۱، ص: ۲۷۲

[سوره غافر (۴۰): آیات ۴۱ تا ۴۶] ... ص : ۲۷۲

اشاره

وَ يا قَوْمِ ما لِي أَدْعُوكُمْ إِلَى النَّجاةِ وَ تَدْعُونَنِي إِلَى النَّارِ (۴۱) تَدْعُونَنِي لِأَكْفُرَ بِاللَّهِ وَ أُشْرِكَ بِهِ ما لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَ أَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى الْعَزِيزِ الْغَفَّارِ (۴۲) لا جَرَمَ أَنَّما تَدْعُونَنِي إِلَيْهِ لَيْسَ لَهُ دَعْوَةٌ فِي الدُّنْيا وَ لا فِي الْآخِرَةِ وَ أَنَّ مَرَدَّنا إِلَى

اللَّهِ وَ أَنَّ الْمُسْرِفِينَ هُمْ أَصْحابُ النَّارِ (۴۳) فَسَتَذْكُرُونَ ما أَقُولُ لَكُمْ وَ أُفَوِّضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبادِ (۴۴) فَوَقاهُ اللَّهُ سَيِّئاتِ ما مَكَرُوا وَ حاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذابِ (۴۵)

النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْها غُدُوًّا وَ عَشِيًّا وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذابِ (۴۶)

ترجمه: ... ص : ۲۷۲

و ای قوم من چیست مرا که میخوانم شما را بسوی نجات و می خوانید مرا به سوی آتش. می خوانید مرا تا کافر شوم به خداوند و شرک ورزم به او آنچه که نیست مرا به آن علمی و من می خوانم شما را به سوی عزیز آمرزنده. ناچار همانا می خوانید مرا به سوی آن که نیست دعوتی برای او در دنیا و نه در آخرت و

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۲۷۳

همانا بازگشت ما به سوی خداوند است و همانا مسرفان آنها اصحاب آتش هستند. پس به زودی به یاد خواهید آورد آنچه را که من به شما می گویم و واگذار می کنم امر خود را به خداوند همانا خداوند بیناست به بندگان. پس نگهداشت خداوند او را از بدیهای آنچه که نیرنگ کردند و احاطه کرد آل فرعون را بدی عذاب. آتش بآنها عرضه می شود بامدادان و شامگاهان و روزی که به پا شود ساعت، داخل کنید آل فرعون را در سخت ترین عذاب.

قرائت: ... ص : ۲۷۳

ادخلوا- اهل مدینه و کوفه غیر از «ابو بکر» و «یعقوب» کلمه یاد شده را را به همزه قطع و کسر (خا) خوانده اند، و دیگران به همزه وصل و ضم (خاء) قرائت کرده اند.

«ابو علی» گوید: در این لفظ هر دو معنی را می توان اراده کرد بنا بر این به قرائت اول (آل فرعون) مفعول به بوده و (اشد العذاب) مفعول دوم می باشد، و در تقدیر، حرف جر اراده شده و سپس حذف گردیده شده چنان که می گویی (دخل زید الدار) که مقصود (فی الدار) است، چنان که (خرج) که مخالف (دخل) است به این صورت به کار می رود.

و بنا به قرائت دوم (آل- فرعون) منصوب به نـداء بوده و (اشـد العذاب) در محل مفعول به بوده که حرف جر ساقط شده و این لفظ به جای مفعول به منصوب می باشد.

تفسیر: ... ص : ۲۷۳

اشاره

وَ یـا قَوْمِ ما لِی (و ای قوم من چیست مرا) یعنی چیست شـما را؟ چنان که گفته می- شود (ما لی اراك حزینا چیست مرا که تو را غمگین می بینم) که مقصـود این است، (چیست ترا؟) پس مقصـود این است که ای قـوم مرا خـبر دهیـد از خـود که این چه حال است؟

أَدْعُـوکُمْ إِلَی النَّجاهِ (می خـوانم شـما را به سوی نجـات) از آتش بـا ایمـان آوردن به خداونـد ترجمه مجمع البیـان فی تفسـیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۲۷۴

وَ تَدْعُونَنِی إِلَی النَّارِ (و می خوانید شـما مرا به سوی آتش) یعنی به شرك که موجب آتش باشد، زیرا کسی که به سبب چیزی بخواند به آن چیز خوانده است. سپس خداوند این دو دعوت را تفسیر کرده و گفته است:

تَـدْعُونَنِی لِأَکْفُرَ بِاللَّهِ وَ أُشْـرِکَ بِهِ ما لَیْسَ لِی بِهِ عِلْمٌ (می خوانیـد مرا که کافر شوم به خداونـد و شـرك ورزم به او آنچه که بر آن علمی برای مـن نیسـت) و جـایز هـم نیست که به آن (شـرك به خـدا) علم حاصـل شـود زیرا ممکن نیست دلیلی بر اثبـات شریك برای خداوند نه از طریق شنیدنی و نه از طریق عقل وجود داشته باشد.

وَ أَنَا أَدْعُوکُمْ إِلَی الْعَزِیزِ الْغَفَّارِ (و من می خوانم شـما را به سوی عزیز آمرزنـده) یعنی به سوی عبادت توانایی که مغلوب نشده و منع نمی گردد، پس انتقام می گیرد از هر کافر عناد کننده که بخشنده است گناهان آن که

از اهل توحید بخواهد.

لا جَرَمَ (به ناچار) گفته شده که معنی این کلمه، حق مقطوع است چه اینکه (جرم) به معنی (قطع) می باشد.

«زجاج» به حکایت از «خلیل» گوید: (لا جَرَمَ) به معنی رد کلام است و مقصود این است که (واجب و حق است) أَنَّما تَدْعُونَنِی إِلَیْهِ لَیْسَ لَهُ دَعْوَةٌ (همانا می خوانید مرا به سوی او که برایش دعوتی نیست) یعنی بطلان دعوتش واجب است و شما بناچار مرا می- خوانید به عبادت بتها و عبادت فرعون که بر ایشان دعوت سودمندی نیست فِی الدُّنْیا وَ لا فِی الْآخِرَةِ (در دنیا و آخرت) پس مطلقا برای او دعوتی نیست که ابلاغ شود و اگر چه شخص نادان گمان کند که برای او دعوت سودمندی می- باشد ولی دعوتی نیست که بر آن اعتناء شود به جهت فساد و تناقضی که دارد.

«سدی» و «قتاده» و «زجاج» گفته: این بتها نمی توانند در دنیا و آخرت دعوت کسی را اجابت کنند، پس مضاف حذف شده که (استجابت) باشد بعضی گفته اند: دعوتی نیست بر آن، زیرا بتها در دنیا نمی توانند به

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۲۷۵

عبادت خود دعوت کرده و در آخرت هم مردم از آنها بیزاری می جویند وَ أَنَّ مَرَدَّنا إِلَی اللَّهِ (و همانا بازگشت ما بسوی خداوند است) یعنی واجب است که بازگشت و مصیر ما به سوی خداوند باشد، پس هر کسی به آنچه مستحق است مجازات می شود.

وَ أَنَّ الْمُسْرِفِینَ (و همانا مسرفان) یعنی لازم شده بر مسرفان آنان که به جهت شرک ورزیدن و ریختن خون ناحق، بر خود اسراف کردند.

هُمْ أَصْحابُ النَّارِ (ایشانند اصحاب آتش) که ملازم

آتشند.

سپس از رهگذر وعظ و ترساندن می گوید:

فَسَتَذْكُرُونَ (پس به زودی به یاد آورید) درست بودن ما أَقُولُ لَكُمْ (آنچه را که من می گویم) زمانی که در روز قیامت به آتش در- آئید. و گفته شده: پس زود باشد بیاد آورید هنگامی که عذاب نازل شود آنچه را که از پند و نصیحت برای شما گفتم.

وَ أُفَوِّضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ (و واگذار می کنم امر خود را به خداوند) یعنی کار خود را تسلیم خدا کرده و بر او توکل نموده و به لطفش اعتماد می کنم. و (امر) اسم جنس می باشد.

إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبادِ (همانا خداوند بیناست به بندگان) یعنی به احوال ایشان آنچه که از اطاعت و معصیت انجام می دهند عالم است و با سخن فوق ایمان خود را ظاهر می کند.

فَوَقاهُ اللَّهُ سَيِّئاتِ ما مَكَرُوا (پس نگهداردش خداوند از بدیهای آنچه که نیرنگ کردند) «قتاده» گوید: خداوند از زشتی نیرنگ ایشان، او را نگهداشته و نجات داده و عده ای گویند: فرعونیان تصمیم به قتل او گرفته بودند و او به کوه فرار کرد، پس فرعون دو نفر را به دنبال او فرستاد چون آنها وی را دیدند مشاهده کردند که وی ایستاده و نماز می خواند و حیوانات وحشی به دور او صف کشیده اند،

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۲۷۶

پس آن دو ترسیده و فرارکنان بازگشتند وَ حاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ (و احاطه کرد آل فرعون را) یعنی نازل شد به ایشان سُوءُ الْعَذابِ (بدی عذاب) یعنی مکروه آن و آنچه از آن بد می نماید (آل فرعون کیانند؟) مراد از آل فرعون پیروان او هستند و «حسن» گفته: (آل فرعون) آنهایی می باشند که بر

دین فرعون بودند.

در اینجا گفته می شود که چرا خود فرعون را نگفته و آل او را گفته است؟

جواب می گوئیم که چون آل او بسبب عذاب هلاك شدند، پس چگونه خواهد بود حال خود او.

عذاب بد برای فرعونیان در دنیا غرق شدن در دنیا بود و در آخرت عبارت است از آتش و بدینجهت خداوند می گوید:

النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْها غُدُوًّا وَ عَشِيًّا (ایشان هر بامداد و شامگاه به آتش عرضه می شوند) یعنی آل فرعون در گورهاشان در صبح و شام بر آتش عرضه می شوند و از این راه عذاب می گردند.

النار- این لفظ به خاطر بدل بودنش از (سُوءُ الْعَذابِ) مرفوع شده است

چند حدیث: ... ص : ۲۷۶

۱- «نافع» از «ابن عمر» از رسول خدا (ص) روایت کرده که فرمود:

چون یکی از شما بمیرد هر صبح و شام جایگاهش بر او نشان داده می شود اگر از اهل بهشت باشد جایگاهش بهشت است و اگر از اهل جهنم باشد جایگاهش جهنم است. این روایت را «بخاری» و «مسلم» در کتاب «صحیح» خود آورده اند.

امام صادق (ع) فرمود: نشان دادن جایگاه در دنیا بوده پیش از قیامت چه اینکه در آتش قیامت صبح و شام نخواهد بود، سپس فرمود: اگر

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۲۷۷

منظور قیامت باشد پس ما بین صبح و شام طبق این آیه عذاب نخواهند شد فقط در صبح و شام عذاب می شوند، پس این آیه مربوط به برزخ است پیش از قیامت، آیا نشنیده ای قول خداوند متعال را که:

وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذابِ (و روز قیامت بپا میشود ساعت داخل کنید آل فرعون را در سخت ترین عذاب) این امر یا بر خود

آل فرعون است که داخل شوید یا امر به فرشتگان است که داخل کنید به عذاب یعنی عذاب جهنم.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۲۷۸

[سوره غافر (۴۰): آیات ۴۷ تا ۵۰] ... ص : ۲۷۸

اشاره

وَ إِذْ یَتَحاجُّونَ فِی النَّارِ فَیَقُولُ الضُّعَفاءُ لِلَّذِینَ اسْتَکْبَرُوا إِنَّا کُنَّا لَکُمْ تَبَعاً فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنَّا نَصِیباً مِنَ النَّارِ (۴۷) قالَ الَّذِینَ اسْتَکْبَرُوا إِنَّا کُلٌّ فِیها إِنَّ اللَّهَ قَدْ حَکَمَ بَیْنَ الْعِبادِ (۴۸) وَ قالَ الَّذِینَ فِی النَّارِ لِخَزَنَهِ جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّکُمْ یُخَفِّفْ عَنَّا یَوْماً مِنَ الْعَذابِ (۴۹) قالُوا أَ وَ لَمْ تَکُ تَأْتِیکُمْ رُسُلُکُمْ بِالْبَیِّناتِ قالُوا بَلی قالُوا فَادْعُوا وَ ما دُعاءُ الْکافِرِینَ إِلَّا فِی ضَلالٍ (۵۰)

ترجمه: ... ص : ۲۷۸

و زمانی که پرخاش کننـد در آتش پس بگویند ضعیفان به آنان که کبر ورزیدند ما پیروان شـما بودیم آیا هستید شـما که بی نیاز کنید از ما قسمتی از آتش را. گویند آنان که کبر ورزیدند ما همه در آن هستیم، همانا خداوند حکم کرد میان بندگان. و گویند آنان که در آتشند به خازنان جهنم بخوانید پروردگارتان را سبک گرداند از ما روزی را از آتش. گویند آیا نبودید که میآمد بسوی شما رسولان شما با نشانه ها؟ گویند آری، گویند پس بخوانید و نیست خواندن کافران مگر در گمراهی.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۲۷۹

لغت: ... ص : ۲۷۹

تبع- ممکن است این لفظ مصـدر باشـد که گفته می شود (تبع تبعـا- تابع شـد تابع شـدنی) و نیز جایز است که این لفظ جمع (تابع) باشد مانند (خادم) که جمع آن (خدم) است و (خائل) که جمع آن (خول) است و (غایب) که جمع آن (غیب) است.

اعراب: ... ص : ۲۷۹

أَ وَ لَمْ تَکُ- تقـدیر این جمله چنین است که (او لم تـک القصه) که (القصه) اسم (تـک) بوده و (تَأْتِیکُمْ رُسُلُکُمْ) تفسـیر آن باشد.

تفسیر: ... ص : ۲۷۹

اشاره

در اینجا خداوند به ماجرای پرخاش کردن مردم جهنم به یکدیگر پرداخته و می گوید:

وَ إِذْ يَتَحاجُّونَ فِي النَّارِ (و زمانى كه پرخاش مى كننـد در آتش) يعنى اى «محمـد»! بياد آور بر قوم خود وقتى را كه اهل آتش در ميان آتش پرخاش كرده و پيشوايان با پيروان خود به مخاصـمه مى پردازند فَيَقُولُ الضُّعَفاءُ (پس گويند ضعيفان) كه پيروان مى باشـند لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا (بر آنـان كه تكبر كردنـد) كه پيشوايـان باشـند إِنَّا كُنَّا لَكُمْ (مـا بوديم براى شـما) گروه رئيسان تَبَعاً (پيروان) كه اطاعت مى كرديم امر شما را و اجابت مى كرديم شما را در آن چه كه مى خوانديد.

فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنَّا نَصِيباً مِنَ النَّارِ (پس آيا هستيـد كه بى نياز كنيد از ما بهره اى از آتش را) زيرا بر زمامدار لازم است كه از پيروان خود و از فرمان- بران خود دفاع كند، بدين جهت مى گويند: آيا شـما مى توانيد مقدارى از عذاب را كه در آن هستيم به جاى ما حمل كنيد و متحمل شويد قالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُلٌّ فِيها (گويند آنها كه تكبر كرده بودند همانا ما همگى در آن هستيم) يعنى ما و شما در آتش هستيم

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۱، ص: ۲۸۰

بحث ادبى: ... ص : ۲۸۰

(كُلٌّ فِيها) مبتـدا و خبر است كه محلا مرفوع و خبر (انّا) است و جايز است كه لفظ (كل) خبر براى (انّ) باشد كه مقصود چنين مى شـود (انـا مجتمعون فى النـار- مـا جمع شونـدگانيم در آتش) إِنَّ اللَّهَ قَدْ حَكَمَ بَيْنَ الْعِبـادِ (همانـا خداونـد حكم كرد ميـان بندگان) به اين صورت و به اين كه هيچ كس متحمل عذاب ديگرى نمى شود و بناچار هر كس به خدا

شرک ورزد و با او دیگری را عبادت کند معاقب و مجازات می شود.

وَ قالَ الَّذِینَ فِی النَّارِ (و گویند آنان که در آتشند) یعنی از پیشوایان و پیروان که در آتش هستند.

لِخَزَنَهِ جَهَنَّمَ (به خازنان جهنم) آنهایی که سرپرستی عذاب اهل جهنم را از فرشتگان و موکلین جهنم به عهده دارند ادْعُوا رَبَّکُمْ یُخَفِّفْ عَنَّا یَوْماً مِنَ الْعَذابِ (بخوانید پروردگارتان را تخفیف دهد از ما روزی از عذاب را) این سخن را به جهت بی طاقتی از شدت عذاب و از شدت زاری می گویند و طمع دارند از عذاب ایشان تخفیف داده شود با این که می دانند که شکنجه ایشان قطع نشده و تخفیف داده نمی شود.

قالُوا (گفتند) بر ایشان خازنان جهنم.

أَ وَ لَمْ تَکُ تَأْتِیکُمْ رُسُلُکُمْ بِالْبَیِّناتِ (آیا مگر نیامد شما را رسولان شما با بینه ها) یعنی با حجتها و دلیلهایی که برای صحت توحید و نبوت بود، پس کافر شده و عناد کردید تا این که مستحق این عذاب گردیدید.

قالُوا بَلی (گویند آری) آمد بسوی ما پیامبرانمان با بینه ها، پس ایشان را تکذیب کرده و نبوت آنان را منکر شدیم.

قالُوا فَادْعُوا (گویند پس بخوانید) یعنی خازنان جهنم گویند، شما بخوانید و ما نمی خوانیم مگر با اذن، و به ما اذن داده نشده است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۲۸۱

برخی گویند این جمله برای سبک شمردن اهل جهنم گفته می شود و نیز گفته اند مقصود از جمله فوق این است که: بخوانید با آه و زاری و بیچارگی وَ ما دُعاءُ الْکافِرِینَ إِلَّا فِی ضَلالٍ (و نیست خواندن کافران مگر در گمراهی) یعنی در بیهودگی که سودی ندارد.

ترجمه مجمع البیان فی

تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۲۸۲

[سوره غافر (۴۰): آیات ۵۱ تا ۵۵] ... ص : ۲۸۲

اشاره

إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنا وَ الَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَ يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهادُ (۵۱) يَوْمَ لا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعْذِرَتُهُمْ وَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ (۵۲) وَ لَقَدْ آتَيْنا مُوسَى الْهُدى وَ أَوْرَثْنا بَنِي إِسْرائِيلَ الْكِتابَ (۵۳) هُدىً وَ ذِكْرى لِأُولِي الْأَلْبابِ (۵۴) فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ اسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ بِالْعَشِيِّ وَ الْإِبْكارِ (۵۵)

ترجمه ... ص : ۲۸۲

همانا ما یاری کنیم رسولان خود را و آنان که ایمان آوردند، در زندگانی دنیا و روزی که بپا شود گواهان. روزی که سودی ندهد ستمکاران را عذر ایشان و برایشان باشد لعنت و بر آنها باشد بدی آن سرای. و به حقیقت دادیم موسی را هدایت و بنی اسرائیل را وارث کتاب کردیم. هدایت و پندی است بر صاحبان خرد. پس صبر کن همانا وعده خدا حق است و استغفار کن برای گناهت و تسبیح بگو به ستایش پروردگارت به شامگاه و بامدادان.

قرائت: ... ص : ۲۸۲

ینفع- این لفظ را به هر دو وجه با (تاء) و یا با (یاء) خواندن نیکوست زیرا که فاعل آن یا (معذرت) است و یا (اعتذار) که به معنی معذرت میباشد چنان که (وعظ) و (موعظه) هر دو به یک معنی می باشد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۲۸۳

اعراب: ... ص : ۲۸۳

يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهادُ- این جمله محلا تابع (فِي الْحَياةِ الدُّنْيا) است چون عطف به آن است چنان که گفته می شود (جئتك امس و اليوم)

تفسیر: ... ص : ۲۸۳

اشاره

اکنون خداوند از خود خبر می دهد که رسولان خود و آنان را که ایشان را تصدیق کرده اند یاری می کند و می فرماید:

إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنا وَ الَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَياةِ الدُّنْيا (همانا ما یاری می کنیم رسولان خود و آنان را که ایمان آوردند در زندگانی

دنیا)

یاری خداوند: ... ص : ۲۸۳

کمک و یاری خداونـد بر مردم به چنـد گونه می باشد، گاهی با حجت و دلیل است و گاهی به پیروزی در جنگ است و این دو هر یک به اقتضای حکمت بوده و روی مصلحتی می باشد که خداوند سبحان می داند.

گاهی نصرت خداوند با الطاف و تأیید و تقویت قلب بوده و گاهی با هلاک کردن دشمن می باشد.

همه اینها از جانب خداوند برای یاری پیامبران و مؤمنان به کار رفته است.

گاهی آنان با دلیل و حجت بر مخالفان خود یاری شده و زمانی با قهر و غلبه بر دشـمنان خود پیروز گشته و هنگامی با هلاک شـدن دشـمن و نجات ایشان با آنان که به ایشان ایمان آورده انـد نصـر و ظفر یافته انـد. و در برخی از زمانها نصـرت ایشان به انتقـام گرفته شـدن مخالفانشـان می باشـد چنان که «یحیی بن زکریا» با کشـته شـدن هفتاد هزار نفر به عنوان انتقام از خون وی یاری و نصرت گردید.

پس ناچار مردان خدا به یکی از این راهها در دنیا پیروز خواهند شد.

وَ یَوْمَ یَقُومُ الْأَشْـهادُ (و روزی که بپا شود گواهان)، باید گفت (اشهاد) جمع (شاهد) است، چون (صاحب) و (اصحاب)، و آنها کسانیند که در روز

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۲۸۴

قیامت بر اساس حق به مؤمنان و بر اهل باطل و کافران گواهی می دهند، و در این حال مؤمنان

و اهل حق شاد شده و اهل باطل رسوا گردند.

«قتاده» گويد: گواهان عبارتند از فرشتگان و پيامبران و مؤمنان.

«مجاهد» گفته: گواهان عبارتند از فرشتگان حافظ كه به تبليغ پيامبران و تكذيب كافران گواهى مى دهند.

و برخى گفته اند: گواهان عبارتند از پيامبران فقط، كه بر مردم گواهى مى دهند.

سپس خداوند از چنين روزى خبر داده و مى گويد:

يَوْمَ لا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعْذِرَتُهُمْ (روزى كه نفع ندهد ستمكاران را عذر- آوردنشان) يعنى كافران از كفر خود عذر و بهانه مى آورند ولى پذيرفته نميشود و اگر توبه كنند نفعى نمى دهد. و اين كه خداوند از نفع عذر آوردن در روز قيامت نفى كرده با اين كه در دنيا نافع است چون آخرت جاى پناه بردن به عمل و كردار است و پناه بردن به عملى كه مورد ملامت است غير پسنديده است.

وَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ (و بر ايشان باشد لعنت) كه آن دورى از رحمت و محكوم شدن به شكنجه دائم است وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ (و بر ايشان باشد زشتى آن سراى) كه دوزخ است و از آن پناه مى بريم به خداوند.

سپس خداوند به يارى كردن خود از «موسى» و قوم او پرداخته و بيان مى كند:

وَ لَقَدْ آتَيْنا مُوسَى الْهُدى (و به تحقيق داديم به موسى هدايت كردن را) يعنى به موسى «تورات» را داديم كه در آن دليلهاى آشكار بر معرفت خداوند و توحيد او مى باشد.

وَ أَوْرَثْنا بَنِي إِسْرائِيلَ الْكِتابَ (و به ارث داديم به بنى اسرائيل كتاب را) يعنى پس از موسى تورات را به ارث به بنى اسرائيل داديم

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۱، ص: ۲۸۵

هُدىً (هدايت) يعنى او هدايت و دلالت است

که به آن مردم «بنی اسرائیل» معالم و معارف دین خود را بدانند.

وَ ذِكْرى لِأُولِي الْأَلْبابِ (و پندی است مر صاحبان خرد را) یعنی پند دهنده است برای خردمندان، زیرا آنها می توانند از آن استفاده کنند به خلاف آن که دارای خرد و عقل نیست.

ممکن است که دو لفظ (ذکری) و (هدی) مصدر بوده و محلا حال و منصوب از (الکتاب) باشند که در این صورت به معنی هادی و مذکر یعنی هدایت کننده و پند دهنده خواهد بود. و جایز است این دو لفظ به معنی (مفعول له) باشد که معنی چنین می شود: فرستادیم تورات را برای هدایت و پند.

سپس خداوند پیامبر خود را امر به صبر و شکیبایی می کند و می فرماید:

فَاصْبِرْ (صبر کن) ای محمد (ص)! بر آزار قومت و از این که تو را تکذیب می کنند.

إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ (همانا وعده خدا حق است) به آن که از پیروی در دنیا و ثواب در آخرت وعده داده است و در آن تخلفی نیست وَ اسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ (و استغفار کن برای گناهت) کسی که سر زدن گناهان کوچک را بر پیامبران جایز می داند این آیه را چنین معنی می کند که از خدا برای گناه کوچکت که از تو سر زده است درخواست آمرزش کن و این به خاطر نعمت بزرگی است که خداوند پیامبران خود را در مقابل گناهان صغیره مکلف به توبه می کند.

ولی کسی که حتی گناه صغیره را بر پیامبران جایز نمی داند، که همین عقیده نیز درست و صحیح است می گوید: این امر، دستور تعبدی از خدا به پیامبرش بوده که او دعا و طلب آمرزش کند تا بدین وسیله درجات

و مقامش بالا رفته و نیز سرمشقی باشد برای آنان که از پیغمبر تبعیت می کنند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۲۸۶

وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ (و تسبیح بگو به ستایش پروردگارت) یعنی خداوند را منزه کن و به شکر او اعتراف کن و نسبت نعمتها را به او بده و بر او شبیه و مثلی قرار مده.

و برخی گفته اند: تنزیه کن صفات خدا را از صفات افراد حادث، و منزه که افعال او را از افعال ستمکاران.

و بعضی گویند: نماز بگزار به امر پروردگارت:

بِالْعَشِيِّ (شامگاه) از نیمه روز تا هنگام شب وَ الْإِبْكارِ (و بامدادان) از طلوع فجر دوم تا طلوع خورشید، و این قول «مجاهد» است.

«ابن عباس» گوید: مقصود نمازهای پنجگانه است.

از رسول خدا (ص) روایت شده که فرمود: ای آدم! به یاد آور مرا یک ساعت بعد از صبح و یک ساعت بعد از عصر کفایت می کنم از مهم تو.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۲۸۷

[سوره غافر (۴۰): آیات ۵۶ تا ۶۰] ... ص : ۲۸۷

اشاره

إِنَّ الَّذِينَ يُجادِلُونَ فِي آياتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطانٍ أَتاهُمْ إِنْ فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرٌ ما هُمْ بِبالِغِيهِ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ (۵۶) لَخَلْقُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ (۵۷) وَ ما يَسْتَوِي الْأَعْمى وَ الْبَصِيرُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ وَ لا الْمُسِي ءُ قَلِيلاً ما تَتَذَكَّرُونَ (۵۸) إِنَّ السَّاعَةَ لَآتِيَةٌ لا رَيْبَ فِيها وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يُؤْمِنُونَ (۵۹) وَ قالَ رَبُّكُمُ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ داخِرِينَ (۶۰)

ترجمه: ... ص : ۲۸۷

همانا آنان که ستیزه می کنند در آیات خداوند بدون دلیلی که بیایدشان نیست در سینه هاشان مگر کبر، نیستند که برسند به آن، پس پناه ببر به خداوند همانا اوست شنوا و بینا. همانا آفرینش آسمانها و زمین بزرگتر است از آفرینش مردم و لکن بسیاری از مردم نمی دانند. و مساوی نیست کور و بینا و آنان که ایمان آورده و عمل صالح کردند و بدکاران، کمی یادآور شوید. همانا ساعت آینده است نیست در آن شکی و لکن اکثر مردم ایمان نمی آورند. و گفت

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۱، ص: ۲۸۸

پروردگارتـان بخوانيـد مرا اجـابت كنـم شـما را، همانـا آنـان كـه تكـبر مى كننـد از عبـادت من بزودى داخـل شونـد به دوزخ سرافكندگان.

قرائت: ... ص : ۲۸۷

تتذكرون- اهل كوفه اين كلمه را به (تاء) خوانده و ديگران به (ياء).

وجه قرائت اول اين است كه (قـل لهم بگـو بر ايشـان) در تقـدير بوده و به صورت مخـاطب به كـار رفته و وجه قرائت دوم اين است كه منظور از فاعل (يتذكرون) كافران كه مغايبند باشد سـيدخلون- «ابو جعفر» و «ابن كثير» و «ابو بكر» غير از «شـمونى» و «سـهل» اين كلمه را به ضم (ياء) و فتـح (خاء) خوانـده و ديگران به فتح (ياء) و ضم (خاء) قرائت كرده اند و وجه هر دو قرائت روشن است.

شأن نزول: ... ص : ۲۸۷

اين آيه (إِنَّ الَّذِينَ يُجادِلُونَ فِي آياتِ) درباره يهود نازل شـده است كه مى گفتند: «دجّال» خروج خواهد كرد و ما او را به عليه محمد و پيروانش يارى كنيم تا از دست ايشان راحت شده و ملك به سوى ما بازگردد، و اين قول «ابو العاليه» است.

تفسير: ... ص : ۲۸۷

اشاره

إِنَّ الَّذِينَ يُجـادِلُونَ (همانا آنان كه جـدال مى كننـد) يعنى دشـمنى مى كننـد فِي آياتِ اللَّهِ (در آيات خداونـد) يعنى در دفع و ابطال آيات خداوند بِغَيْرِ سُلْطانٍ (بدون سلطانى) يعنى بدون حجتى كه:

أَتاهُمْ (بيايـدشان) از جانب خداونـد كه به واسـطه آن مذهبى كه با مذهب ايشان مخالف است انكار كنند إِنْ فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرٌ (نيست در سـينه هاشان مگر كبر) يعنى در سـينه- هاى ايشان جز تكبر و جبريت و نشان دادن عظمت بر «محمد» (ص) چيز ديگرى

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۱، ص: ۲۸۹

نيست.

ما هُمْ بِبالِغِيهِ (نيستند كه به آن برسند) يعنى آنها نمى رسند به مقتضى اين عظمت زيرا خداوند آنان را خوار و ذليل مى كند.

برخی گفته اند که منظور این است: آنان روی حسد به نبوت تو که خدا به واسطه آن تو را گرامی داشته است تکبر کرده ولی به بزرگی نمی رسند زیرا خداوند به شرف نبوت هر که را بخواهد بلند و گرامی می دارد.

و بعضی گفته: آنان نمی رسند به وقت خروج «دجال» فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ. (پناه ببر به خداوند) از شرّ یهود و دجال و از شر آن چه که پناه بردن از آن واجب است.

إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ (همانا او شنواست) به گفتار اینان الْبَصِيرُ (بیناست) به نهانشان و در این سخن بر ایشان هشدار و تهدید است لَخَلْقُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ (آفرینش آسمانها

و زمین) که با عظمت بوده و دارای اجزاء بسیاری می باشند و در فضا بدون ستون قرار گرفته و فلك و ستارگان آن بدون سبب در حرکت است أَكْبَرُ (بزرگتر است) یعنی در نزد ما دارای عظمت و ابهت می باشد مِنْ خَلْقِ النَّاسِ (از آفرینش مردم) اگر چه خلقت مردم از نظر زندگانی و حواسی که برای ادراکات گوناگونی آماده شده با عظمت تر می باشد.

وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ (ولی اکثر مردم نمی دانند) به جهت این که از فکر خود عدول کرده و بر صحت این فکر استدلال نمی کنند، مقصود این است که مردم چون اقرار کردند به این که خداوند آسمان و زمین را آفرید چگونه قدرت خدا را بر توانایی زنده کردن مردگان انکار می کنند، ولی ایشان از تدبر اعراض کرده و خود را به جای افراد جاهل و نادان قرار دادند که هیچ چیزی را نمی دانند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۲۹۰

وَ ما يَسْتَوِي الْأَعْمى وَ الْبَصِيرُ (و مساوی نیست کور و بینا) یعنی مساوی نمی باشد کسی که خود را مهمل و بیهوده قرار داده با کسی که اندیشه کرده و حق را نشناخته است، خداوند آن را که در دلیلها تفکر نمی کند به کور تشبیه کرده و آن را که به آنها استدلال می کند به بینا مثال زده است.

وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ وَ لَا الْمُسِيءُ (و آنان که ایمان آوردند و عمل صالح کردند و نه زشتکار) یعنی مؤمن صالح با کافر فاسق در کرامت و اهانت و هدایت و ضلالت مساوی نیستند.

قَلِيلًا ما تَتَذَكَّرُونَ (اندکی یادآور شوید) ممکن است که (ما) زایده و یا

مصدریه باشد، پس تقدیر چنین می شود (قلیلا تذکرهم کم است تذکر ایشان) یعنی نظرشان در آنچه سزاوار است و بسوی آن خوانده می شوند اندك است.

إِنَّ السَّاعَةَ (ساعت) یعنی قیامت لَآتِيَةٌ (آینده است) یعنی واقع شود لا رَيْبَ فِيها (شکی نیست در آن) یعنی در آمدن آن شکی نیست وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يُؤْمِنُونَ (و لکن بسیاری از مردم ایمان نمی آورند) یعنی این مطلب را بخاطر جهلشان به خداوند و گمانشان در اخبار او، تصدیق نمی کنند وَ قالَ رَبُّكُمُ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ (و گفت پروردگارتان بخوانید مرا اجابت کنم شما را) یعنی زمانی که مصلحت اقتضاء کند خداوند شما را اجابت می کند، پس ناچار در این جمله باید لفظا یا اضمارا، (مصلحت) را شرط قرار داد و الّا نادرست خواهد بود زیرا بسیار شود که به مفسده ای بخوانند و اجابت آن قبیح باشد، ولی شرط عدم مفسده، لازم نمی باشد.

«ابن عباس» گوید معنی چنین است که: پیروی و عبادت کنید مرا تا ثواب دهم شما را، و بر این سخن دلالت می کند قول رسول خدا (ص) که فرمود:

دعا عبارت از عبادت است. و چون از عبادت به دعا تعبیر کرده ثواب دادن را

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۲۹۱

به معنی اجابت قرار داده است تا تجانس در لفظ رعایت شود.

إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبادَتِي (همانا آنان که تکبر می کنند از عبادت من) و از دعای من سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ داخِرِينَ (بزودی داخل دوزخ شوند سرافکندگان) یعنی خوار و ذلیل باشند.

در این آیه دلالت بر عظمت قدر دعا در نزد خداوند و فضیلت انقطاع بسوی خداوند شده است

حدیث: ... ص : ۲۹۱

«معاویه بن عمار» گوید

به حضرت صادق (ع) عرض کردم: فدایت شوم چه می فرمایی درباره دو مرد که داخل مسجد می شوند، یکی نمازش زیادتر و دیگری دعایش زیادتر است، کدام یک از آن دو افضل هستند؟ حضرت فرمود کار هر دو نیکوست، گفتم فهمیدم ولی می پرسم کدام یک افضل هستند؟ فرمود:

آنکه نیایش و دعایش بیشتر است! آیا نشنیده ای قول خداوند را که می گوید:

(ادْعُونِی أَسْتَجِبْ لَكُمْ ...) و فرمود: دعا عبادت بزرگ است.

«زراره» از حضرت باقر (ع) روایت کرده که فرمود درباره این آیه که:

بهترین عبادت عبارت از دعا می باشد.

«حنان بن سدیر» از پدرش روایت کرده که به «امام باقر» (ع) گفتم کدام یک از عبادتها بهتر است؟ فرمود: هیچ چیزی نزد خداوند بهتر از این نیست که سؤال شود و طلب گردد از آن چه پیش اوست و کسی دشمن تر به خدا نیست از کسی که از عبادت خداوند تکبر کرده و از آن چه نزد خداست سؤال نکند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۲۹۲

[سوره غافر (۴۰): آیات ۶۱ تا ۶۵] ... ص : ۲۹۲

اشاره

اللَّهُ الَّذِی جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَ النَّهارَ مُبْصِراً إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَشْكُرُونَ (۶۱) ذلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ خالِقُ كُلِّ شَيْ‌ءٍ لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ (۶۲) كَذلِكَ يُؤْفَكُ الَّذِينَ كانُوا بِآياتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ (۶۳) اللَّهُ الَّذِی جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ قَراراً وَ السَّماءَ بِناءً وَ صَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ وَ رَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّباتِ ذلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَتَبارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعالَمِينَ (۶۴) هُوَ الْحَيُّ لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ (۶۵)

ترجمه: ... ص : ۲۹۲

خداوند است آن که قرار داد شب را برای شما تا بیارامید در آن و قرار داد روز را بینا کننده همانا خداوند صاحب فضل است بر بندگان و لکن اکثر مردم شکر نمی کنند. این است خداوند پروردگار شما، آفریننده هر چیزی، نیست الهی مگر او، پس کجا رانده می شوید. این چنین رانده شونده آنان که بودند آیات خدا را انکار می کردند. خداست آن که قرار داد برای شما زمین را پایگاه و آسمان را بنائی و اندام داد شما را پس نیکو گردانید اندام شما را

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۲۹۳

و روزی داد شما را از پاکیزه ها، این است خداوند پروردگار شما، پس مبارک است خداوند پروردگار جهانیان. اوست زنده،

نیست الهی مگر اللّه پس بخوانید او را خالص کنندگان دین برای او، سپاس خداوند را که آفریدگار جهانیان است.

تفسیر: ... ص : ۲۹۳

و اینک خداوند می پردازد به آن چه که بر توحیدش دلالت می کند و می فرماید:

اللَّهُ الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ (خداست آن که قرار داد برای شما) گروه مردم اللَّیْلَ (شب را) و آن از میان غروب آفتاب تا به طلوع فجر دوم است لِتَسْکُنُوا فِیهِ (تا بیارمید در آن) یعنی غرض خداوند از خلقت شب، سکونت و استراحت شما از رنج و مشقت روز می باشد.

وَ النَّهارَ مُبْصِراً (و روز را بینا کننده) یعنی قرار داد برای شما روز را که از طلوع فجر دوم تا به غروب خورشید است، روشنی بخش تا مواضع حاجتهای خود را ببینید، خداوند روز را بینا قرار داد چون می بینند در آن بینندگان إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَی النَّاسِ (همانا خداوند صاحب فضل بر مردم است)

به این نعمتها که بر مردم ارزانی داشته بدون این که استحقاق داشته و حق طلب داشته باشند.

وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَشْكُرُونَ (و لكن اكثر مردم سپاسگزارى نمى كنند) يعنى اكثر مردم با همه اين نعمتها به آنها اعتراف نكرده و انكار كرده و به آنها كافر شدند، سپس خداوند خلق خود را مخاطب ساخته و مى فرمايد:

ذلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ (اين است خداوند پروردگار شما) يعنى آن كه اين دلالتها را ظاهر ساخته و نعمتها را ارزانى داشته اوست خداوند، پروردگار شما و مالك شما خالِقُ كُلِّ شَيْ ءٍ (آفريننده همه چيز) از آسمانها و زمين و آن چه ميان

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۱، ص: ۲۹۴

اين دو است لا إِلهَ إِلَّا هُوَ (نيست الهى مگر او) يعنى كسى به غير از خداوند مستحق عبادت نيست فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ (پس كجا برگردانيده شويد) يعنى چگونه از عبادت خداوند به عبادت غير او توجه مى كنيد با اين كه دليلهاى توحيد خداوند آشكار است، سپس خداوند مى گويد:

كَذلِكَ (اين چنين) يعنى چنان كه اينان روگردانده و منصرف شدند يُؤْفَكُ الَّذِينَ كانُوا بِآياتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ (برگردانده شوند آنان كه به آيتهاى خداوند انكار مى ورزند) و آنان پيشينيان ايشان بودند از كافران كه بزرگانشان و رهبرانشان آنان را منصرف كرده و بازگردانده بودند.

و اكنون خداوند به ذكر دليلهاى توحيد خود پرداخته و مى فرمايد:

اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ قَراراً (خداوند است آن كه قرار داد زمين را براى شما جايگاهى) كه در آن قرار گيريد وَ السَّماءَ بِناءً (و آسمان را بنائى) يعنى آسمان را بناى مرتفعى بر بالاى سر شما قرار داد و اگر آن را بسته قرار مى داد مردم

نمی توانستند از میان آسمان و زمین استفاده کنند وَ صَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ (و صورت داد شما را پس نیکو گردانید صورتهای شما را) زیرا صورت انسان و بنی آدم بهترین صورتهای حیوانات می باشد.

«ابن عباس» گوید: خداوند بنی آدم را ایستاده و معتدل خلق کرد که با دستش غذا خورده و آن را به کار می برد در حالی که مخلوقات دیگر با دهانشان غذا را فرا می گیرند و می خورند.

وَ رَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّباتِ (و روزی داد شما را از پاکیزه ها) زیرا هیچ حیوانی نیست که غذاهای او و نوشیدنیهای او مانند انسان پاک تر و پاکیزه تر باشد که برای انسان خلق کرده است، چه این که انواع خوراکیهای پاکیزه و لذت بخش از

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۱، ص: ۲۹۵

میوه ها و گیاهان و گوشتها بقدری می باشد که به شماره نمی آید ذلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ (این است خداوند، پروردگار شما) یعنی انجام دهنده کارهای گذشته، خلق کننده شماست فَتَبارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعالَمِينَ (با عظمت است خداوند، پروردگار جهانیان است) یعنی اجل است خداوند، که دائم و ثابت بوده و ازلی و ابدی است هُوَ الْحَيُّ (اوست زنده) یعنی آن که این نعمتها را بر شما ارزانی داشته زنده ای است که علت و فاعل و بنائی ندارد لا إِلهَ إِلَّا هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ (نیست خدایی مگر او، پس بخوانید او را اخلاص کننده باشید دین را برای او) یعنی در دعا و عبادت او، با اخلاص باشید الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ (سپاس خداوندی را که پروردگار جهانیان است) «فراء» گوید: این جمله (الْحَمْدُ لِلَّهِ ...) (خبر) بوده و دارای معنی مقدر است، گویا که خداوند

می گوید: بخوانید و سپاس گوئید خداوند را بر این نعمتها را که ارزانی داشته و بگوئید (الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ) «مجاهد» از قول «ابن عباس» می گوید: هر که (لا اله الا اللّه) گوید باید به دنبالش (الحمد للّه رب العالمین) بگوید طبق این دو آیه که به ترتیب آمده است: (مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ - الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ)

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۲۹۶

[سوره غافر (۴۰): آیات ۶۶ تا ۷۰] ... ص : ۲۹۶

اشاره

قُلْ إِنِّی نُهِیتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِینَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَمَّا جاءَنِی الْبَیِّناتُ مِنْ رَبِّی وَ أُمِرْتُ أَنْ أُسْلِمَ لِرَبِّ الْعالَمِینَ (۶۶) هُوَ الَّذِی خَلَقَکُمْ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَهٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَهٍ ثُمَّ یُخْرِجُکُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّکُمْ ثُمَّ لِتَکُونُوا شُیُوخاً وَ مِنْکُمْ مَنْ یُتَوَفَّی مِنْ قَبْلُ وَ لِتَبْلُغُوا أَجَلاً مُسَمًّی وَ لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ (۶۷) هُوَ الَّذِی یُحْیِی وَ یُمِیتُ فَإِذا قَضی أَمْراً فَإِنَّما یَقُولُ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ (۶۸) أَ لَمْ تَرَ إِلَی الَّذِینَ یُجادِلُونَ فِی آیاتِ اللَّهِ أَنَّی یُصْرَفُونَ (۶۹) الَّذِینَ کَذَّبُوا بِالْکِتابِ وَ بِما أَرْسَلْنا بِهِ رُسُلَنا فَسَوْفَ یَعْلَمُونَ (۷۰)

ترجمه: ... ص : ۲۹۶

بگو من باز داشته شدم که عبادت کنم آنان را که به غیر از خداوند می- خوانید چون آمد به سوی من بینه ها از پروردگارم و فرمان شده ام که تسلیم شوم به پروردگار جهانیان. اوست آن که آفرید شما را از خاک، سپس از نطفه سپس از خون بسته، سپس خارج می کند شما را کودکی، پس تا برسید به کمال قوت،

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۲۹۷

سپس بوده باشید پیرانی و از شما باشد آن که متوفی شده از پیش، و تا برسید به سرآمد معین شده و شاید که شما اندیشه کنید. اوست آن که زنده میکند و می میراند، پس گاهی که حکم کند به چیزی همانا می گوید بوده باش، پس باشد، آیا ندیدی آنان را که مجادله میکنند در آیات خداوند کجا برگردانده شوند. آنان که تکذیب کردند کتاب را و آن چه را فرستادیم به آن رسولان خود را، پس زود باشد که بدانند.

تفسیر: ... ص : ۲۹۷

سپس خداوند پیامبر خود را مخاطب ساخته و فرمود:

قُلْ (بگو) ای محمد! بر کافران قومت إِنِّی نُهِیتُ (همانا باز داشته شده ام) یعنی خدا نهی کرده است مرا أَنْ أَعْبُدَ الَّذِینَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ (این که عبادت کنم آنان را که می- خوانید به غیر از خداوند) یعنی نهی شده ام که متوجه کنم عبادت خود را به آنان که غیر از خداوند می خوانید، آنان را که از بتها برای خود خدایانی قرار داده اید.

لَمَّا جاءَنِی الْبَیِّناتُ مِنْ رَبِّی (چون آمـد مرا بینه هایی از پروردگارم) یعنی هنگامی که حجتها و برهانهایی که از جانب خـداوند در این امر برایم آمده است وَ أُمِرْتُ (و امر شده ام)

بـا این حـال أَنْ أَسْلِمَ لِرَبِّ الْعـالَمِينَ (این که تسـلیم شوم به پروردگـار جهانیان) یعنی تسـلیم شوم به امر پروردگارم که مالک تدبیر همه مخلوقات می باشد، سپس خداوند به ذکر ادله پرداخته و می گوید:

هُوَ الَّذِی خَلَقَکُمْ (اوست که آفریـد شـما را) ای گروه انسانهـا مِنْ تُرابٍ (از خاک) یعنی پـدر شـما آدم را که به او میرسـید، از خاک آفرید ثُمَّ مِنْ نُطْفَهٍ (سپس از نطفه) یعنی سپس ایجاد کرد نطفه را از این

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۲۹۸

اصـلی که آن را از خاک آفریـده بود، و نطفه عبارت است از آب مرد و زن ثُمَّ مِنْ عَلَقَهٍ (سـپس از خون بسـته) که قطعه ای از خون است ثُمَّ یُخْرِجُکُمْ طِفْلًا (سپس بیرون آورد شـما را کودکی) یعنی کودکانی که یکی پس از دیگری متولـد می شوند، و بـدین جهت لفظ (طفل) را مفرد آورده است «یونس» گویـد: عرب لفظ (طفل) را به هر دو معنی مفرد و جمع به کار می برد و لـذا خداونـد می گویـد: (أَوِ الطِّفْلِ الَّذِینَ لَمْ یَظْهَرُوا عَلی عَوْراتِ النِّساءِ)، «یا کودکانی که اطلاع نیافته انـد به عورتهای زنان- نور- ۳۱»، پس مقصـود چنیـن اسـت که خداونـد شـما را پس از گذرانـدن چنـدین مرحله به صـورت نـوزاد خرد از رحمهـای مادرانتان بیرون می آورد.

ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّکُمْ (پس تا برسید به کمال قوت خود) این جمله ممکن است که به معنی جمله (ثُمَّ یُخْرِجُکُمْ طِفْلًا) عطف باشـد به این معنی که: شما را به صورت طفل خارج کرده تا رشد کنید و به جوانی رسیده، سپس به کمال قوت و نیروی خود برسید. و احتمال دارد معطوف به معنی جمله (نخرجکم

طفلا) بوده و معنایش چنین باشد: بیرون آوردیم به صورت طفولیت سپس برسید به کمال قوت خود.

ثُمَّ لِتَكُونُوا شُيُوخاً (سپس بوده باشید پیرانی) پس از این وَ مِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّى مِنْ قَبْلُ (و از شما باشد آن که وفات کرده از پیش) یعنی پیش از آن که به کمال قدرت خود برسد و پیش از آن که پیر شود وَ لِتَبْلُغُوا أَجَلًا مُسَمًّى (و تا برسد به سرانجام نام برده شده) یعنی برسد هر یک از شما به اجلی نام برده و معین شده ای که در آن هنگام می میرد «حسن» گوید: این اجل زمانی است که قیامت برای مردم بپا شود و اجل مسمی قیامت است وَ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (و شاید که شما تعقل کنید) یعنی خداوند شما را به

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۲۹۹

جهت اغراض یاد شده آفریده تا شما تفکر کرده و تعقل کنید درباره آن چه از نعمتهای گوناگون بر شما ارزانی داشته است و از شما خواسته و اراده کرده که در عبادت خداوند اخلاص کنید هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَ يُمِيتُ (اوست آن که زنده می کند و می میراند) یعنی آن خدایی که شما را با این اوصاف از خاک آفرید همان است که شما را زنده می کند و می میراند، پس اول شما از خاک و آخر شما به سوی خاک می باشد فَإِذا قَضى أَمْراً فَإِنَّما يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (پس چون حکم کند به چیزی پس همانا گوید بر آن بوده باش پس می باشد) یعنی خداوند این کار را بدون عذر و ممانعت انجام می دهد و این معنی به منزله این جمله است، (باش پس باشد)

چون خداونـد چیز معـدوم را که نبودن است به تکون و بودن مورد خطـاب قرار می دهـد أَ لَمْ تَرَ إِلَی الَّذِینَ یُجادِلُونَ فِی آیاتِ اللَّهِ (آیا نمی بینی آنان را که در آیات خداونـد جـدال می کننـد) یعنی مشـرکان را که در باطل کردن و دفع حجتهای خداوند مخاصـمه و دشـمنی می کننـد أَنَّی یُصْـرَفُونَ (کجا برگردانده شوند) یعنی چگونه و از کجا از راه راست بسوی گمراهی منقلب می شونـد، و اگر ایشان در آیات خداونـد با تفکر و نظر در صـحت آنها مخاصـمه می کردند باین حد مورد سـرزنش خداوند قرار نمی گرفتند سپس خداوند به وصف حال ایشان پرداخته و می گوید:

الَّذِینَ کَذَّبُوا بِالْکِتابِ (آنان که تکـذیب کردنـد کتاب را) یعنی قرآن را و منکر آن شدنـد وَ بِما أَرْسَـلْنا بِهِ رُسُـلَنا (و آن را که فرستادیم به آن رسولان خود را) یعنی و آنان که تکذیب کردند آن چه که از شـرایع و کتب به آن فرستادیم رسولان خود را پیش از تو فَسَوْفَ یَعْلَمُونَ (پس زود باشد بدانند) عاقبت کار خود را هنگامی که

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۳۰۰

روی آورد به ایشان گناه آنچه که منکر شده و نازل شود عقاب آنچه که مرتکب شده اند پس خواهند فهمید آنچه که دعوت کردی حق بوده و آنچه آنان مرتکب شدند گمراهی و فساد بوده است

. ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۳۰۱

[سوره غافر (۴۰): آیات ۷۱ تا ۷۵] ... ص : ۳۰۱

اشاره

إِذِ الْأَغْلالُ فِی أَعْناقِهِمْ وَ السَّلاسِلُ یُسْحَبُونَ (۷۱) فِی الْحَمِیمِ ثُمَّ فِی النَّارِ یُسْجَرُونَ (۷۲) ثُمَّ قِیلَ لَهُمْ أَیْنَ ما کُنْتُمْ تُشْرِکُونَ (۷۳) مِنْ دُونِ اللَّهِ قالُوا ضَلُّوا عَنَّا بَلْ لَمْ نَکُنْ نَدْعُوا مِنْ قَبْلُ شَیْئاً کَذلِکَ یُضِلُّ اللَّهُ الْکافِرِینَ

(۷۴) ذلِكَمْ بِما كُنْتُمْ تَفْرَحُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَ بِما كُنْتُمْ تَمْرَحُونَ (۷۵)

ترجمه: ... ص : ۳۰۱

هنگامی که غلها در گردنهاشان باشد و زنجیرها کشیده شوند. در آب سوزان، سپس در آتش افکنده شوند. سپس گفته می شود بر ایشان کجاست آنچه شرک می ورزیدید. به غیر از خداوند، گویند گم شدند از ما، بلکه نبودیم بخوانیم از پیش چیزی را، اینچنین گمراه می کند خداوند کافران را. این بدانجهت است که شما بودید شادمانی می کردید در زمین بدون حق و به آنچه بودید می بالیدید.

قرائت: ... ص : ۳۰۱

سلاسل- «ابن مسعود» و «ابن عباس» این لفظ را به فتح (لام) خوانده اند «ابن جنی» گوید: تقدیر آیه چنین است که: (اذ الاغلال فی اعناقهم و یسبحون السلاسل زمانی که غلها در گردنهاشان باشد و بکشند زنجیرها را) پس جمله (یسحبون السلاسل) با فعل و فاعل عطف به جمله (إِذِ الْأَغْلالُ فِي أَعْناقِهِمْ) با مبتداء و خبر می باشد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۳۰۲

لغت: ... ص : ۳۰۲

اغلال- این کلمه جمع (غل) است و آن طوقی است که به جهت ذلت و شکنجه در گردن افکنده می شود و اصل کلمه (غل) به معنی دخول است، گفته می شود: (انغل العنق فی الشی ء غلّ شد گردن در چیزی) زمانی که داخل در آن چیز شود، و (غلول) به معنی خیانت است، زیرا خیانت مانند (غل) است که در گردن صاحبش قرار می گیرد.

سلاسل- این کلمه جمع (سلسله) و آن حلقه های به رشته در آمده ای است که در جهت طول استمرار دارد و معادل لفظ فارسی آن (زنجیر) است.

یسبحون- اصل کلمه (سحب) به معنی کشیدن بر زمین است.

یسجرون- اصل کلمه (سجر) به معنی افکندن هیزم در آتش بزرگی چون تنور می باشد که با آتشگیره افکنده می شود.

یفرحون- کلمه (فرح) به معنی شادی است.

یمرحون- کلمه (مرح) به معنی شدت شادمانی است. گویند: (فرس مروح) یعنی اسب با نشاط و شادمان.

اعراب: ... ص : ۳۰۲

یسحبون- این کلمه محلا منصوب بوده چون (حال) است و تقدیر چنین است (مسحوبین علی النار مسجونین فیها در حالی که

افکنـده شونـد بـه آتش و مسـجون و زنـدانی باشـند در آن) إِذِ الْأَغْلالُ- عامـل در ایـن کلمـه (فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ) است اگر در (یعلمـون) توقف نکنیم و در (سـلاسل) وقف کنیم. ولی اگر در (یعلمون) توقف کنیم عامـل در (إِذِ الْأَغْلالُ) کلمه (یسـبحون) خواهد بود.

تفسیر: ... ص : ۳۰۲

إِذِ الْأَغْلالُ فِي أَعْناقِهِمْ (زمانی که غلها در گردنهاشان باشـد) یعنی گناه کار خود را زمانی خواهند فهمید که غلها در گردنهای ایشان باشد.

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۱، ص: ۳۰۳

وَ السَّلاسِلُ يُسْحَبُونَ فِي الْحَمِيمِ (و زنجيرهـا، كشـيده شونـد در آب سـوزان) يعنى كشـيده شونـد در آب گرمى كه به انتهـاى حرارت رسيده است.

ثُمَّ فِي النَّارِ يُسْجَرُونَ (سـپس در آتش افكنده شوند) «مجاهد» گويد: يعنى آنان هيزم و آتشـگيره آتش شوند كه آتش به آنان افروخته گردد.

ثُمَّ قِيلَ لَهُمْ (سپس گفته شود بر ايشان) يعنى به كافران هنگام داخل شدن به آتش از راه سرزنش گفته مى شود:

أَيْنَ ما كُنْتُمْ تُشْرِكُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ (كجاست آنكه بوديد شرك مى ورزيديد به غير از خداوند) يعنى كجاست آنچه گمان مى كرديد سود و زيان دهد از بتهايى كه عبادت مى كرديد.

قالُوا ضَلُّوا عَنَّا (گويند گم شدند از ما) يعنى نابود و هلاك شدند و ما نمى توانيم آنها را ببينيم، سپس دنباله سخن را ادامه داده و مى گويند:

بَلْ لَمْ نَكُنْ نَدْعُوا مِنْ قَبْلُ شَيْئاً (بلكه نبوديم بخوانيم از پيش چيزى را) و اينك به نظرهاى مختلف در اين آيه توجه كنيد:

۱- «جبائى» گويد: ما چيزى را نخوانديم كه سزاوار عبادت باشد و از

عبادت آن بهره مند شویم.

۲- نبودیم چیزی را بخوانیم که سود یا زیان دهد و شنوا و بینا باشد.

۳- «ابو مسلم» گوید: جمله فوق تأیید می شود به اینکه: ما به چیزی که رفع بی نیازی نکند و سودی ندهد می گوئیم: (این چیزی نیست) زیرا این که کافران می گویند: (ضَلُّوا عَنَّا گم شدند از ما) اعتراف است که ایشان بتها را عبادت می کردند و با جمله فوق می خواهند ترک قبیح از خود بکنند.

۴- برخی گفته اند: ضایع شد عبادتهایی که برای بتها می کردیم، پس ما با عبادت کردن آنها چیزی را انجام ندادیم، چنان که شخص پشیمان و با حسرت می گوید: من چیزی را انجام ندادم.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۳۰۴

كَذٰلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ الْكافِرِينَ (این چنین خداوند گمراه می کند کافران را) یعنی هم چنان که خداوند اعمال این گروه را گمراه کرده و آرزوهای ایشان را نقش بر آب فرمود، همین کار را نسبت به همه کافران انجام می دهد که از اعمال خود هیچ سودی نبرند.

«حسن» گفته منظور از (یضل الکافرین) این است که اعمال ایشان را باطل می کند.

و عده ای گفته اند که خداوند کافران را از راه بهشت و ثواب گمراه میکند آن چنان که ایشان را در بت پرستی گمراه گردانید به اینکه ایشان را از میل به منافع واقعی منصرف می کند.

ذٰلِكُمْ (این) عذاب که بر شما نازل شده، بِما كُنْتُمْ تَفْرَحُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَ بِما كُنْتُمْ تَمْرَحُونَ (بدانجهت که بودید شادی می کردید در زمین بدون حق و به آنچه بودید می بالیدید) در این آیه خداوند شادی و (فرح) را مقید به شادی در زمین کرده ولی (مرح) و بالیدن

را مطلق ذکر کرده است چون (فرح) و شادی گاهی نیکو و ممدوح بوده و گاهی باطل می باشد ولی (مرح) و بالدین مطلقا باطل است و مقصود چنین است: خداوند آنچه را که نسبت بشما انجام داده به جهت پاداش شادی ناحق شما است در حالی که پیامبران و اولیای حق دچار گرفتاری بوده اند و به خاطر این بوده که شما به خود بالیده و ناشکری و ناسازگاری می کردید

. ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۳۰۵

[سوره غافر (۴۰): آیات ۷۶ تا ۸۰] ... ص : ۳۰۵

اشاره

ادْخُلُوا أَبْوابَ جَهَنَّمَ خالِدِينَ فِيها فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ (۷۶) فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَإِمَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِی نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِلَيْنا يُرْجَعُونَ (۷۷) وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ مِنْهُمْ مَنْ قَصَصْنا عَلَيْكَ وَ مِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ وَ ما كانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ فَإِذا جاءَ أَمْرُ اللَّهِ قُضِيَ بِالْحَقِّ وَ خَسِرَ هُنالِكَ الْمُبْطِلُونَ (۷۸) اللَّهُ الَّذِی جَعَلَ لَكُمُ الْأَنْعامَ لِتَرْكَبُوا مِنْها وَ مِنْها تَأْكُلُونَ (۷۹) وَ لَكُمْ فِيها مَنافِعُ وَ لِتَبْلُغُوا عَلَيْها حاجَةً فِی صُدُورِكُمْ وَ عَلَيْها وَ عَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ (۸۰)

ترجمه: ... ص : ۳۰۵

داخل شوید دربهای دوزخ را جاویدانید در آن پس چه بد است جایگاه متکبران. پس شکیبایی کن همانا وعده خداوند حق است پس یا نشان می دهیم بر تو برخی که وعده دادیم ایشان را یا میمیرانیم تو را پس به سوی ما بازگردانده می شوند. و به حقیقت فرستادیم رسولانی پیش از تو، از آنها داستان بعضی

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۳۰۶

را بر تو گفتیم و داستان بعضی را نگفتیم بر تو، و نیست بر رسولی این که بیاورد آیه ای را مگر به اذن خداوند، پس چون آمد امر خدا حکم شود به حق و زیان برد در این هنگام تبهکاران. خداوند است آنکه قرار داد برای شما چهار پایان را تا برخی را سوار شده و از برخی بخورید. و برای شماست در آنها منفعت- هایی و تا برسید به آنها نیازی را که در سینه هاتان است و بر آنها و بر کشتیها سوار شوید.

تفسیر: ... ص : ۳۰۶

اشاره

و اکنون خداوند به بیان حال کافران پرداخته و می فرماید:

ادْخُلُوا أَبْوابَ جَهَنَّمَ (داخل شوید از درهای جهنم) که آن هفت عدد است خالِدِينَ فِيها (جاودانان در آن) یعنی ابدی در آن

بوده و انتهایی بر مصیبت شما و پایانی برای شکنجه شما نمی باشد.

برخی گفته انـد: اینکه بر جهنم خداوند درهایی را ذکر کرده چنان که برای آن درکاتی را قرار داده برای تشبیه کردن است به آنچه که انسان در دنیا از وجود طبقات و گودالهای زیرزمینی و زنـدانها در ذهن خود تصور می کند که به این صورت هول و بزرگی شکنجه برای او مجسم می گردد.

فَبِئْسَ مَثْوَی الْمُتَکَبِّرِینَ (پس چه بد است جایگاه کبر ورزان) یعنی

چه بد است مقام آنان که از عبادت خداوند متعال تکبر کرده و از فرمانبری او سرپیچی کردند.

اگر پرسش شود که چرا (بئس بـد است) درباره جایگاه متکبران بکار رفته با اینکه مناسب برای ایشان میباشد! در جواب گفته می شود که خود جایگـاه ذاتـا مورد نفرت است آن چنـان که عقـل از کار زشت طبعا تنفر و انزجار می کنـد، بـدینجهت بکار بردن اسم (بئس) در این مورد نیکو می باشد. و اکنون خداوند به پیغمبرش دستور می دهد:

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۳۰۷

فَاصْبِرْ (صبر کن) ای محمـد بر آزاری که قومت بر تو روا می دارند و تو را تکذیب می کنند، یعنی ثابت قدم باش در راه حق. و در اینجـا بجـای ثبـات صبر به کـار رفته چون ثـابت مانـدن در چیزیماننـد چشیـدن تلخی است و لـذا اهـل بهشت را به صبر وصف نکرده است اگر چه به ثبات وصف کند و لکن اهل بهشت را به حلم وصف می کنند زیرا که آن، مدحی می باشد که در آن نقصی وجود ندارد.

إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ (همانا وعـده خداونـد حق است) یعنی آنچه خداوند از ثواب بهشت در مقابل صبر، به مؤمنان وعده داده حق بوده و شکی در آن نیست بلکه موجودیت آن حتمی می باشد.

برخی گفته: اینکه خداونـد وعـده نصـرت و یـاری از پیـامبران و انتقـام از دشـمنان ایشـان را داده و حـق بوده و خلافی در آن نخواهد بود.

فَإِمَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِی نَعِدُهُمْ (پس یا نشان دهیم بر تو برخی آنچه را که وعده داده ایم ایشان را) از عذاب در زندگانی تو.

اینکه خداوند برخی از آنچه را وعده داده نشان می دهد و

همه آن را نشان نمی دهد بدینجهت است که عذاب دنیا برخی از عذابی می باشد که مردم کافر استحقاق دارند.

أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ (یا تو را میمیرانیم) پیش از آنکه این عذاب به ایشان نازل شود.

فَإِلَيْنا يُرْجَعُونَ (پس به سوی ما بازگردانده می شوند) در روز قیامت و ما انجام می دهیم به ایشان عذاب و شکنجه ای که مستحق می باشند و فراموش نمی کنیم.

سپس خداوند در تسلیت و تسکین پیغمبر (ص) می گوید:

وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ (و به حقیقت فرستادیم رسولانی پیش از تو) ای محمد مِنْهُمْ مَنْ قَصَصْنا عَلَيْكَ (قصه برخی از آنان را بر تو گفتیم) از سرگذشت و

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۳۰۸

داستانشان.

وَ مِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ (و قصه برخی از ایشان را نگفتیم) و برخی گفته اند مقصود این است که: ذکر بعضی از ایشان را بر تو خوانده و ذکر بعض دیگر را نخوانده ایم.

از علی علیه السلام نقل شده که خداوند پیامبری را مبعوث کرد که سیاه بوده و داستان آن به ما نرسیده است.

شماره پیامبران: ... ص : ۳۰۸

روایات و اخبار در عدد انبیاء مختلف است، در بعضی از آنها عدد پیامبران صد و بیست هزار آمده و در بعض دیگر هشت هزار گفته شده که چهار هزار از «بنی اسرائیل» و چهار هزار نفر دیگر از اقوام دیگر می باشد.

وَ ما كانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ (و نیست برای رسولی که بیاورد آیتی را) یعنی معجزه و دلالتی را إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ (مگر به اذن خداوند) و امر او، مقصود این است که:

آوردن معجزه به دست پیامبر به صورت مستقل نیست بلکه به دست خداوند است که بر طبق مصلحت می آورد.

فَإِذا جاءَ أَمْرُ

اللَّهِ (پس زمانی که بیاید امر خداوند) و آن قیامت است.

قُضِیَ بِالْحَقِّ (حکم به حق شود) میان مسلمانان و کافران و نیکان و فاجران.

وَ خَسِرَ هُنالِكَ (و زیان برد در این هنگام) یعنی در قیامت.

الْمُبْطِلُونَ (افراد باطل) زیرا که با از دست دادن بهشت و داخل شدن در جهنم زیان می برند و این همان زیان آشکار است. و مبطل، صاحب باطل است.

و اینک خداوند به شماره نعمتهای خود پرداخته و بیان می دارد:

اللَّهُ الَّذِی جَعَلَ لَكُمُ الْأَنْعامَ (خداوند است آنکه قرار داد برای شما

چهار پایان را) از شتر و گاو و گوسفند.

لِتَرْكَبُوا مِنْها (به بعضی از آنها سوار شوید) تا از سوار شدن استفاده برید.

وَ مِنْها تَأْكُلُونَ (و بعضی از آنها را بخورید) یعنی برخی از آنها چون شتر و گاو برای خوردن و سوار شدن است و بعض دیگر چون گوسفندان برای خوردن است.

برخی گفته اند مراد از انعام و چهار پایان در این مورد عبارت از شتران است زیرا که اکثرا طبق عادت بر آنها مردم سوار شده و حمل می کنند.

(لام) در (لتركبوا) لام غرض است، و چون خداوند این چهارپایان را آفرید و اراده كرد خلق او از آنها نفع برند و مسلما خداوند اراده قبیح و مباه نمی كند، پس ناچار اراده كرده كه مردم از چهار پایان به خاطر قرب و طاعت خداوند انتفاع و استفاده ببرند.

وَ لَكُمْ فِیها مَنافِعُ (و برای شما در آنها سودهایی است) یعنی از شیر و پشم و موی آنها می توانید استفاده كنید.

وَ لِتَبْلُغُوا عَلَیْها حاجَةً فِی صُدُورِكُمْ (و تا برسید به آنها حاجتی را كه در

سینه هاتان دارید) به اینکه سوار شده به مناطقی که مورد حاجت می باشد برسید.

وَ عَلَيْها (و بر آنها) یعنی بر چهارپایان که در اینجا منظور شتران است.

وَ عَلَى الْفُلْكِ (و بر کشتی ها) تُحْمَلُونَ (سوار شوید) یعنی در خشکی با شتر و در دریا با کشتی مسافرت کنید، پس خداوند چون می دانست که ما در خشکی و دریا احتیاج به مسافرت پیدا خواهیم کرد لذا مرکبی برای خشکی و مرکبی برای آب برای ما خلق کرد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۳۱۰

[سوره غافر (۴۰): آیات ۸۱ تا ۸۵] ... ص : ۳۱۰

اشاره

وَ يُرِيكُمْ آياتِهِ فَأَيَّ آياتِ اللَّهِ تُنْكِرُونَ (۸۱) أَ فَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كانُوا أَكْثَرَ مِنْهُمْ وَ أَشَدَّ قُوَّةً وَ آثاراً فِي الْأَرْضِ فَما أَغْنى عَنْهُمْ ما كانُوا يَكْسِبُونَ (۸۲) فَلَمَّا جاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّناتِ فَرِحُوا بِما عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَ حاقَ بِهِمْ ما كانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ (۸۳) فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنا قالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحْدَهُ وَ كَفَرْنا بِما كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ (۸۴) فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنا سُنَّتَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبادِهِ وَ خَسِرَ هُنالِكَ الْكافِرُونَ (۸۵)

ترجمه: ... ص : ۳۱۰

و نشان می دهد شما را آیت های خود را، پس کدامین آیتهای خداوند را منکر شوید. آیا ایشان نگردیدند در زمین پس بنگرند چگونه بود سرانجام آنان که بودند پیش از ایشان، بودند زیادتر از ایشان از نظر نیرو و آثار در زمین، پس بی نیاز نکرد ایشان را آنچه که بودند کسب می کردند. پس چون آمد ایشان را رسولان ما با بینه ها شادی کردند به آنچه از دانش پیش ایشان بود و احاطه کرد به ایشان آنچه بودند مسخره می کردند. پس چون دیدند سختی ما را، گفتند ایمان آوردیم تنها به خداوند و

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۳۱۱

و کافر شدیم به آنچه که بودیم شرک ورزان. پس نیست که سودی دهد ایشان را ایمانشان زمانی که ببینند سختی ما را، سنت خداست که به حقیقت در میان بندگانش گذشت و زیان کردند در آنجا کافران.

تفسیر: ... ص : ۳۱۱

و اکنون خداوند به کافرانی که آیات خدا را و ادله ای که بر توحیدش دلالت می کند انکار کردند خطاب کرده و می فرماید:

يُرِيكُمْ آياتِهِ

(و نشـان می دهـد آیـات خود را) یعنی حجتهای خود را به شـما آموخته و آنها را معرفی می کنـد و از این آیتها هلاک شـدن امتهـای گذشـته اسـت و آیـت در آنهـا به این است که ایشـان پس از قرار گرفتن در نعمتهـا بـا کفر و انکـار خـود در نقمت و بدبختی قرار گرفتند.

و یکی از آنها آفرینش چهار پایان است که قبلا به آنها اشاره شـد و توجیه آیت بودن در آنها به این جهت است که آنها برای منافع مردم رام و مسخر شده اند تا در استفاده های گوناگون مردم به کار روند

و این حقیقت اقتضاء دارد که قرار دهنده آن توانا باشد و با تدبیر خود جهان را بگرداند.

َیَّ آیاتِ اللَّهِ تُنْکِرُونَ

(پس کدامین آیات خدا را منکر می شوید) این سخن سرزنش میکند آنان را که ستیزه و انکار میکنند آیات خداوند را. باید گفت انکار آیات خداوند به چند گونه است:

۱- اصلا آیات را انکار کند.

۲- دلالت این آیات را بر درستی دلالت آنها بر آنچه که باید دلالت کنند انکار کند.

پس اختلاف در سه جهت است: اول در درست بودن آیات. دوم در دلالت آنها سوم در هر دو آنها.

دفع آیه از طرف جاهلان با وجود اشتباه و قوت آیت و ضعف اشتباه به چند جهت می باشد: ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۳۱۲

اول در اثر پیروی کردن از هوای نفس و داخل شدن شبهه است که موجب پوشیده شدن حجت شده و از میان رفتن ارزش آن پیش انسان می باشد.

دوم به جهت تقلید کردن است از آن که دقت و نظر در امور را ترک کند.

سوم بخاطر سابقه داشتن اعتقاد فاسد ناشی از اشتباه می باشد که مانع از تجدید نظر بر اساس فکر و علم است.

سپس خداوند آنان را متنبه ساخته و فرمود:

أَ فَلَمْ یَسِیرُوا فِی الْأَرْضِ (آیا سیر نکردند در زمین) که در جنبه ها و مناطق آن گذر کنند.

فَیَنْظُرُوا کَیْفَ کانَ عاقِبَهُ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ کانُوا أَکْثَرَ مِنْهُمْ (پس بنگرید چگونه بود سرانجام آنان که بودند پیش از ایشان، بودند بیشتر از ایشان) از نظر عدد.

وَ أَشَدَّ قُوَّهً (و شدیدتر از نظر قوه) یعنی از نظر نیرو عظیمتر و بزرگتر بودند.

وَ آثاراً فِی الْأَرْضِ (و از نظر آثار در

زمین) که دارای بناهای عظیم و کاخهای باشکوهی بودند.

«مجاهد» گفته: روی بزرگی هیکل و بدنشان چون روی زمین راه می رفتند آثاری از خود به جای می گذاشتند. این گروه چون معصیت خدا را کرده و باو کافر شدند و رسولان او را تکذیب کردند، خداوند نیز ایشان را هلاک کرده و در مقابل عذاب مستأصل کرد.

فَما أَغْنى عَنْهُمْ ما كانُوا يَكْسِبُونَ (پس بی نیاز نکرد از ایشان آنچه که بودند کسب می کردند) یعنی آنچه که کسب کردند از بناها و اموال، بی نیاز نکرد از ایشان چیزی از عذاب را.

برخی گفته اند: مقصود از این کلام (فما اغنی) به معنی (چه چیز) است که به این صورت می شود: (چه چیز از کسب آنان بی نیاز کرد ایشان را)

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۳۱۳

پس محل (ما) اول منصوب و محل (ما) دوم مرفوع می باشد.

سپس خداوند می گوید:

فَلَمَّا جاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّناتِ (پس چون آمد به آنان رسولان ایشان با بینه ها) یعنی زمانی که آمد به این کافران رسولان و پیامبرانشان که دعوت می- کرد ایشان را به توحید خداوند و اخلاص عبادت برای خداوند با حجتها و آیات ...

در این کلام محذوفی در نظر گرفته شده که چنین می شود: چون آمد به ایشان پیامبرانشان با بینه ها پس منکر شدند دلالت آنها را و منکر شدند وعده ای که خدا به رسولان خود داده بود به این که امت آنان را هلاک کرده و قوم آنان را نجات دهد.

فَرِحُوا بِما عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ (پس شادی کردند به آنچه که از دانش در نزد ایشان بود.

«جبائی» گفته: رسولان شادی کردند به آنچه که از علم در نزدشان بود. و

عـده ای گفته انـد: کافران شادی کردنـد به آنچه که از علم پیش ایشان بود، در حالی که آن جهل بود در حقیقت، زیرا ایشان می گفتنـد که مـا از پیـامبران داناتریم، مبعوث نشـده و معـذب نخواهیم شـد و گمان و اعتقاد داشـتند که این چنین فکری علم است، پس خداوند نیز طبق اعتقاد خود آنان نسبت به ایشان لفظ علم را اطلاق کرده است اگر چه در حقیقت علم نیست، چنان که لفظ (حجت) را به سخن باطل اطلاق می کنند و می گویند (حجت داحضه دلیل باطل) و نیز خداوند می گوید: (ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ)، «بچش که تویی همانـا آن مهتر گرامی- دخان- ۴۹» یعنی در نزد خودت و یا در نزد قومت مهتر و گرامی هستی. و این سخن از «حسن و مجاهد» است.

«ضـحاك» گويد: منظور این است که: شادی کردند به شرکی که به آن اعتقاد داشته و به آن اعجاب کرده و گمان می کردند که آن علم است، در حالی که

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۱، ص: ۳۱۴

جهل و کفر بوده و گفته که منظور از (فرح) شدت اعجاب و گردن فرازی است.

وَ حـاقَ بِهِمْ مـا كـانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ (و احـاطه كرد به ايشـان آنچه كه مسـخره می کردنـد) یعنی جزا و پاداش به مسـخره گرفتن رسولان که عذاب و هلاکت باشد بر ایشان نازل شد.

فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنا (و چون دیدند سختی ما را) یعنی عذاب ما را که بایشان نازل شد.

قالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحْدَهُ وَ كَفَرْنا بِما كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ (گویند ایمان آوردیم به خداوند، تنها، و کافر شدیم به آنچه که بودیم شرک ورزان) یعنی کافر شدیم به اوثان

و بتها.

فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنا (پس نبود که نفع دهد ایشان را ایمانشان چون دیدند سختی ما را) یعنی هنگام دیدن بأس و عذاب خداوند، زیرا در این هنگام پناهندگان می باشند و کار پناهنده، مستحق مدح و ستایش نخواهد بود.

سُنَّتَ اللَّهِ الَّتِی قَدْ خَلَتْ فِی عِبادِهِ (سنت خداست که گذشته است در میان بندگانش) لفظ (سنت) منصوب است چون مصدر بوده و چنین است که: خداوند سنت قرار داده و این سنت و روش را در امتهای گذشته همگی زیرا سودی نمی- دهد ایمانشان زمانی که ببینند عذاب را و مراد از سنت در اینجا طریقه مستمره ای از فعل خداوند است که نسبت به دشمنان انعطاف ناپذیر و منکر خود انجام می دهد.

وَ خَسِرَ هُنالِكَ الْكافِرُونَ (و زیان برد در آنجا کافران) به اینکه داخل آتش شده و ثواب را و بهشت را از دست می دهند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۳۱۵

بسمه تعالی

فهرست جلد بیست و یکم ترجمه تفسیر مجمع البیان ... ص : ۳۱۵

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۳۱۶

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۳۱۷

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۳۱۸

و تفسير آيات فوق ۱۸۳- ۱۸۰ آيات ۴۵- ۴۱ و ترجمه و قرائت و شرح لغات و تفسير آنها ۱۸۹- ۱۸۴ آيات ۵۰- ۴۶ و ترجمه آنها ۱۹۰ تفسير آيات فوق ۱۹۴- ۱۹۱ آيات ۵۵- ۵۱ و ترجمه آنها ۱۹۵ تفسير آيات فوق ۱۹۶ مغفرت كلى و دنباله تفسير آيات فوق ۱۹۹- ۱۹۷ آيات ۶۰- ۵۶ و ترجمه و قرائت و شرح لغات آنها ۲۰۱- ۲۰۰ ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۱، ص: ۳۱۹

تفسير آيات فوق ۲۰۳- ۲۰۲ بحث ادبى و تفسير دنباله آيات فوق ۲۰۴ تكذيب امام (ع) ۲۰۵ آيات ۶۶- ۶۱ و ترجمه آنها ۲۰۶ قرائت و تفسير آيات فوق ۲۰۹- ۲۰۷ آيات ۷۰- ۶۷ و ترجمه و اعراب آنها ۲۱۰ تفسير آيات فوق و زمين در قبضه خداست ۲۱۱ آسمانها پيچيده دست قدرت اوست ۲۱۲ صور دميده مى شود ۲۱۳ دنباله تفسير آيات فوق ۲۱۶- ۲۱۴ آيات ۷۵- ۷۱ ۲۱۷ ترجمه و قرائت و شرح لغات آيات فوق ۲۱۸ تفسير آيات فوق ۲۲۳- ۲۱۹ سوره مومن مكان نزول و فضيلت سوره و عدد آيات ۲۲۵- ۲۲۴ آيات ۵- ۱ و ترجمه آنها ۲۲۶ قرائت و شرح لغات و اعراب و تفسير آيات فوق ۲۳۱- ۲۲۷ آيات ۱۰- ۶ و ترجمه آنها ۲۳۲ قرائت و تفسير آيات فوق ۲۳۷- ۲۳۶ آيات ۱۷- ۱۱ و ترجمه و قرائت و تفسير آنها ۲۳۸ دوباره مرگ و زندگى ۲۴۰- ۲۳۹ دنباله تفسير آيات فوق ۲۴۲- ۲۴۱ معنى روح و دنباله تفسير آيات فوق ۲۴۵- ۲۴۳ آيات ۲۰- ۱۸ و ترجمه و قرائت آنها ۲۴۶

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۲۱، ص: ۳۲۰

اعراب و

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۱، ص: ۳۲۱

آیات ۷۵- ۷۱ و ترجمه و قرائت آنها

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹